

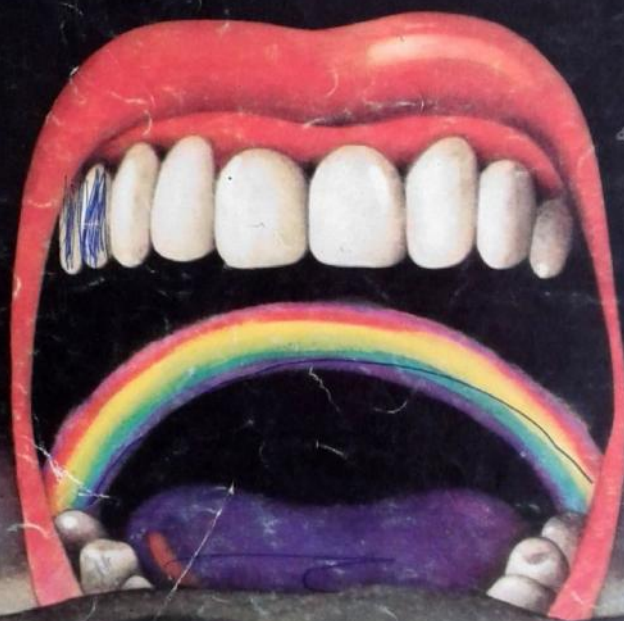
۵۰ ریال

تجدید ان معمور

جمعه ۸ تیر ۱۳۵۸ - شماره ۲۳ - سال سی و هفت

فریادهای تازه اوج گرفت

عکسهای افشاگر
از مکتبک روز جمعه



Ketabton.com

تلفن خوانندگان



— UT . اگر موضوع بهمی را با شما درمیان بگذارم ؟ می نویسد ؟ مثل بقیه نمی رسید ؟

— تاجه باشد آن موضوع .

— موضوع مربوط است به انقلاب که اگر به دانش نرسد ؟ درلوجوالی شهید خواهد شد . سینه دمی خواهد بود که هنوز تازه دیده ، به کوف برسد .

— به ؟ خب ؟ چه مانی دارد ؟

— ما دوستی داشتیم ، یکی از جوانان فعال و درس خوانده این ملک دربیرون از کشور درس می خواند ، فریاد انقلاب که برخاست ، خودش را با عجله به ایران رساند . از همه چیز دربیرون وطن گشت ، در اینجا ، هر روز گشت نویسنده شد . وقتی لب به انتقاد می گفتم می گفت : اگر انقلاب منحرف شود ، من خودم را می گفتم (با گریه ...) به ؟ راز میک ما دیروز خودش را گشت !

— جی ، UT ؟

— راز میک ، خودش را گشت . بنویسد یک شهید مسیحی دیگر . اگر انقلاب را مواظبت نکنیم می میرد ...

— آقا . می خواستم اخلاص به شما بدهم ، چون عاشق مجله شما هستم و عاشق آقای شاملو .

— بنویسید .

— هفته پیش در یکی از شهرهای خوزستان (اجازه بدهید نگویم کجا) در یک جلسه با حضور شیخ صادق ... بودیم . مجله تهران مصور را آوردند ، و قسمی را نشان دادند ، او عصبانی شد ؟ خطونشان کشید ؟ و من می دانم یکی دو نفر عازم تهران شده اند تا انتقام بگیرند . بخصوص از آقای شاملو و آقای ... بهرحال مواظب خودتان باشید .

— متشکر ...

— UT . لطفاً بنویسید در برابر آنها که میتینگ روز جمعه را بهم زدند ، بنظر من چاره ای باقی نیست ، یا احزاب مخالف زیرزمینی شوند ؟ یا آنها هم مثل حزب جمهوری اسلامی ، پاسداران مسلح پیدا کنند ، چون روز جمعه نشان داد که میتینگ عید فطر و عاشورا و ... در آن حکومت طاغوتی ترس و اختناق راحت تر و امن تر بود ، نایک راه پیمایی یا سخنرانی مخالف درامروزه روز . حال آن که آن روزها می خواستیم رژیم را سرنگون کنیم و این روزها ؟ نه تنها می خواهیم نظر خود را بگوئیم که رعایت کنند .

— نه جانم . برای رسیدن به نتیجه ای که شما از آن می گوئید ، هنوز خیلی مانده است . هنوز لبر این حکومت قابلیت و شایستگی تبدیل به یک حکومت انقلابی ملی با تکیه بر دمکراسی را از دست نداده است .

— آقا . روی جلد این چند شماره اخیر شما خیلی زیباست و بهتر از همیشه شده است ، تبریک می گویم ...

— محتوا چه ، آنهم بهتر شده است ؟

— محتوا که حرف نداره . مقالات آقای شاملو واقعا حرف ندارد .

— UT . یک لحظه به درددل من گوش کنید ، من از آن خوانندگان تهران مصور که همیشه سخنان را در صفحه تلفن خوانندگان می نویسد ، نیستم . می خواهم حرف تلخ بزنم .

حرف حق ... می دانم چاه هم نمی گنید ؟ ولی می گویم !

— بنویسید .
— مجله شما را که می خوانم ، تصور می کنم شما یا خیلی نادانید (خیلی علم می خواهم) و یا وایعاً ضد انقلاب ؟
— چطور . مگر ما چه کرده ایم ، که اینطور ما را تعریف می کنید ؟
— شما . مدام انتقاد می کنید . شده اید نشریه مخالف . ارمان احزاب مخالف . در این موقعیت حساس کردستان ، خوزستان ؟ و بلوچستان و ... انتقادهای شما زهر است ، ضرر است .

— آقا من یک کارمند رادیو تلویزیونم .
— بنویسید ، اما خواهش می کنم . قضیه خیلی کوپتر و اسکی و قم را ول کنید .
— به ، حتا در آن زمینه ها صحبت نمی کنم . خودما هم خسته شده ایم موضوعی که می خواستم راجع به آن بگویم . انتخاب رئیس برای برنامه دوم تلویزیون است (آقای محمود کیمائی سازنده فیلمهای معروف جاهلی ، پبلی و ...) . می خواستم ببینم چطور است که آقای کیمائی که هیچکدام از فیلمهایش خالی از زمینه های اعتراض و انکاس پوچی زندگی در هنگام سلطه ی چنان نظامی نبود ؟ باید کنار گذاشته شود . و ایشان ...

— شاید اشتباه لبی شده ، با شما شای فیلم « اوکی متر » که در حقیقت داستان انقلاب ایران است ، خواسته اند کیماوی را برگردانند ، کیمائی زورنگی کرده .

— UT من یک موضوعی را بگویم برایم چاپ می کنید ؟

— نه خبر !

— چطور . نه خبر ؟

— به ، با این لحنی که شما دارید ؟ معلوم است چه می خواهید بگوئید آتش از کلاشان می بارد .

— خب ، پس شما هم با این امریکائی ها دست بهم دادید !

— آقا . هیچ حس کرده اید ، تهران شبیه یک شهر غمزه است ؟

— نه .

— به در و دیوار و مردمانش نگاه کنید !
— به ، اما باز هم تصور می کنیم آطور که شما می گوئید نیست . در و دیوار و مردمان شهر شاید آن شور انقلابی روزهای اول را نداشته باشند . ولی نمی توانیم بگوئیم که شهر غمزه است . در همین شهر هزاران هزار ایرانی وجود دارند که تمام وجودشان از غرور و شادمانی لبریز است . که بگوئید ، مبادا غمزه شود . و انشاء الله چنین نمی شود ...

— UT . تازگیها سلمانی رفته اید .

— نه خبر . چطور مگر ؟

— تمام سلمانی ها یا سرشان بسته است ، و یا دیگر از ساواکی ها و ... صحبت نمی کنند .

— چرا ؟

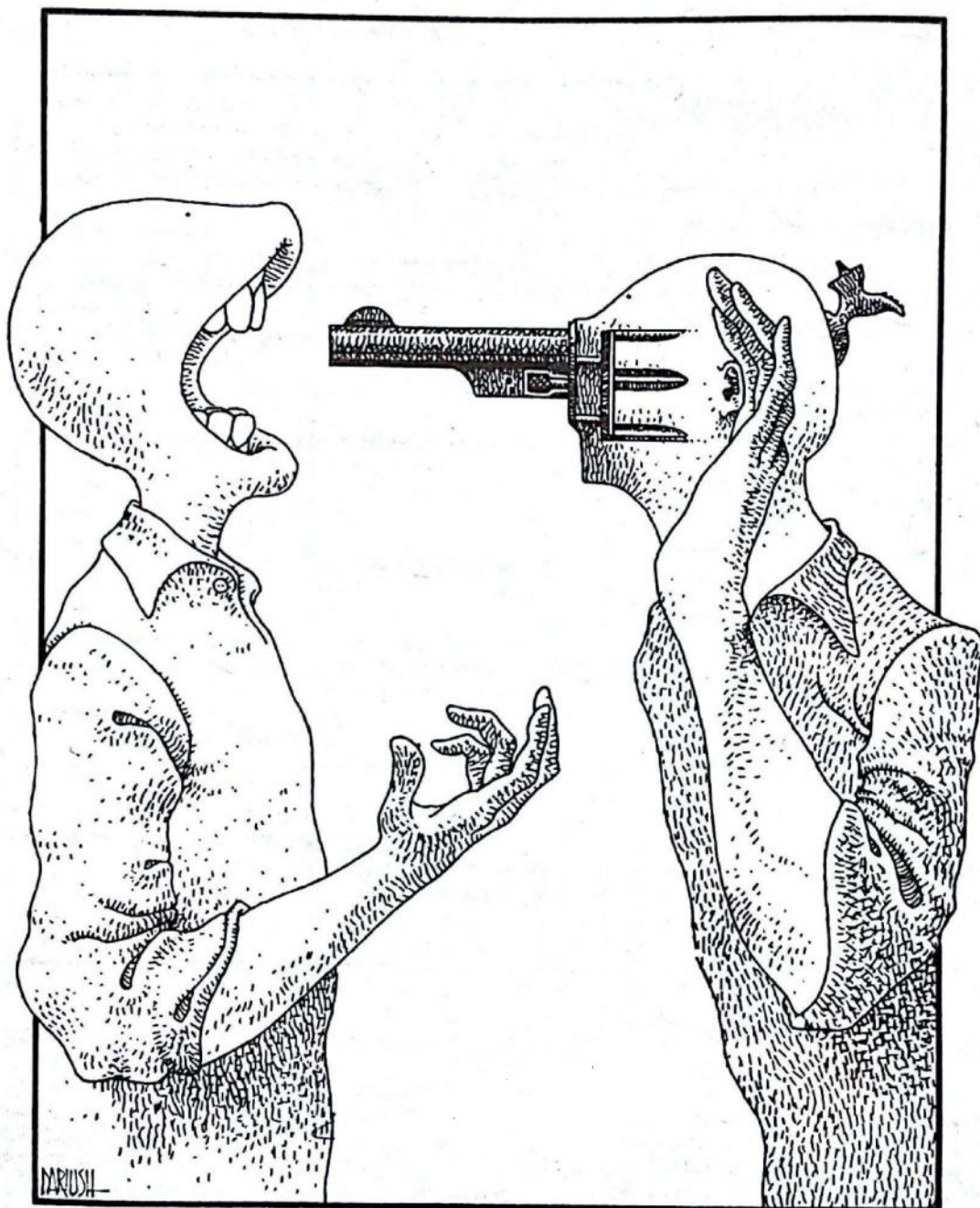
— هیچی . خیلی ساده آنقدر برای هر مشتری از این حرفها زدند ، که یا کتک کاری شد و یا رفتند و دیگر باز نگفتند

— آقا . من از این کنویستها خیلی لجم می گیرم ؟

— چطور مگر ؟

— روز جمعه گذشته رفته بودیم با طه کابین به توجال . آنجا در آن فضای حیرت آور و زیبای فوق العاده داشتیم تهران را نگاه می کردیم ، با یک کنویت گفتگویمان شد . نگذاشتند از زیباییها لذت ببریم .

— شما هم برای بحث بهجائی را انتخاب کرده بودید ... ؟ در آن ارتفاع بالا ...



فصلنامه

ساحب‌امسار و مدیرمسئول : عبدالحی

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۳۹

نشانی هیات تحریریه : خیابان خرم‌دند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن : ۸۲۳۳۴۸

نشانی فست اداری : خیابان لاله‌زار - گراند هتل

تلفن شهرستانها : ۹-۳۱۳۸۳۸

آکسها : ۳۱۱۵۱۵

سرمدبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سرویس علی‌نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعت‌مداری

دبیر عکس کاوه گلستان

نگارگر طرح محمد صیاد

گزارشگر : داریوش رادپور

فرشیده ابابکری

ناهد موسوی

مساحبه : حسن رهرو

سینما و موزیک : محمدرضا شاهیید

مدیر داخلی فتح‌الله والا

آکسها صالحی

شهرستانها : جانلر حشمت

خبر و تحلیلی : زهرای

کلام نخست

عکاسان و فیلمبرداران ، از يك سال پیش که انقلاب ایران به اوج رسید ، همواره در خطر بوده‌اند . چرا که به علت نوع حرفه خود مجبور بوده‌اند در فلب رویدادها حضور داشته باشند . هیچکدام دیگر از اعضای خانواده مطبوعات این چنین مدام در خطر نبوده‌اند . در آغاز جنگ و گریزهای خیابانی ، روزی نبود که اینسو و آنسو يك عکاس خودی یا خارجی به دام نیفتاده باشد ، چه در دام مردم مبارز که در نقش آنها تردید می‌کردند ، چه نیروهای فرمانداری نظامی که می‌خواستند خشونت و خونخواری آنها در جایی منعکس نشود .

ما که بنا به راهی که در این دوره تهران‌مصور برگزیدیم ، از نخستین شماره اهمیت بسیار به تصویر داده‌ایم . در آن روزها مدام دلنگران و دلواپس کاوه گلستان و صیاد بودیم که شب و روز در تیررس بودند .

روزی را به یاد می‌آوریم که جلو سفارت آمریکا ، تیر از بغل گوش کاوه گذشت ، کنار دستی او را انداخت . روز دیگر در چهارراه مصدق (پهلوی آنروز) صیاد در بالکنی گیر افتاده بود ، دو ساعت تیر بر سرش می‌ریخت و او نمی‌توانست بلند شود و سر پناهی بجوید ، یا بگریزد .

این همه را دانستید . این را هم بدانید که از همدی آن روزهای گلوله و خون گارد و فرمانداری نظامی و ... عکاسان ما جان سالم بدر بردند ، اما در میتینگ روز جمعه ، نه . در لحظه‌یی به ما خبر رسید که حزب‌اللهی‌ها کاوه را دوره کرده‌اند و کتک می‌زنند ، ... او خود نوشته است : « عکاس تهران‌مصور ، از آن برادران ناشناسی که او را از جنگ مهاجمان رها کردند ، سپاسگزار است » .

و سؤال اینست که : انقلاب کردیم تا چنین آزادی عملهایی به دست آوریم ؟ و همچنانکه هفته پیش در کلام نخست خواندید ، ما از این گروه مهاجم گلایه‌یی نداریم ، باید به آنها گفت که این ساده‌دلان مسلمان را گول می‌زنند و گسیل می‌دارند ، و گرنه این عزیزان را می‌توان در جایی گیر آورد و اگر هنوز مغزشان بکلی تسخیر نشده است ، به آنها گفت : برادر ! آن که اسلام ترا بخطر انداخته من نیستم ، همانها هستند که ترا فرستاده‌اند! هیأت تحریریه

فهرست

۳۶	نفت ، بحران آینده ...	۱۴	مقاله محمود بهنود	۲۱	تلفن خوانندگان
۳۷	حمید اشرف ، اسطوره معاصر	۱۶	اتحاد نامقدس با سوارک	۳	کاریکاتور
۴۰	دنیای بزرگ کتاب‌پروشان	۱۷	حمله به آزادی	۴	کلام نخست
۴۲	نامه خوانندگان	۲۲	مساحبه با سپانلو	۵	یادداشت‌های کوچه انقلاب
۴۳	سنگ و صخره	۲۶	هنرمندان و انقلاب	۶	صفحات ویژه ایران
۴۴	مطبوعات پس از انقلاب	۲۸	آی روشنفکران ! کجا تشریف دارید	۱۱	مقاله کی‌نژاد
۴۷	براکنده‌ها	۳۲	باید منتظر سقوط کارتر بود	۱۲	برداشتی از رویدادها ...

مسعود پهنود

کوچه انقلاب



یادداشتهای

اما نه ، همه آن سربازانی که به جمیت شلیک نکردند و نخواستند برادر خود را بکشند ، همه آن هافرائی که شهید شدند ، همه آن پاسانها ، همه هافرائی که در برابر گاردیها ایستادند ، همه و همه مثال زندۀ آن سرباز بودند که میبایست بهجای کشتن خرو گلرخی ، خود و یا فرمانده خود را میکشت.

□ « خبر می‌رسد » شاهنامه می‌سوزانند ، کتابخانه آتش می‌زنند ، مدرسه را تعطیل می‌کنند ، کتابخانه بچه‌ها را می‌بندند . و ... اما ما نشسته‌ایم و موعظه می‌کنیم « خیلی‌ها با این استدلال به ما نزدیک می‌شوند مگویا قصد آن دارند که بگویند چرا نشسته‌اید ، بلند شوید ، اعتراض کنید ... راه پیمایی . میتینگ ... و ...

اما یکسوال درطول تاریخ چندبار تاکنون جشن کتابسوزان برپا شده است ؟ چند کتابخانه تاکنون طعمه آتش شده‌اند ؟ چند هزار دانشمند و سخن‌شناس تاکنون کشته ، تبعید ، یا درینده شده‌اند ؟ خواهید گفت : بسیار . تاریخ موارد بسیاری از این اتفاقات را دیده است .

اما خواهیم پرسید : هیچکدام از این حرکتهای بشر را از رفتار باز نداشته است ! هیچکدام از کتابسوزانها ، حطلمه و نوشتن و خواندن کتاب را تعطیل نکرده است . شاهنامه امر ماندنی باشد که هست ، نه باسوزاندن یک ده ، صد و هزار نسخه آن از بین می‌رود ، نه با جلوگیری از خواندن آن در رادیو و تلویزیون پس تکرانی در چیست ؟

آنها که کتابخانه را به آتش می‌کشند . یا در طریق ضدیت با علم و دانش گام برمی‌دارند ، مگس‌هایی هستند که تصور می‌کنند با بسال خود راه را بر خورشید می‌بندند . خواهران ! برادران ! تکران‌شان نباشد ، تاریخ مدام حرکت های مولد و کوچک ارتجاعی دارد ، تاریخ پر است از آدمهای شبیه شیخ فضل‌الله لوری ، اما از شخصیت‌هایی چون ملک‌التکلمین و مسور اسرافیل و ... نیز محروم نبوده است . تاریخ همین است و جز این نیست .



□ داریم بهاسفرد حادثه‌ها ، آن روزهای خونین ، آن روزهای هیجان نزدیک می‌شویم . روزهایی که زندگی معنای تازه‌یی یافته بود . هر روز با امید از خواب برمی‌خاستیم ، روزی صدبار از بیم گلوله سرباهی می‌جستیم ؟ تا ینهان شویم ؟ مدام می‌بایست به اینو و آنو سلامت خود را خبر بدیم . شبها در پشت بام ، از بانك الله‌اکبر ، کسی نمی‌خواستید . و روزها در خیابان و فریاد ... !

حالا نزدیک یکسال دارد می‌گذرد ؟ روزهای آینده ، روزهای یادآوری ، نخستین سالگرد حوادث کوچک و بزرگ است . در این میان کسی نمی‌گوید : چه روزگار غریبی است . هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست . کسی نمی‌گوید : یارسال کجا بودیم ، حالا کجاییم ؟ چه کسی می‌توانست ، یارسال این روزها ، حسن بزند که سال بعد ما مشکلمان نه طاغوتیان که « مفدلی‌الارض » اند ، بل دوستان و یاران و هم‌پیمانان خود ما باشند که در فاصله این یکسال به قدرت برسد ، و آنگاه خدا را بنده نباشند ، همه شعارها از یاد برود . از دیوارها پاک شود و از لوح خاطرها .

آن روزها یادتان هست ، می‌خواندیم :
- زندانی سیاسی ، آزاد باید گردد .
- آزادی مطبوعات تامین باید گردد .
- نهضت ما حسیه . رهبر ما ؟ خمینه .
- آزادی ... استقلال ... و
خیلی چیزهای دیگر هم می‌خواندیم که امروز باید دوباره نخوانیم .

□ سالها پیش هزمان با اعدام شهید عزیز ما خسرو گلرخی سروده بودم ...
برادر سربازم ، تفنگ سنگین است می‌دام
گلوله پداست

....

....

شمر برپایه این خیال بود که فرزند شجاع را وقتی به کشتارگاه می‌برند ، سربازی که باید به او شلیک کند ، نمی‌کند ، لوله را به سوی فرماندهاش می‌گیرد و ... خودش تیر می‌خورد ... تا میشود و مثل فانوس ، می‌افتد . فرض ما ، در آن شمر که فرض محالی بود .

نگاهی دوباره به هفته

هفته‌ای ناآرام و پر آشوب

هفته گذشته، رویه‌رفته، هفته

آشفته‌ای بود. سروصداها در گوشه و کنار کشور، از هفته‌های دیگر بیشتر بود. سیل تبریز از یک سو، تشنجات یاسوج از سوی دیگر، کتک‌کاری و برهم زدن میتینگ جبهه دموکراتیک ملی برای مجلس مؤسسان، در تهران، اختطاف آوارگان نقده در مورد جلای وطن در کردستان، تظاهرات و راهپیمایی‌های خرمشهر و آبادان در خوزستان، اعتراض عزالدین حسینی به گزارش آیت‌الله ربانی همه و همه، هفته را پر آشوب و ناآرام جلوه‌گر می‌ساخت، اما مهم‌تر از همه اینها ملاقات رهبران دینی کشور در قم بود.

زنده‌خورهای قدرتمداران کنونی برهم خورد و مهاجمان این بار پیرا از خط قدیمی فزاینده گداختند و گردانندگان میتینگ را به سنگ و چوب بستند و شرکت کنندگان را کتک زدند و پلاکاتها را هم پاره کردند.

دولت آقای بازرگان هم ظاهراً در این میان هیچ نقشی نداشته است و رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی هم در ظاهر بسیار دموکراتیک مآبانه خبر را پخش کرد، اما مطابق معمول به نوعی خبر را پخش کرد که تشویق زنده‌خوران و تحقیر شرکت کنندگان را دربر داشت.

حزب الهی‌ها علاوه بر شعارهای همیشگی حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، الله اکبر و صلوات، پلاکاتهای بدست داشتند که روی آنها نوشته بود: «ملت مسلمان مجلس مؤسسان نمی‌خواهد»، «طرفداران مجلس مؤسسان ضد انقلاب هستند»، «کمونیسم باضاله توده‌ای مساوی فرغان»، «ما توطئه جبهه دموکراتیک ملی را شدیداً محکوم کرده، خواستار مجازات اینان هستیم».

بدینگونه آنها خواستار مجازات هر کسی می‌شدند که از پیروی کورکورانه و بت‌پرستی جدید احتراز می‌کند. در زمان برگزاری میتینگ، زنده‌خوران حزب‌الله چنان وضعی بوجود آورده بودند که هیچکس آرامش خاطر نداشت. به محض اینکه برنامه شروع شد، آنها سبهای میکروفون‌ها را قطع کردند، خبرنگاران و عکاسان را به باد کتک گرفتند و از هیچ شغاعتی که سبب برهم خوردن مجلس شود، دریغ نکردند. جمعیتی که برای میتینگ گرد آمده بود، در آغاز فقط زمره می‌کرد: معنی اسلام را فهمیدیم. محتوای جمهوری اسلامی روشن شد، اما وقتی کار بالا گرفت و به کتک‌زدن کشید، جمعیت فریاد کرد: مرگ بر فاشیسم، مرگ بر فاشیسم.

خواهی جمعی از بازرگانان بدین معنی نیز هست که اگر رفرا ندوم نشد هم مانعی ندارد. با وجود همه اینها، با این ملاقات چنین تصور می‌رود که فاتحه مجلس مؤسسان خوانده شده است، و روشنفکران و حقوقدانان و دیگر فترهای طرفدار مجلس مؤسسان - مجلسی که در آن نمایندگان گروههای مختلف اجتماعی با یک انتخابات آزاد شرکت داشته باشند - بیهوده برای احیای آن می‌کوشند.

در این میان «جاما» (جشن انقلابی مردم مسلمان ایران) طرح نوینی برای تصویب قانون اساسی ارائه داد. براساس این طرح، برای تصویب ۸ ماده رفرا ندوم انجام می‌خورد و سپس انتخاب ریاست جمهوری و انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی هزمان انجام می‌گیرد. ریاست جمهوری نخست‌وزیر را معرفی می‌کند و آنگاه مجلس شورای اول به جانشینی مجلس مؤسسان تدوین و تصویب قانون اساسی را به عهده می‌گیرد. پیش از هر فضاوتی در باره طرح جاما، از ارائه این طرح چنین نتیجه‌گیری می‌شود که برخی از اعضای دولت نیز با آنچه برای تصویب قانون اساسی تاکنون از سوی قدرتمندان مطرح شده موافق نیستند. زیرا دکتر سامی وزیر بهداشت خود از بنیادگذاران «جاما» و نیز عضو هیات اجرایی آن است.

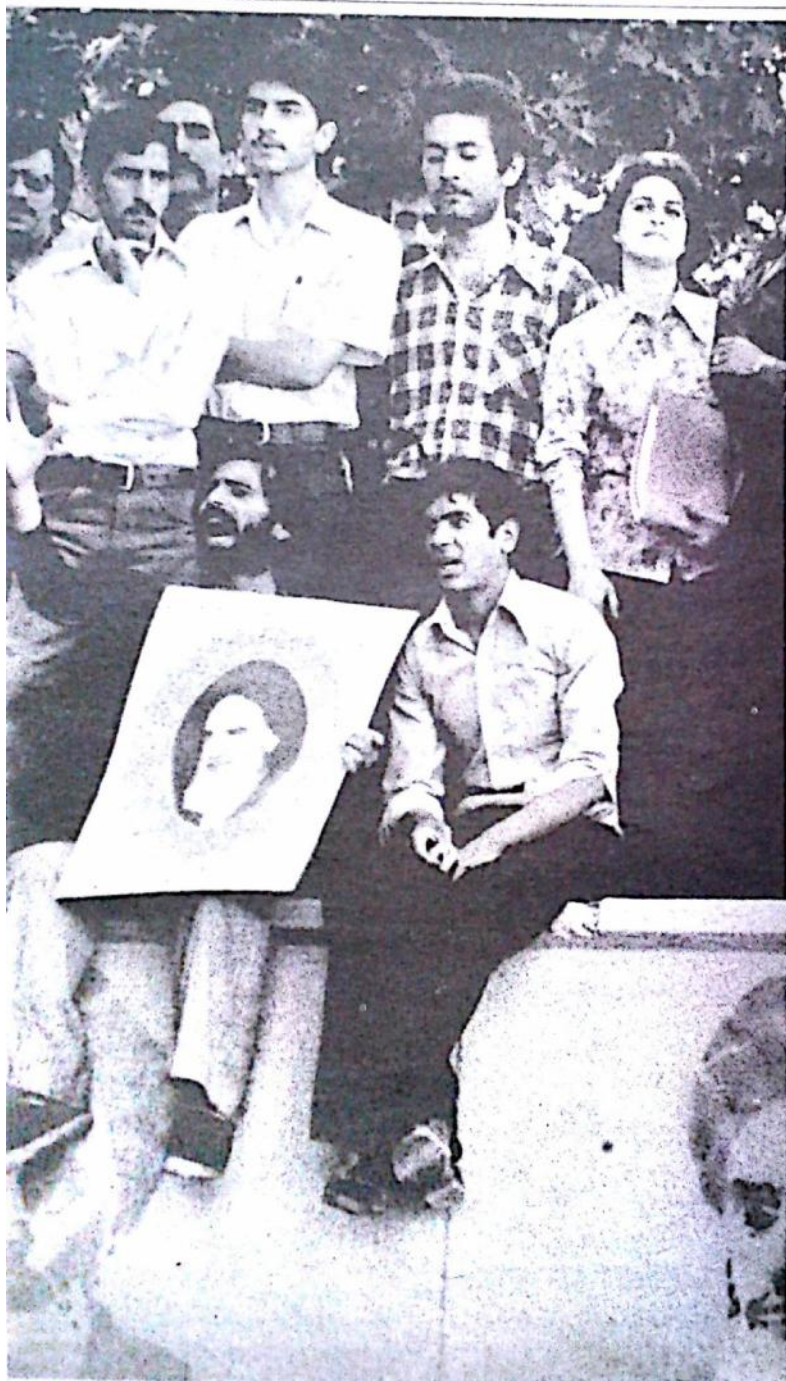
با اینهمه آشفتگی و اختلاف نظر در باره قانون اساسی و نحوه تصویب آن بواقع نمی‌توان از هم اکنون سرنوشت قانون اساسی را پیش‌بینی کرد.

میتینگ جبهه دموکراتیک

میتینگ جبهه دموکراتیک ملی برای تشکیل مجلس مؤسسان، چنانکه انتظار می‌رفت بوسیله

در پی مطرح شدن مسائل مربوط به قانون اساسی و حاد شدن این مسائل و بویژه رد کردن رفرا ندوم از سوی آیت‌الله شریعتداری، آیات عظام خمینی، نجفی مرعشی، گلپایگانی و شریعتداری در منزل آیت‌الله گلپایگانی با هم ملاقات کردند. ملاقاتی که اگر چه یقیناً برگرد مسائل قانون اساسی دور زده است، اما هیچ اعلامیه و خبر رسمی در باره آن انتشار نیافته و نمی‌دانیم در آن چه گذشته است. در این ملاقات آیت‌الله طالقانی یکی از پر طرفدارترین رهبران مذهبی حضور داشت. شاید به علت اینکه ایشان در تهران سکونت دارند و آیات عظام در قم. شاید هم این عدم حضور با انزوای آیت‌الله طالقانی، در هر حال، بی‌ارتباط نباشد. چه ایشان مدتیست که در برابر مسائل و رویداد های کشور واکنش فعالی از خود نشان نمی‌دهند. هر آینه گویا بر اثر این ملاقات و حتی تهیه مقدمات ملاقات آیات عظام بود که آیت‌الله شریعتداری مهمترین و بزرگترین طرفدار مجلس مؤسسان، مجلس ۷۵ نفره را برای تصویب قانون اساسی پذیرفت و نظر داد که: «اگر ۷۵ نفر خیره و دیصلاحت باشند و مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی را بررسی کنند، و تصویب نمایند بطوری که قانون اساسی ... رسمیت پیدا کند، که اگر رفرا ندوم هم نکنند رسماً قانون اساسی مملکت باشد ... رفرا ندوم برای تقویت بیشتر مانعی ندارد».

بدین ترتیب باز هم آیت‌الله شریعتداری معتقدند که باید مجلس مؤسسان مرکب از نمایندگان ملت - منتها به تعداد کمتر - تشکیل شود زیرا رسمیت پیدا کردن «قانون اساسی» بوسیله آن مجلس، و برگزاری رفرا ندوم فقط برای ثبوت بیشتر همین مفهوم را دارد. به نظر دیگر پانچ آیت‌الله شریعتداری به فزاد



سرانجام یکی از مأموران انتظامات، (یا کسی که بازوبند انتظامات داشت) آمد و خبر داد که برگرار کنندگان میتینگ را کتک زده‌اند و برده‌اند بنابراین دیگر نشستن فایده‌ای ندارد. مردم ناچار برخاستند و حالتی مشتعل پدید آمد. ولی بسیاری سعی کردند تا خونریزی به جمعیت باز گردد و زدوخوردی در نگیرد، چنانکه در تگرفت. باوجود این زنده‌خواران که از نجات خلق شیر شده بودند، تا آنجا که توانستند به جان مردم افتادند. در این هنگام پاسداران انقلاب به شلیک‌های هوایی دست زدند و آرامش را به محوطه باز گرداندند!

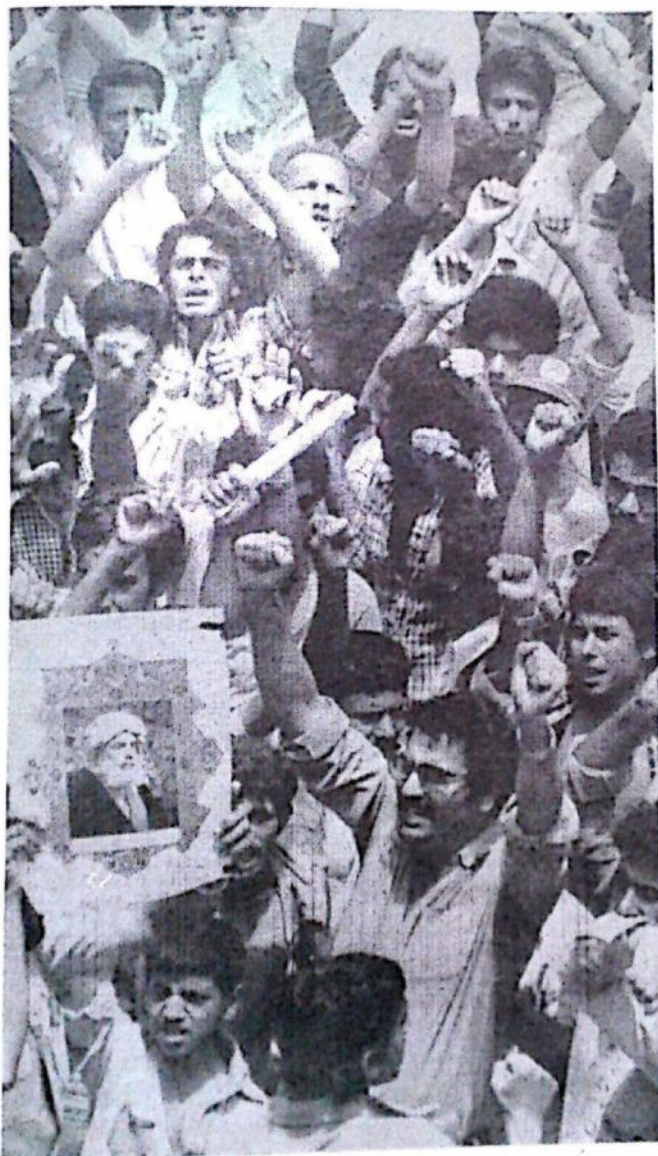
نمی‌دانیم که اگر کار برعکس بود یعنی اگر مردم به‌جان زنده‌خواران افتاده بودند و به کتک‌کاری دست می‌زدند بازهم پاسداران انقلابی منتظر می‌ماندند تا دریایان کار چند تیر هوایی شلیک کنند یا نه و نمی‌دانیم که مأموران دولت بازرگان بازهم سکوت می‌کردند و جلو مسردم را نمی‌گرفتند یا نه و نمی‌دانیم که تلویزیون جمهوری اسلامی بازهم به‌همانگونه خبر پخش می‌کرد یا لحنی دیگر می‌گرفت.

میتینگ اگر چه برای هدف معین شده‌اش، مجلس موسسان، حاصل نداشت ولی حاصل بزرگی داشت: مردم وقتی از دست حزب اللهی‌ها می‌گریختند به‌ماهیت دولت انقلاب اسلامی بیشتر پی‌می‌بردند. این حاصل کمی نیست.

جنگالهای شیخ صادق خلخال

شیخ صادق خلخال در این هفته هم مانند هفته‌های پیش جنگال‌آفرید. جنگالی که سب راه‌پیمایی‌های بزرگ در خرمشهر شد. قضیه بدین قرار بود که شیخ صادق خلخال «در مساحبه‌ای با مجله فردوسی، سخنان اهانت‌آمیزی نسبت به شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی روحانی پرنفوذ خوزستان عنوان کرد که سب برافروختگی مردم خوزستان بویژه خرمشهر شد و به همین جهت مردم دست به راه‌پیمایی زدند.

در راه‌پیمایی مردم عرب پلاکاردهائی به چشم می‌خورد که روی آنها به فارسی و انگلیسی نوشته شده بود: «مرگ برخخال». دریایان راه‌پیمایی قطنامه‌ای صادر شد که در آن گفته می‌شد: «پاوه‌گوئی‌هایی که از طرف روحانی‌نمای بنام صادق خلخال نسبت به آیت‌الله خاقانی شده را محکوم کرده و از رهبر انقلاب اسلامی ایران خواهان عزل و مجازات ایشان می‌باشیم». در این قطنامه آنها حسن پشتیبانی کامل از آیت‌الله شیخ محمد طاهر آل شبیر، خواستار مجازات پاسداران غیر مسئولی شدند که «مس



راهپیمایی مردم عرب : « مرکز برخلخالی »



شیخ محمد طاهر آل شبیر حاقانی

کشتار خلق عرب بوده اند .
اما شیرین کاریهای شیخ صادق خلخالی در هفته پیش به همین یک مورد ختم نشد؛ بلکه ایشان در اقدامات دیگری قصد تریشین یک رئیس جمهوری مادام العمر برای ایران کردند. عصر روز شنبه روزنامه خیر دادند که آیت الله خلخالی قصد تحمسن دارند و درخبر آمده بود که : « آیت الله شیخ صادق خلخالی رهبر سازمان فدائیان اسلام عصر دیروز مراسمی که به مناسبت یشت رسول اکرم (س) ازسوی این سازمان درمحل باشگاه افسران برگزار شد، اعلام کرد : ما درمقابل منزل امام متحصن می شویم تا ریاست جمهوری ایران را قبول کند. »
و سپس گفته اند : « درمورد ریاست جمهوری هم من منتقدم تازمانی که شخص امام زنده هستند (که امیدوارم عمر ایشان هرچه بیشتر باشد) مادام العمر ریاست ایران را بپذیرند » .
به این ترتیب شیخ صادق خلخالی اصولا به رای ملت ایران هم منتقد نیست و حتی از ملت ایران نمی خواهد که شخصی را به ریاست جمهوری مادام العمر (بگذریم که رئیس جمهوری مادام العمر یعنی یک دیکتاتوری تازه) برگزیند ، بلکه ایشان تحمسن می شوند و از امام می خواهند بپذیرد و کار تمام می شود.
یادمان باشد که ایشان چندی پیش خود را ازرد ریاست جمهوری اعلام فرموده بودند و گفته بودند که چون ایران امروز نیاز به مرد قاطعی دارد و منم قاطع هستم ، پس می توانم رئیس جمهوری بشوم . معلوم نیست که برای خودشان هم نامزدی ریاست جمهوری مادام العمر می خواهند یا نه !

فاجعه آوارگان نقده

در رابطه با ساله کردستان ۲۰ اکسون بزرگترین ساله‌ای که وجود دارد ۲۰ ساله آوارگان کرد نقده است که حاصل جنگ ناخواست این شهر است. اکنون طبق آمار که روزنامه‌ها داده‌اند، ۱۲ هزار کرد نقده آواره هستند و شگفتا که دولت انقلاب اسلامی به حال آنان فکری نکرده است و کار به جایی کشیده است که آنها تهدید جلائی وطن کرده‌اند. یعنی ساله دارد شبیه وضع کردهای عراقی در دوره طاغوت می‌شود. منتها آن‌بار کردهای عراق به ایران آمدند و این‌بار کردهای ایران به عراق خواهند رفت.

طبق خبر روزنامه‌ها نمایندگان آوارگان نقده روز ۲۳ خرداد موضوع را رسماً به دولت بازرگان و آیت‌الله شریعتداری اطلاع داده‌اند و تا روز سوم تیر مهلت داده‌اند که به وضعتان رسیدگی شود وگرنه ناگزیر دستجمعی راهی یکی از کشورهای همایه خواهد شد و ترک تابعیت خواهند کرد.

مسلم است که این آوارگی تنها ضایعه‌ای مانند ترک تابعیت ۱۲ هزار نفر ایرانی را نخواهد داشت و می‌تواند پیش‌آیندهای خطرناکتری مانند شعله‌ور شدن جنگ در کردستان را داشته باشد که نه به نفع مردم کرد است و نه به نفع ایران. در زمانی که این خبر نوشته می‌شود، مهلت کردها به دولت تمام شده است، اما هنوز نمی‌دانیم که دولت چه تصمیمی در این زمینه اتخاذ کرده است. امیدواریم دولت دست کم در این یک مورد، چنان هوشیارانه عمل کند که کار وخیم‌تر از این نشود.

حمله به خانه مخفی چریکها

روز شنبه روزنامه جمهوری اسلامی خبری را با آب‌وتاب منتشر کرد که براساس آن یک خانه مخفی چریکها با مقدار معتابیه پول و سلاح بدست پاسداران افتاده است. خبر بسیار شبیه خبرهایی بود که در زمان طاغوت با آب‌وتاب بدان می‌پرداختند و انگار که خانه بدست ساواک افتاده است.

به هر حال، یک مصاحبه رادیویی روشن کرد که مقدار پول و سلاح اغراق‌آمیز جلوه داده شده است و اگرچه قابل اعتنا بوده ولی بدان میزان که روزنامه یادشده نوشته بود، نبوده است. در این جریان صما چهار تن از اعضای

سازمان چریکها بازداشت شده‌اند. سازمان چریکها که پیش از این در زمان شاه خائن هرگز اجازه نمی‌داد که افراد و سلاحهایش بدست دشمن بیفتد، در برابر دولت کنونی موضوع دیگری دارد و به همین جهت به مقابله دست نزده است. سازمان در بیانیه‌ای خطاب به خلق لهرمان ایران در این باره چنین نوشته است: «مگر داشتن پول و سلاح برای سازمانی که سابقه طولانی مبارزه مسلحانه علیه رژیم منور میهن با تمام نیروی مسلح خود فعالانه شرکت کرده است ۲ جرم است که با چنین شیوه‌ای که بی‌شبهت به یورش مزدوران رژیم سابق نیست، منازل ما را مورد تهاجم قرار می‌دهند و خبر آن را به صورتی درج می‌کنند که تنها خاطره شوم سرفالهای مطبوعات مزدور سابق پس از یک حمله موفقیت‌آمیز مزدوران رژیم به پایگاههای انقلابیون را زنده می‌کند؟ ما در گذشته در مقابل تهاجم مزدوران رژیم به پایگاههایمان، تکلیفمان روشن بود و تا آخرین فنشک در مقابل آنها می‌جنگیدیم و هیچکس به دشمن تسلیم نمی‌شد.

در حالی که امروز وضع به آن منوال نیست و ما سلاحهایمان را جهت مقابله با توطئه‌های امپریالیسم و عوامل سر سیرده‌اش که هر روز در موتهای از میهن علیه دستاوردهای مبارزات مردم دست به توطئه می‌زنند حفظ خواهیم کرد و آن را حق مسلم و بی‌چون و چرای خود می‌دانیم.»

اعدام جلاادان

برخلاف بسیاری تصورات که در مورد دادگاه تهرانی و آرش جلااد های معروف ساواک وجود داشت، دادگاه انقلاب همانگونه که قبلاً نوشتیم بار دیگر «فاطهیت» خود را اثبات کرد و سحرماه روز یکشنبه سوم تیر آنها را به جوخه اعدام سپرد و خلقی را از دشمنان خلاص کرد.

پیش از آنکه تهرانی به اعدام محکوم شود، کار شور دادگاه انقلاب برخلاف معمول چند روز طول کشید و همین سبب شد که شایعاتی در شهر پراکنده شود که تهرانی را اعدام نخواهند کرد. مطلبی که روزنامه لبرد ملت درباره او نوشت و خواستار آن شد که او را اعدام نکنند، نیز بر این شایعات دامن زد. گفته می‌شود تهرانی

حس عوامی فراهم کرده بود که با خانواده‌های شهدا در منهد و کرمانشاه تماس گرفته بودند تا او را ببخشند. اما همه اینها کارگر نفاذ و دادگاه کار خویش را تا به پایان انجام داد. تهرانی در دادگاه به گناهان خویش اعتراف کرد و همه این اعترافات از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش شد و مردم اسرمان دریافتند که فرزندان دلیر آنها در سالهای احتیاج چه زجرها و شکنجه‌ها دیده‌اند و سرگ کترین محارمی است که نصب جلاادان شود.

● در یک مصاحبه مطبوعاتی که برای اعتراض به دستگیری افراد حزب کارگرسوسیالیست تشکیل شده بود، احمد شاملو و دکتر غلامحسین ساعدی نشانه‌های جدی اختناق و سانور را برشمردند.

● بیژنی رئیس زندان قصر، عصر یکشنبه به خانواده متحمن مبارز حماد شیبانی خبر داد که او آزاد می‌شود، صبح دوشنبه گفته شد که آزاد شده است.

● ۲۵۰ تن از کارکنان تولید رادیو تلویزیون در نامه‌یی به پیشگاه ملت ایران خواستار رسیدگی به اتهامات فطپزانه شدند و اعلام کردند که اگر به حکم اخراج اینانلو رسیدگی نشود در محل کار خود متحمن می‌شوند.

● نام آیت‌الله عزالدین حسینی نیز این هفته بر سر زبانها بود به دو علت. یکی به علت اعتراضی که او به گزارش آیت‌الله ربانی از کردستان داشت و دیگر به علت اینکه او از دهقانان کرد خواست که در اتحادیه‌ها متشکل شوند.

تکذیب اسکندری!

در ارتباط با مصاحبه تهرانی‌مصور با آتای ایرج اسکندری «تکذیب‌هایی با اعضای ایشان در روزنامه‌ها چاپ شده بود.

از آنجا که هم ما و هم آتای اسکندری می‌دانیم که ایشان نه فقط آنچه چاپ شد، بلکه بسیار بیش از آن نیز گفته‌اند. لذا چاپ این تکذیب‌ها فقط آن فضای یلپسی و اختناق قدیمی حزب نویدی را نشانگر است. بیش از این توضیح نمی‌دهیم.

استعفای وزیر دادگستری

استعفای ناگهانی وزیر دادگستری، همزمان با طرح مسائل قانون اساسی، همه را شگفت زده کرد. اگر چه پیشتر، مدتها زمره‌هایی به گوش می‌رسید که وزیر دادگستری استعفا خواهد کرد، اما برای مدتی این زمره خاموش شده بود.

«اسدالله مبشری» وزیر پیشین دادگستری علت استعفای خود را خشکی مفرط اعلام کرد ولی استعفای ندارد که این استعفا با سلسله کارآموزان قضائی زن و نیز با اعمال افراطی کمیته‌ها و مسائل قانون اساسی ارتباط داشته باشد. بویژه آنکه وزیر تازه دادگستری هم — آقای احمد صدر حاج سیدجوادی — در نخستین مصاحبه خود گفته است: «باید به آقایان قبولاند که نه دادگستری ارجح بیشتری بدهد»

وزیر دادگستری قدیم هم گفته است که دیگر کار دولتی قبول نخواهد کرد. یعنی که در همین چند ماه که پست وزارت دادگستری را داشته، چندان ملاطیده است که دیگر به اینگونه کارهای پر دردسر تن نخواهد داد.

استعفای وزیر دادگستری، دومین استعفا در هیأت دولت انقلابی بود و دومین ترمیم کابینه را به سبب گردید. اگر کار به همین منوال پیش برود ممکن است تا آئین دولت قانونی، بیشتر اعضاء استعفا کنند و گفته می‌شود شانزدهگی قدرت‌مداران برای تصویب هرچه زودتر قانون اساسی از جمله به همین دلیل است.

استعفای وزیر دادگستری سبب شد که آقای حاج سیدجوادی از وزارت کشور به وزارت دادگستری برود و آقای مصباحیان معاون نخست‌وزیر به وزارت کشور. پیشتر آقای یزدی از معاونت امور انقلاب به وزارت خارجه رفته بود. معاون دیگر آقای بازرگان آقای امیرانتظام کسبه سخنگوی دولت نیز هست یا بود نیز به سفارت می‌رود.

خودسری‌های کمیته یاسوج

در بین خیره‌های هفته گذشته، رویدادهای یاسوج از همه محیرالعقولتر بود! و بار دیگر نشان داد که کمیته‌ها به چه اقدامات خودسریانه‌ای در گوشه و کنار مملکت دست می‌زنند و دولت بنوا تاچه اندازه دستش کوتاه است. پیش از انفاتک یاسوج، مورد زنجان مثال برجسته‌ای بود، اما کمیته یاسوج بواقع رکورد را شکست و کمیته‌های زنجان را یکی در این سابقه حذف کرد.

فصلیه از این فراراست که اسنادار کهکیلو به

و بوبر احمد چندی پیش استعفا کرد. این استعفا سبب بروز بحرانهایی در منطقه شد و اعتصابات مردم یاسوج و دهدشت و گجستان را در پی آورد. کارکنان دولت نیز بیکار نشنند و خواستار بازگشت اسنادار شدند.

همه اینها نشان میدهد که اسنادار از محبوبیتی برخوردار بوده است و کمیته‌ها نبوده‌اند. (بیاد بیاورید قضیه اسنادار بندرعباس و روحانیون آنجا را) در پی این بحران، نماینده یاسوج شدند و پس از مذاکراتی انحلال کمیته یاسوج اعلام شد. بنابراین نمایندگان امام و کمیته کل نیز حق را به جانب اسنادار و مردم تشخیص دادند، اما بر اثر اعلام انحلال کمیته یاسوج، رئیس آن آقای عبدالخالق عدالتی از منطقه بیرون رفت. لابد به اعتراض و همین امر سبب خشم افراد کمیته یاسوج شد. خشمی که به امام هم سرایت کرد و نماینده ایشان را در آنجا به گروگان گرفتند. و نیز نماینده کمیته های کل انقلاب اسلامی را، خودسری را می‌بینید؟ سخنانی کمیته‌چیان یاسوج بسیار زیاد بوده است چنانکه کارکنان دولت در یاسوج آنها را در اعلامیه‌ای «چپاولگر» خوانده‌اند و خواستار انحلال کمیته «ضد انقلاب اسلامی» یاسوج و مجازات مسئولانش و بازگشت اسنادار و بازداشت و مجازات عناصر ضد انقلابی استان شده‌اند.

سرانجام اسنادار و مردم — مردمی که به روز شهر را تعطیل کرده بودند — موفق شدند و مقرر شد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌جای کمیته شروع به کار کند. اسنادار انقلابی نه منطقه باز گردد و عناصر ضدانقلاب و غیرمسئول به تدریج مجازات شوند و کارها این‌بار درست و برروال منطقی پیش برود.

کمک به طلاب

شاید می‌شود، هم‌اکنون، در شهر مذهبی قم، بیش از دهم‌هزارتن از طلاب علوم دینی برای استفاده و کسب معلومات مشغول تحصیل هستند. به‌طلبه‌هایی که دقیقاً برنامه تحصیلی را انجام می‌دهند، مستعری داده می‌شود. از هنگامی که حضرت آیت‌الله امام خمینی به‌کم معاونت نموده‌اند به این طلاب علاوه بر مقرری قبلی ماهیانه هفت‌هزارریال داده می‌شود، قبلاً از طرف حضرات آیات عظام شریعت‌داری — علی‌اکبری — مرعشی هر یک دوهزار ریال حق معاش داده می‌شد.

نامگفته نماند که آیات عظام براساس حوزه‌های

علمیه چه در داخل از قبیل، مشهد، شیراز و ... و چه در خارج نجف و پاکستان و ... کمکهای قابل توجهی معمول می‌دارند.

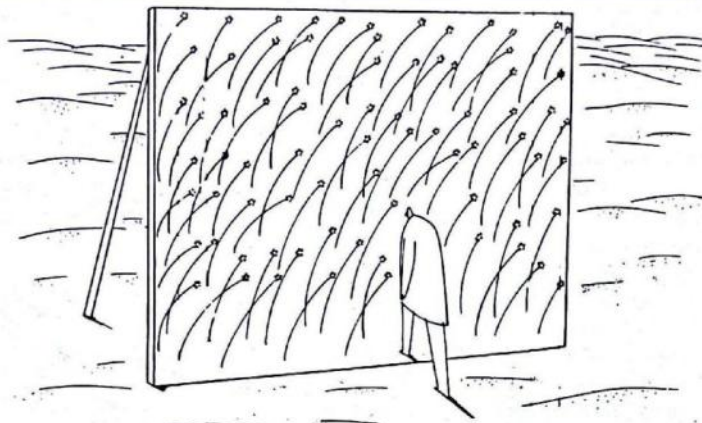
برای اطلاع ...

احمد شاملو، شاعر گرانمایه و همکار خوب ما، این هفته، به علت بیماری نتوانست، مقاله‌اش را بنویسد. خوب می‌دانیم که جای مقاله شاملو در این شماره خالی است و امیدواریم هفته آینده جای بیشتری به او اختصاص دهیم.

ضمناً آقای رضا براهنی نویسنده پاسخی به سخنان آقای شاملو، در مصاحبه با تهران‌مصور داده‌اند که به علت طول و تفصیل آن و به علت اینکه از حالت پاسخ به شاملو خارج شده و صورت‌جنگ روشنفکران را در سالهای پیش به خود گرفته، از چاپ آن معذوریم. تحریریه تهران‌مصور نمی‌خواهد مجله را به‌مجادله روشنفکرانه اختصاص دهد. مجادله‌ای که هیچ سودی برای مردم دربر ندارد. ولی طبیعی است که حق جواب برای همگان محفوظ است، جوابی که مربوط و روشن باشد و به جنگ‌های روشنفکرانه نینجامد.

جایز و لازم بوده که هفته پیش و این هفته صفحاتی را به مناسبت سالگرد شهادتشان به مرتضی کیوان و حمید اشرف می‌دادیم — نه در حد گزارش کوتاه که در این شماره درباره اشرف می‌خوانید — این کمترین کاریست که می‌توانیم کرد.

هفته‌های آینده درباره این دو عزیز خواهیم نوشت.



جمعه، چون کوچه‌های کهنه غم انگیز

عروج در پیش است و مقدمات آن نیز فراهم شده است

احمد کی‌نژاد

میخک سرخ نقش می‌کند و نمی‌بندد پیمانی که در انتظارش بود چگونه سردی خاک و لژیسی گرمها را با خود خواهد داشت.

و اگر او نبود، جماعت چند ده هزار لری بودند که مات و مبهوت، مانده برجها، به ایمان متعالی این چند صد نفر حاملین پیام می‌نگریستند و تاب حرکت نداشتند و ضربات چوب و چاقو را نیز بر تن خویش باور نداشتند زیرا که دیگر سرخ شده، ایمان نداشتند.

زیرا که شاید طلب آزادی را با دیدن مفهوم آزادی دیگر در خون خویش نداشتند خون گرم و سرشار، و با دیدن آزادی که از نوک چاقوها و حرکات و جویها می‌بارید چقدر نیاز به این خون گرم و سرشار احساس می‌شد که در رمها بجوشد و نه این خون که در رمها بود.

نه این خونی که دارم پیر و سرد و تیره و بیمار

چو کرم نیمه جانی بی‌سر و بی‌دم که از دهلیز نقب‌آسای زهراندود رگهایم کشاند خویشتن را همچوستان دست بردیوار

بسوی قلب من این غرقه با پرده‌های تار و می‌پرسد صدایش ناله‌ای بی‌نور کسی اینجاست؟

بقیه در صفحه

اسافل اعضایش تنظیم می‌کند بخواند:

مرا به زوزه دراز توحش
در عضو جنسی حیوان چه کار
مرا به حرکت حقیر کرم در خلادگوشی
چکار
مرا تبار خونی گله‌ها به زیستن متعهد
کرده است

تبار خونی گله‌ها، می‌دانید؟
آنان جمع شده بودند تا با مزمره کردن
روبایهای شیرین گذشته و یادآوری امیدها و
آرزوهای بارور ندهشان، دمی‌خوش را تسکین
بخشند.

چه رویایی بود آرزوها و چه خبش باور
بود بهراب که می‌بندد روزی که او می‌آید
پیمانی خواهد افتاد و در رمها نور خواهد
ریخت می‌بندد که سبب خواهد آورد سبب
خورشید.

می‌بندد که شب تاریک رهگذری را با
کهنشان روشن خواهد کرد.

می‌بندد که به سدلانها آب خواهد داد و
بر سر هر دیواری میخکی خواهد گشت.
می‌بندد که او می‌آید و با آمدنش آشتی
فوائد بود و آشنایی و دوستی،

و نبود در آن جمعه تاریک که ببینند
چگونه ضربه‌های چاقو بردست و بال انسانها

جمعه‌ای بود نه بیان جمعه‌های دیگر
جمعه‌ای که رباوردهایش خط زمان را سماه در
درون خویش بکام می‌کشید و خاطرها را بر آن
حك می‌کرد و سماه از این خط، چشون ماری
زهر آکین هر اسان دوری می‌گرید. چشها بسته
می‌شد، گوشها نمی‌شنید، لبها بهم فشرده می‌شد
تا لحظه‌ها هر چه سریعتر بگذرد و بهانه‌ای برای
توقف نیابد.

گروهی جمع شده بودند تا نظام قلبشان و
احساسان و تفکر و اندیشه‌شان را بر زبان آورند.
جمع شده بودند تا نشان دهند بندهای گمراهی
که برایشان تدارک دیده شده خارج از حد
تحمل آنان است. جمع شدند تا نگذارند فشارها
قلبشان را بترکاند و فریاد اعتراضشان را نسبت
به عهدشکنی و تزویر، حداقل در فضا رها
سازند.

آنها جمع شده بودند تا باهم بخوانند:

در سرزمین قدکوتاهان
معیارهای سنجش همیشه بر مدار صفر
سفر کرده‌اند

چرا توقف کنیم؟
و کار تدوین نظامنامه قلبم
کار حکومت محلی کوران نیست.

.....
جمع شده بودند تا پس از شنیدن اراجیف
آن فرنگی ماب که تنها حرکت فکری را حرکت

جدائی فروهر و جبهه ملی

● بنائی که مصدق معمار آن بود در حال تلاشی است. بعد از خاموشی سیاسی مصدق، جبهه دیگر جبهه نقد و وقتی در عصر جدید انقلاب توده‌ها را به نبرد کشاند جبهه لایق‌کنان دنبال آنها آمد و بعد از چندبار رنگ بر خود مالیدن زیر توفان صدایش برید. و حالا که سروصداها اندکی خوابیده است رهبران جبهه ملی در اثبات اینکه چه کسی شامگرد مومن و البته مسلمان مصدق است به رقابتی قابل ستایش دست زده‌اند و فعلا در مسابقه‌ای که در دنیا به‌روی از خرده‌پور و زواری او که در جبهه ملی پدید آمده است پیشانی‌همه فروهر است که می‌رود او که جبهه را رها کرده می‌گوید بازداشتن کج شده از فرو ریختن کار عیسی است و هواداری از هرگونه سیاست مگر سیاست انقلاب اسلامی را يك نوع فرصت طلبی می‌خواند. وی می‌گوید که نمی‌خواهد به کسانی که مدت‌های مدیدی با آن‌ها همسر بوده است تهمت بزند و بلافاصله می‌افزاید کسانی که مدت ۱۵ سال است جبهه مبارزه را ترک کرده‌اند و حتی با رژیم گذشته تار و پودهایی داشته‌اند فرصت طلبند.

آقای فروهر که خود توسط قدیمیها متهم است که در فاصله ۲۰ تا ۲۴ دارو دسته‌هایی داشته و با کثرت زدن این و آن مثلا مبارزه سیاسی می‌کرده است در اشاری به چه گفته‌اند که ایشان روشهای تالیفات را تجویز نمی‌کنند و خواستار برخورد آراء و افکار هستند و معتقدند کسانی که بحث را به خیابان می‌کشاند از تابناکی اندیشه‌شان تردید دارند.

رهبران جبهه ملی نیز در بامری خروج فروهر اظهار نظر کردند.

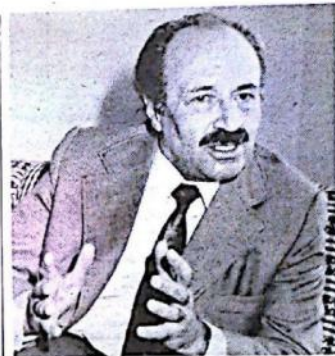
آقای سنجابی در جواب گفته های آقای فروهر اظهار داشت که فرصت طلبی عبارتست از استفاده از قدرت های وقت و سپس اشاره کرده است که خدای نخواست عده‌ای خواسته‌اند جبهه ملی را تلویحاً از نهضت اسلامی جدا جلوه دهند. قاسمی و حبیبی نیز مطالب فوق را تکرار کرده و به نذیر پدیده‌هایی که از قدرت‌خویشان می‌آید تاخته‌اند.

موسکا جامعه‌شناس ایتالیایی رهبران سیاسی را بدو گروه تقسیم کرده است شیرها و روباهان برای شیرترین شامگرد مصدق که بود؟

اگر شریعتی زنده بود

● چهارشنبه ۲۹ خرداد است. زمین چمن دانشگاه و اطرافش مملو از جمعیت است. سالروز دکتر علی شریعتی مبارز و روشنفکری است که به‌همان‌سان که خود گفت سرانجام دهمرو بست و در غربت، آرزوی حتی يك آخ هم بر دل نظام

برداشتی از رویدادهای کوچک و بزرگ



پاسخ آقای کیانوری به سنجابی

● نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده ایران طی مقاله مفصلی به اتهاماتی که آقای کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ایران در مورد مشی حزب توده وارد کرده و آن را متهم به بیگانه برستی کرده است جواب داده است.

ایشان مرقوم داشته‌اند که این اتهام تنها به حزب توده مربوط نمی‌شود بلکه جزئی از اتهاماتی است که بعد از قرون وسطی متوجه نیروهای ترقی‌خواه است.

متأسفانه آقای کیانوری کیفیت و چگونگی این اتهام طولانی چند قری را روشن نکرده است. وی سپس با منطق آن‌که رستم بود پهلوان به شرح فداکاریهای سربازان ارتش سرخ پرداخته و از آقای سنجابی سؤال کرده است که شما آنوقت‌ها کجا بودید و اشاره کرده است که اسناد و مدارک بسیاری در اختیار دارند که نشان‌دهنده همکاری آقایان سنجابی‌ها با نازیها است. کیانوری بعداً به شرح مبارزات ضد استعماری حزب توده و به نقش آن در پرورش يك فرهنگ انقلابی پرداخته و سپس به مبارزات جانانه‌ی توده‌ایها در دوران بعد از کودتا اشاره کرده و از آقای سنجابی سؤال کرده است که آنوقت‌ها چکار می‌کردند؟

به خاطر می‌آوریم که خیلی‌ها این سؤال

را از خود آقای کیانوری نیز کرده‌اند و متأسفانه ایشان تا بحال جواب قانع‌کننده‌ای نداده‌اند.

در ادامه، وی به چگونگی مبارزات معاصر حزب توده پرداخته و آقای سنجابی را متهم کرده است که طالب ماندن سلطنت و تنها خواستار اصلاحات جزئی بوده‌اند ظاهر؟ رسیدن به مقام ریاست و دبیرکلی ذهن آقای کیانوری را اندکی کندی بخشیده است و ما ناگزیریم که قسمتهایی از اعلامیه‌ی ۱۶ آبان حزب توده در مورد تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را نقل کنیم تا ذهن ایشان تروتازه شود. اعلامیه می‌نویسد: به نظر ما هدف جبهه ضد دیکتاتوری عبارتست از سرنگون کردن رژیم استبدادی محمدرضا شاه برچین بساط سلطنت و ... شکل حکومتی آن دولت ائتلاف ملی جمهوری است، ولی ... اگر سایر نیروهای ضد استبداد درون این ائتلاف موافق نظام سلطنت باشند البته حزب توده ... نظر خود را بر دیگران تحمیل نخواهد کرد.

آقای کیانوری سپس تکرار کرده‌اند که مدارکی در اختیار دارند که سباحتکارهای آقای سنجابی را برملا خواهد کرد.

ما امیدواریم که هرچه زودتر این اسناد و مدارک انتشار یابد و باعث بالا رفتن اطلاعات توده مردم شود و متقابلاً اگر آقای سنجابی نیز بر علیه آقای کیانوری مدارکی در اختیار دارد انتشار دهد تا این خلق متضع دچار نشاط شود.

فاند پهلوی گذاشت. روشنگری که به زبان مذهب سخن می‌گفت و روی به توده‌ها داشت و حالا توده‌ها و البته دربی آنان فعلا رهبران دارند از وی تحلیل می‌کنند. به‌ربان مردم این شعارها بود:

- * اسلام پیروز است، ارتجاع نابود است.
- * راست و فرصت‌طلب و چپ‌نما که هستند دشمنان دین ما
- * بازپرس انقلابی حامی انقلاب است



* درود برخمینی، سلام برشرعی

نمی‌دانیم اگر خود شرعی در این جمع بود چه می‌گفت؛ او در زندگیش که ثبت شده در مجموعه نوشته‌هایش اینک همه‌جا پراکنده شده است به گمان من هرگز چنین برخوردی نداشت. او مبارز را، هم‌مبارزی را در تعامیت مبارزه‌اش ستایش می‌کرد. به این استاد یک لیل از کوشندگان انقلاب ایران فکر می‌کنم. من او را ندیده‌ام، اما از طریق آثارش فکر می‌کنم که توانسته باشم با وی به سخن یا حتی درد دل نشسته باشم و شرعی که بود، او ادامه دهنده و یا شاید تمام کننده حرکتی بود که صد سالی است با الفت و خیر و فراز و فرود خود اینجا و آنجا تاریخ ایران خود را نشان داده است. حرکتی که به تعبیر خود شرعی با سیدجمال آغاز شد.

این حرکت که اگر بر بیراه نروم در ذات خود متضاد هم بود. همواره مجبور بوده است که در دو جبهه بجنگد. نگاه کنید این خود اوست که می‌نالد:

«سالی که تاکنون مطرح کرده‌ام - در سخنرانیها و کتابها و مقالات - بخصوص مابیل جامعه شناسی با سوء تعبیرها و سوء تفاهم‌های عمدی و غیرعمدی، و آنها هم با غرض‌ورزی‌هایی روبرو شده است که برای هیچک از روشنفکران زمان ما، علت و هدف این ناسزاگویی‌ها و تهمت‌زدنها و ماهیت ستمی‌هایی که در کار توحیهایی

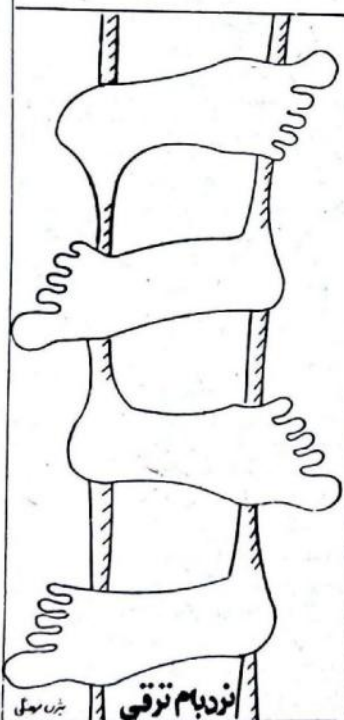
چنین ناهنجار و نادرست‌اند، پنهان نیست چرا که امروز چون دیروز نیست و مردم خود در هر سطحی که هستند، بش‌و‌کم دارای تشخیصی مستقل‌اند و ناشایعه‌سازی، تهمت‌زدن، دروغ‌بسی و وجهه عمومی دروغ‌بین داشتن و آنرا سرای بایعال کردن دیگران بکار گرفتن نمی‌توان فرستان داد.»

شرعی چه می‌گفت؟ اساس آن حرکت برچه بود؟ و کدام تهمت‌ها چنین به فریادش واداشته بود؟ بگذار همینجا این راهم که به نهم رسیده است برای تو خواننده بارگو کم آیا اگر شرعی زنده بود بازهم تهمت‌ها و ... ادامه نداشتند؟ اخلاف صدقش مجاهدین هنوز شکنجه می‌شوند. باری بگذرم، شرعی چه می‌گفت: در میان این دوستک آسیا که مالیم به منابه یک کلت شرقی پای درست به‌خوش باز گردیم و با تکیه به‌داشته‌های خودمان، - در میان آنچه که او دوستک آسیایان می‌دید - خرد و نرم و خاکشیر نشویم. این حرکت و این برداشت به درست یا نادرست کاری نداریم به‌رحال یک چیز را نمی‌دید: جوامع به طبقات تقسیم می‌شوند نه به کلت‌های غیرقابل تجزیه. او در ستم‌ها و در گذشته‌های من شرقی که در این سوی عالم اسلام، اساسی‌ترین پایه‌اش را می‌سازد چیزی زنده و عصیانگر می‌دید که می‌توانست سازنده و دره‌ب کوبنده باشد. او صدای اعتراضی بود که از خرافه و بی‌عدالتی و استثمار بجان آمده بود. از همه جانش مایه گذاشت تا این صدای اعتراض را بگوش همه و بویژه توده‌ای که می‌اندیشید بیش از همه در جنب این خرافه و بی‌عدالتی گرفتار آمده برساند. چه خوب می‌دید اما آیا برآنچه او با حرکتی که او نمایندگیش می‌کرد می‌توان چیزی را به‌همان‌سان که او می‌خواست بنا کرد؟ شاید آری و شاید نه ... بگذار من این امید را باخود داشته باشم که اگر شرعی زنده بود اکنون به همان‌سان با وی رفتار و مدارا می‌کردند که اکنون می‌کنند. بگذار بخیال خوش این را راه نهم که این امید نیز واهی است. فردا و فرداهای دیگر درستی و نادرستی این امید مرا بمن نشان خواهد داد.

ناهه خانواده بخارائی

خانواده‌ی شهید محمد بخارائی که گلوله را راست به قلب منصور نشان می‌نامه‌ای واستگی دلیر عصیان‌زده را به فدائیان اسلام بکشدب کرده‌اند و این خود بازنشانی دیگری است از آنچه امروز در درون حتی لایه‌های میانی پای بر سنت جامعه‌ی ما می‌گذارد. گویی حتی ایمان نیز، این فدائیان تازه از زمین روئیده را - فکر میکنم که حتی

ارباط ایمان ناآن کسانی که در سالهای ۲۴، ۳۲ میداندار مبارزه سام فدائیان اسلام بودند سخت نزدیک‌آمیز منظر میرسد - نه مردان مبارز برعله طاغوت می‌بینند و بل برای ایمان رسالتی دیگر قائلند رسالتی که درست و یا البته نادرست هرچه باشد رسالت شهید محمد بخارائی نبود. او سا اسلحه‌ی خود رویاروی ستم شاهی ایستاده بود و ایمان هر روز بیش از پیش مبارزان دیگری را تهدید می‌کند و به‌مصاف می‌طلبند که خود پهلوانان میدان مبارزه‌ی خونبار با ستم شاهی بوده‌اند.



نزدبام ترقی

مسعود بهنود

همی نیروی دولت و فرادولت
صرف آویختن مخالفان می‌شود

آنها از نزدیکی امام و نیر

• تندروها و آنها که مأموریت دارند
با حمله به آزادیخواهان و آزادی‌یابان
می‌خواهند مانع انقلاب جدید ایرانی
امام و نیروهای ترقیخواه شوند.
• فروتنان شور انقلابی و کاستن از
اشتیاق یکپارچه ملت به رهبری
بزرگترین جنبه‌ها به انقلاب است.



نیر از نزدیکی به یک صدای آلود مسعود
با یک رژیم بورژوازی سرپرست، مدعی سرخرو
را به هم‌صدای خواند: از بی‌مسئولیت‌ترین
روشنی زیر یک رهبری لالای و خودکام، خلق
میراث که باید بر خورده و بر حاشیه انقلاب
ملت ایران حاصل غارت‌های دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود، ظهور نمود.
مبارزات حریف و مأمورهای بی‌سلی و کینه
مخالفت‌ها که گداز می‌شود، گداز گرگ.
سجده و نیکوئی نه، چون برپا شد،
رهبری پیرویه و انتصاب نه، برپا شد و
روح برپا شد بر اندام، رژیم که از ابتدا
به ملت گداز بر اندام نگاه داشته
نموده بود. روح روح بی‌نهایت از
ا طبع و برپا شد، تا از این دست
بشت آن برداشته و آن رژیم و آن
طرح آن، تا در هر دراز روح حساس
هولان این برپا شد، چنانچه تا به ظهور کرد.
تا به و در این میان با صدای مدعی و
همین‌که برای ما این دست از فرو افتد، بر
یک سطح روحی به خود ادامه و با خود
آگاه به اجرای تشکیل مجدد حرکت مردم
نموده بود، چنان یکصد شده بود، که
کوی نو اما از یک گداز، برای یک
هدف می‌شد. بر این سطح بود که دین و
عصرین مایل وحدت بود به چنین دلیل
عصرین آن رهبری بود که از داری مدعی
مبارزه بر حاشیه بود به، انقلاب و مدعی
یکصد بود، در پندار، روح فرساده

ما، در حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران - دو دیم قرن
اخیر - قرار داریم. ما در روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ خود قرار
داریم! بی‌آنکه به اندیشه‌های خلاق و آنچه باید بماند را از اینچنین
لحظاتی سر بلند گذار دهیم، مسلح بوده باشیم. چرا؟ مسأله اینست،
باید بی‌توجه به موضوع هر امری خود، بی‌توجه به علاقه‌مندی یا بی‌علاقگی
به زندگی در زیر پرچم یک حکومت اسلامی، بی‌آن که لازم باشد
موافقت یا مخالفت خود را اصل قرار دهیم، باید بپایداشتن به واقعیت
های بی‌دروغ، موضوع تاریخی پشیمان و در پی هر امری
و هر امری تمام افرادی باشیم که به آزادی و استقلال این سرزمین
می‌انگیزند. تمام کسانی که قشاق برای این خاک می‌بند، باید در
کاز هم قرار گیرند. پس باید بماند بر سر راه این و وحدت و
از میان برداشته شود. باید آنچه در این راه خالی وارد می‌آورد به
شور انقلابی را فرو می‌شاند به شناسیم و از آن خبر کنیم.
این مقاله به قصد پرداختن به این مسائل، شگفتان آنها
و چاره‌جویی نوشته می‌شود.

وهای مرفی می‌هراسند

قرار گرفته، سنگاری اوج می‌گیرد. گزاف
سنگر می‌شود. هیچ فردی از برپا شدن
تسلیم‌گشته شده، و قفس خود
اولویت اول را به خود می‌دهد. در این
این حساسیت به دولت و فرادولت که
هر چهار به گذشته، نه کاری که خلق خود
دلیل شده، هرگز می‌تواند است که بخود
هر می‌تواند می‌گوید. و با هر هرگز
و با هر... دور باقی است که تمام هر
مخالفتان افروخته از دولت می‌کند و به
مخالفتان که این از خطای بالی حاشیه است از
خطر ظهور و دوران و دوران افکار اصنامی به
آمار می‌شود. هر گداز است که از
چنان حساسیت، انتقاد از هر وسیله حساس
کشیدنی اینها به خود می‌آورد. این شکسته‌گر
سنگ که برای بداند گزاف می‌تواند
حمله و... نشان می‌دهد به هر وسیله
عقلی به ترک از دولت مسعود، و فرادولت
قدرت خلق به برای کار است که حاشیه را
میرود. بر تهر باید است که از
میرود پس از ترک تهران، برآوردن روحی
حکومت بهشتی گداز بود: تا از این کار
نگاه‌انداز. برپا شد، روحی حساس
عرب را به شکسته با حمله را می‌دهد به
عصرین بود یک جنبش تاریخی برپا شد.
که بویان هر می‌آورد: به همه جوان رانده
حکومت مشابه به راست جمهوری اسلامی
است. ما را از این گداز است. سنگ است
این حکومت بر حاشیه بهشتی که بر فرادولت
دولت رانده گرداند. سنگ است این مأموریت
اصنامی، مأمورانی که به دولت و فرادولت
هر عهد و عهدی انقلاب، جا زده شده است. اما
این دو دولت این حکومت است
به بیان ما، ما با اینها حساس
تخصصی به این سیاست و درست از خود
به نام حاشیه هر می‌تواند است. این
هر افکار اینها بر حاشیه به راست

نیر از نزدیکی به یک صدای آلود مسعود
با یک رژیم بورژوازی سرپرست، مدعی سرخرو
را به هم‌صدای خواند: از بی‌مسئولیت‌ترین
روشنی زیر یک رهبری لالای و خودکام، خلق
میراث که باید بر خورده و بر حاشیه انقلاب
ملت ایران حاصل غارت‌های دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود، ظهور نمود.
مبارزات حریف و مأمورهای بی‌سلی و کینه
مخالفت‌ها که گداز می‌شود، گداز گرگ.
سجده و نیکوئی نه، چون برپا شد،
رهبری پیرویه و انتصاب نه، برپا شد و
روح برپا شد بر اندام، رژیم که از ابتدا
به ملت گداز بر اندام نگاه داشته
نموده بود. روح روح بی‌نهایت از
ا طبع و برپا شد، تا از این دست
بشت آن برداشته و آن رژیم و آن
طرح آن، تا در هر دراز روح حساس
هولان این برپا شد، چنانچه تا به ظهور کرد.
تا به و در این میان با صدای مدعی و
همین‌که برای ما این دست از فرو افتد، بر
یک سطح روحی به خود ادامه و با خود
آگاه به اجرای تشکیل مجدد حرکت مردم
نموده بود، چنان یکصد شده بود، که
کوی نو اما از یک گداز، برای یک
هدف می‌شد. بر این سطح بود که دین و
عصرین مایل وحدت بود به چنین دلیل
عصرین آن رهبری بود که از داری مدعی
مبارزه بر حاشیه بود به، انقلاب و مدعی
یکصد بود، در پندار، روح فرساده

نیر از نزدیکی به یک صدای آلود مسعود
با یک رژیم بورژوازی سرپرست، مدعی سرخرو
را به هم‌صدای خواند: از بی‌مسئولیت‌ترین
روشنی زیر یک رهبری لالای و خودکام، خلق
میراث که باید بر خورده و بر حاشیه انقلاب
ملت ایران حاصل غارت‌های دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود، ظهور نمود.
مبارزات حریف و مأمورهای بی‌سلی و کینه
مخالفت‌ها که گداز می‌شود، گداز گرگ.
سجده و نیکوئی نه، چون برپا شد،
رهبری پیرویه و انتصاب نه، برپا شد و
روح برپا شد بر اندام، رژیم که از ابتدا
به ملت گداز بر اندام نگاه داشته
نموده بود. روح روح بی‌نهایت از
ا طبع و برپا شد، تا از این دست
بشت آن برداشته و آن رژیم و آن
طرح آن، تا در هر دراز روح حساس
هولان این برپا شد، چنانچه تا به ظهور کرد.
تا به و در این میان با صدای مدعی و
همین‌که برای ما این دست از فرو افتد، بر
یک سطح روحی به خود ادامه و با خود
آگاه به اجرای تشکیل مجدد حرکت مردم
نموده بود، چنان یکصد شده بود، که
کوی نو اما از یک گداز، برای یک
هدف می‌شد. بر این سطح بود که دین و
عصرین مایل وحدت بود به چنین دلیل
عصرین آن رهبری بود که از داری مدعی
مبارزه بر حاشیه بود به، انقلاب و مدعی
یکصد بود، در پندار، روح فرساده

نیر از نزدیکی به یک صدای آلود مسعود
با یک رژیم بورژوازی سرپرست، مدعی سرخرو
را به هم‌صدای خواند: از بی‌مسئولیت‌ترین
روشنی زیر یک رهبری لالای و خودکام، خلق
میراث که باید بر خورده و بر حاشیه انقلاب
ملت ایران حاصل غارت‌های دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود، ظهور نمود.
مبارزات حریف و مأمورهای بی‌سلی و کینه
مخالفت‌ها که گداز می‌شود، گداز گرگ.
سجده و نیکوئی نه، چون برپا شد،
رهبری پیرویه و انتصاب نه، برپا شد و
روح برپا شد بر اندام، رژیم که از ابتدا
به ملت گداز بر اندام نگاه داشته
نموده بود. روح روح بی‌نهایت از
ا طبع و برپا شد، تا از این دست
بشت آن برداشته و آن رژیم و آن
طرح آن، تا در هر دراز روح حساس
هولان این برپا شد، چنانچه تا به ظهور کرد.
تا به و در این میان با صدای مدعی و
همین‌که برای ما این دست از فرو افتد، بر
یک سطح روحی به خود ادامه و با خود
آگاه به اجرای تشکیل مجدد حرکت مردم
نموده بود، چنان یکصد شده بود، که
کوی نو اما از یک گداز، برای یک
هدف می‌شد. بر این سطح بود که دین و
عصرین مایل وحدت بود به چنین دلیل
عصرین آن رهبری بود که از داری مدعی
مبارزه بر حاشیه بود به، انقلاب و مدعی
یکصد بود، در پندار، روح فرساده

مسعود یهنود

همه‌ی نیروی دولت و فرادولت
صرف کوبیدن مخالفان می‌شود

آنها از نزدیکی امام و نیر

* تندروها و آنها که مآهویت دارند ،
با حمله به آزادیخواهان و آزادی‌بیان ،
می‌خواهند مانع ائتلاف ضد امپریالیستی
امام و نیروهای ترقیخواه شوند .
* فرونشاندن شور انقلابی و کاستن از
اعتقاد یکپارچه ملت به رهبری ،
بزرگترین صدمه‌ها به انقلاب است .

تنگر از زندگی در يك فضای آلوده مسوم ،
با يك رژیم نوکرسفت سرسپرده ، همه نیروها
را به همصدایی خواندند - در پی بیش از نیم قرن
زندگی زیر يك رهبری نالایق و خودکامه ، ملت
دریافت که باید برجیزد ، و برخاست . انقلاب
ملت ایران - حاصل فشار ظلمی دیرپا بود که
ملت از آن به جان آمده بود ، قطره قطره
مبارزات خونین و مقاومت‌های بیش و کم ،
مخالفت‌ها که گاه حماسی بود ، گاه کمرنگ ،
جمع شد و دریائی شد . چون دریائی شد ،
رهبری پذیرفته و انتخاب شده ، برخاست و
موج در این دریا در انداخت . رژیم که از ابتدا
نه بر ملت که بر اربابان بیگانه تکیه داشت ،
به لرزه درآمد . موج موج آن دریا - رژیم
را ملتهب و پریشان کرد ، تا اربابان دست از
بشت آن برداشتند و آن رژیم - و آخرین
مظهر آن ، شاه را - در برابر موج های
هولناک این دریا تنها نهادند - تا سقوط کرد .
تا شاه و رژیمش با همه بدعای پنهانی و
جهنمی که برای ماندن داشت - فرو افتند . در
يك مقطع زمانی - خود آگاهانه و ناخود
آگاهانه - اجزای تشکیل دهنده حرکت درهم
تنیده بودند ، چنان یکصدا شده بودند - که
گویي در اساس از يك گوهرند و برای يك
هدف می‌ستیزند . در این نقطه بود که « دین »
مهمترین عامل وحدت بود - به چندین دلیل ،
مهمترین آن رهبری بود که از بازوی مذهبی
مبارزه برخاسته بود - « الله اکبر » صدای
یکدلها بود . در پشت بامها ، شهرها فریاد



ما ، در حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران - در نیم قرن
اخیر - قرار داریم . ما در روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ خود قرار
داریم ! بی‌آنکه به اندیشه‌های خلاق و آنچه باید ملتی را از اینچنین
لحظاتی سر بلند گذر دهد ، مسلح بوده باشیم . چرا ؟ مسأله اینست .
باید بی‌توجه به موضع مرامی خود ، بی‌توجه به علاقمندی یا بی‌علاقگی
به زندگی در زیر پرچم يك حکومت اسلامی ، بی‌آن که لازم باشد
موافقت یا مخالفت خود را اصل ، قرار دهیم ، باید بایرداختن به واقعیت
های بی‌دروغ ، موضع تاریخی خود را بشناسیم و در پی همراهی
و همراهی تمام افرادی باشیم که به آزادی و استقلال این سرزمین
می‌اندیشند ، تمام کسانی که قلبشان برای این خاک می‌تپد ، باید در
کنار هم قرار گیرند . پس باید موانع بر سر راه این « وحدت »
از میان برداشته شود . باید آنچه در این راه خللی وارد می‌آورد -
شور انقلابی را فرو می‌نشاند - بشناسیم و از آن حذر کنیم .
این مقاله به قصد پرداختن به این مسایل ، شکافتن آنها
و چاره‌جویی نوشته می‌شود .

وهای مرفی می هر اسند

می‌زدند: الله اکبر. حتی آنها که این صدایان سود، می‌گفتند و فریاد می‌زدند چرا که این کلام مشترک مبارزه بود و ملت دریافته بود تا به يك کلام فریاد نزنند، دیو از خانه رانده نمی‌شود.

وقتی رژیم شاه سقوط کرد - در اواخر بهمن - انقلاب نیروی را مافی نگذاشته بود که مبادا در آن، یا با آن بقایای رژیم پا بگیرد. نه پلیس، نه ژاندارمری، نه ساواک؟ نه ارتش، و نه دیگر نهادهایی که يك رژیم نوپا بتواند بر آن متکی باشد و از بالا برهد. نه اقتصادی، نه کارخانه‌ای، نه کشاورزی، نه کار، هیچ... هیچ... هر آنچه بود را یا ملت کوبید، یا خود فرو ریخت. هنوز نیز در برهمان پاشنه می‌چرخد. هنوز نیز در حقیقت چیزی نداریم. در این فاصله چهار ماهه، آنچه این مملکت ۲۰ میلیون را با نوع قبایل و سرزمین‌ها و برانگیزی خاک حفظ کرده و با همه تحرکات و تحریک پذیری‌ها به ورطه‌ای نگذاشته، وحدت نظر اکثریت بزرگ به تمام مردم در يك رهبری بوده است. تنها نیروی موجود که مانع از هم پاشیدن این مملکت می‌شود. همین است که به آن می‌گویند: وحدت کلمه!

با این تعریف روشن می‌شود، آنان که به این وحدت لطمه می‌زنند، آنان که از اعتماد می‌زدید ۹۹۵ درصد مردم به امام می‌کاهند. آنها که شور انقلابی را در گسره گروه از مردم به یاس و ناامیدی و نگرانی بدل می‌کنند، چه حیثیتی به این ملک کرده‌اند و می‌کنند.

● آنها که در راه پیمانی های عیدمهر و عاشورا و تاسوعا، و پس از آن در آئین بازگشت رهبر انقلاب به ایران، راه پیمانی در نایب مهندس بازرگان، شرکت داشتند. به سرعت بعد با یکدیگر دشمن شده، به حسان هم افتاده‌اند. گاه پیش از آن باهم دشمن‌اند که با کارگزاران رژیم آن سفاک بودند. کم کم از سوی جناح به قدرت رسیده گاهی استدلال‌های

پیش کشیده می‌شود که گویی ایران - یمنی مخالفان - از محندرسا و اعوان و انصارش بدترند!

آنچه این بالا را در حاس ترین زمانها بر سر انقلاب ایران می‌آورد، سوء نیت‌ها، سنگ‌نطریها و تندرویهات. آنها که به قدرت رسیده‌اند، گاه بی‌آن که خود بدانند، همه کوشش خود را صرف ماندن بر سر قدرت می‌کنند و چنان لریز از غرور قدرت شده‌اند، چنان از باده پیروزی مست شده‌اند که فراموش کرده‌اند، در این پیروزی همراهانی نیز داشته‌اند. فراموش کرده‌اند که تنها به قدرت رسیدن آنها، هدف نبود. انقلاب تمام نشده است، در دوران سازندگی به وجود تمام سروها نیاز است. این انقلاب نیز مثل هر انقلاب دیگری رفع ظلم و رسیدگی به مطلوبان و مستضعفان را در هدف داشت و باید به اهداف خود برسد، اما نه به قیمت انکار همه و کنار زدن همه قشر های روشنفکر، کارگران و کارشناس.

برای مستضعفان % تنها با سخرانی خانه نمی‌توان ساخت. مهندس و اقتصاددان و شهرساز، کارخانه سیمان و دیگر مصالح ساختمانی و... خلاصه افراد کارشناس می‌خواهد (که اینها الزاماً جزء طبقه مستضعفان نیستند) پس تمام اجزای جامعه بهم پیوسته‌اند. همداری که در این لحظات خطیر باید بر زبان آورد و سکوت درباره آن خیانت است، به دولت و نیروی فرادولت است - آنها که ایران را فتح شده و خود را فاتح می‌پندارند اینست که:

● راه را ۳ به اشتباه برگزیده‌اند! هنوز بی‌نیاز از یکدیگر نشده‌ایم. هنوز آنقدر نظام تازه پا نگرفته، هنوز آنقدر رژیم سابق دفتن نشده ۳ هنوز بقایای امپریالیسم باقی است و جان دارد، آن وحدت هنوز لازم است. هنوز به آن بی‌نیاز نشده‌ایم % که اینچنین با سرعت بردشمان خود می‌افزاید. وقتی هنوز کارخانه‌ها به کار نیفتاده، هنوز کارها بر مچرای همیشگی

قرار نگرفته... بیکاری اوج می‌گیرد، گرانی بیشتر میشود، هیچ دردی از دردهای ملت ستم‌دیده کاشته نشده، وقتی هنوز... چطور اولویت اول را به فروشناسان شور انقلابی داده‌اید؟ این هتداریست به دولت و فرادولت که در چهار ماه گذشته، تنها کاری که بطور جدی دنبال شده ۳ سرکوبی مخالفان است که این خود در پی مخالفت‌هایی می‌آورد، و بار سرکوبی و باز ۳، دور باطلی است که مدام بر صف مخالفان افزوده از دوستان می‌کاهد و بسا بحالان که این از طبقات بالای جامعه - از نظر ثروت و سواد و میزان آگاهی اجتماعی - آغاز می‌شود. حرکت‌های جد آزادی، بسیج چماق بدست‌ها، استفاده از خبر وسیله حسنی کثیف‌ترین آنها - تهرانی و آرش شکنجه‌گران سفاک - برای بدنام کردن مخالفان ۳ سندساری، جمل و... نشان می‌دهد تمام هم و غم حکومت فملی - مرکب از دولت ضعیف، و فرادولت قدرت طلب - در این کار است که مخالفان را سرکوب کند. در شهر شایع است که آقاسای هویر پیش از ترک تهران، در آخرین روزهای حکومت، بختیار گفته بود ۳ آرش را کنار نگذاشتیم. نیروی که می‌آید خودش خیلی خوب راه مقابله با چپ‌ها را می‌داند - یمنی حضرتشان نوید يك چپ‌کشی تاریخی داده‌اند. که بویش هم می‌آید! - به عنوان رسالت حکومت متقابل به راست جمهوری اسلامی! اما، ما را این گمان نیست. ممکن است این خواست مرتجعانی باشد که در فرادولت دولت رخنه کرده‌اند. ممکن است این ماموریت اصلی، مامورانی باشد که در دولت و فرادولت، در صف رهبران انقلاب، جا زده شده‌اند. اما، این در سرشت این حکومت نیست. به زبان ساده‌تر، ما آیت‌الله خمینی را شخصیتی ضد امپریالیست و درست ازمین‌رو، به تمام جناح‌های مرفی فردی می‌بینیم. اما در اطراف ایشان نیروهای متقابل به راست

بقیه در صفحه ۲۸



اتحاد نامقدس با ساواک

و قدمی دیگر در راه شنوای مفری ما مردم بردارد. شکنجه‌گر در ضمن حرفهای خود از زن و شوهر سارزی یاد کرد که اولی در یک حمله ساواک به شهادت رسید و دومی هنگام فتح رادیو در بهمن ماه گذشته کشته شد. شوهر با فشار خون خود رادیو را از جنگ دیکاتور درآورد و راه را برای قتلزاده و دوستان هموار کرد. و اکنون با شرمندگی می‌بینیم که از همین دستگاه برضد آنها استفاده می‌نمود و ضد انقلاب و جاسوس معرفی می‌شوند. آیا انسان زمانی که در صددی بخدرکننده قدرت می‌نشیند چه اندازه می‌تواند شرف و مردانگی را فراموش کند؟

کاوه گلستان

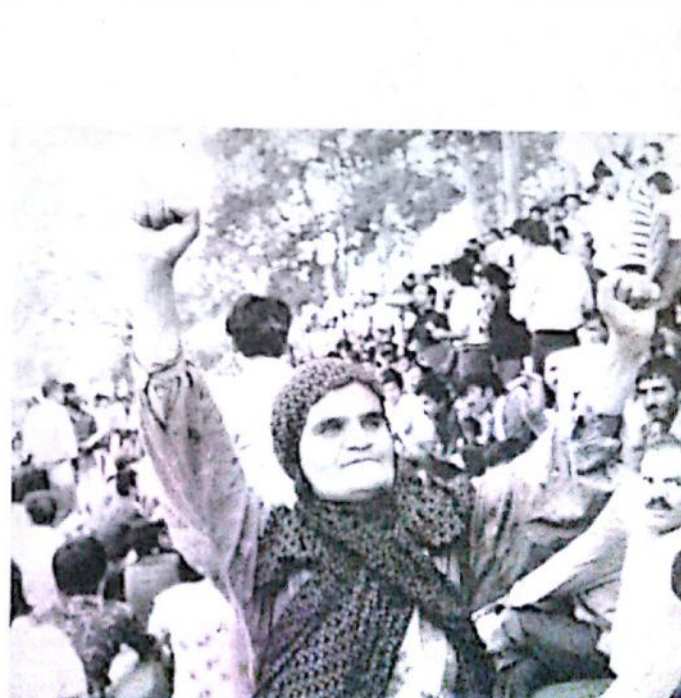
نمی‌پرسد که این اراجیف چه رنگی به جنایات تو دارد؟ افشا کردن روابط و سلسله‌های گروه‌های مختلف مبارز چه ربطی به یوزن زبر ناخس گذاشتن‌های تو دارد؟ کاملاً روشن است که در نشان دادن این دادگاه نمایشی غرض و عمدی در کار بوده تا گروه‌های مرفی را «عوامل خارجی‌ها» نشان دهد و بهر جاسوسی و ضد انقلاب بر آنها ریزد. این را مدیون سرپرست بلوز بون هتسم کسی که از بخش حرفهای آنها می‌که حرفشان ارزشی دارد و بوده مردم نبر خواستار آن هستند جلوگیری می‌کند ولی چند ساعت از برنامه ناک شب خود را در اخبار ناک شکنجه‌گر حرفهای فراوان می‌دهد تا مردم را بخال منحرف خود به واقعات تحریف شده گروه‌های مرفی آشنا سازد

چند شب شاهد اتحادی نامقدس بین ساواک و افل آنچه که از وجود کشتن باقی مانده با گروه‌هایی که بر دستگاه‌های مملکتی فعلاً حکومت می‌کنند بودیم. نمایش محاکمه یک مردور شکنجه‌گر ساواک بهانه‌ای بود برای کوشش لحنال کردن گروه‌های مبارزی که سالها با دستگاه فاند شاه جگیدند. این نمایش را مدیون سیستم حکومتی امروز مملکتان هستیم. وای بر حال ما مردم زمانی که یک شکنجه‌گر ساواکی برانسان در ناره انسانیت یرت و پلا نگوید و موعظه سر دهد و با کمال بشری و با اجازه و نالید فضا محترم حاضر - دادگاه جنایات خود را تبدیل به دادگاهی برای مبارزان این مملکت نکند. و در تمام این مدت هیچکس هم از او

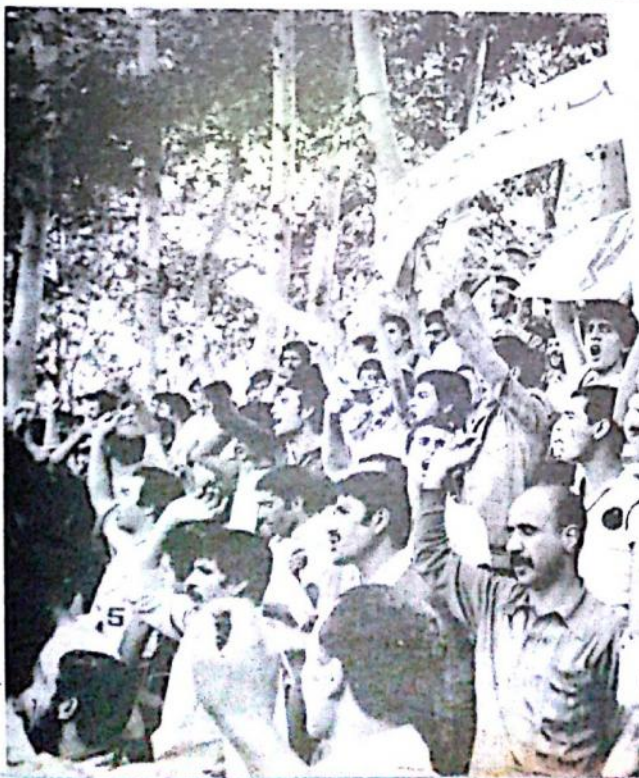
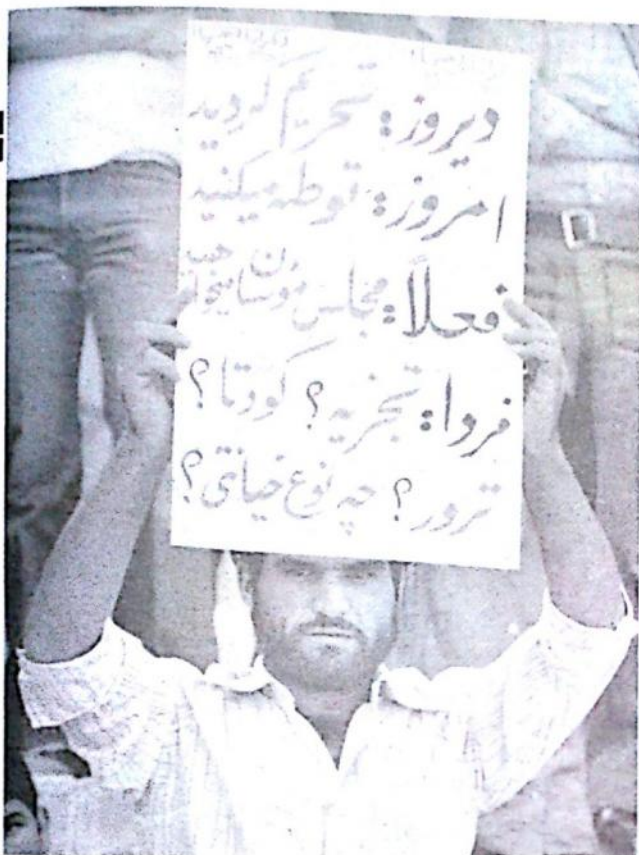


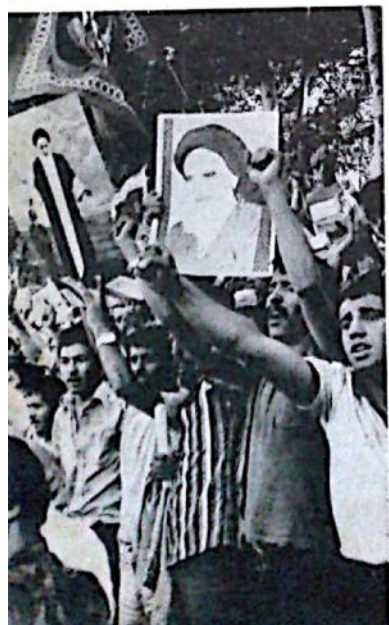
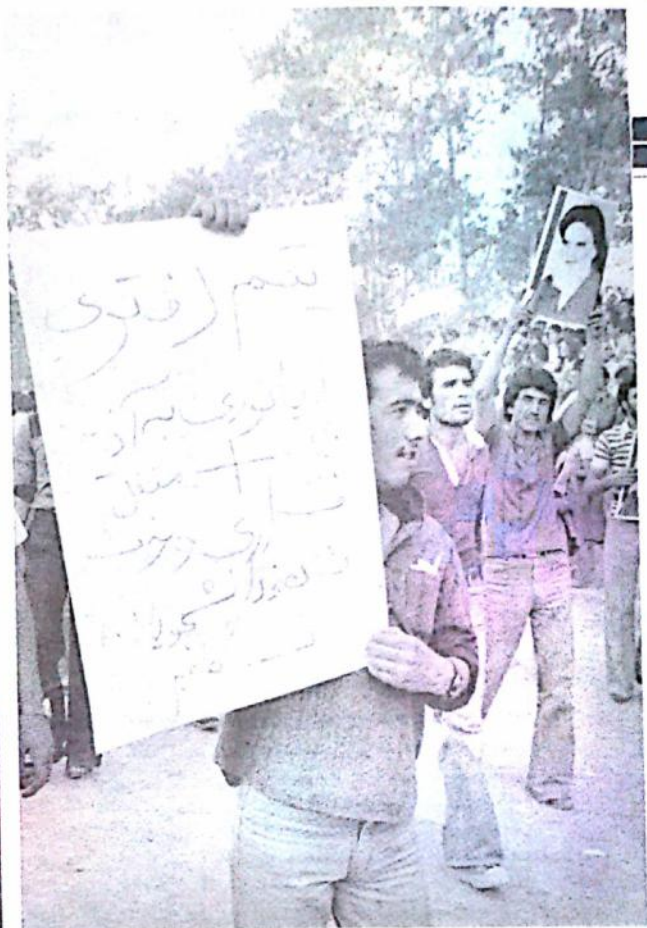
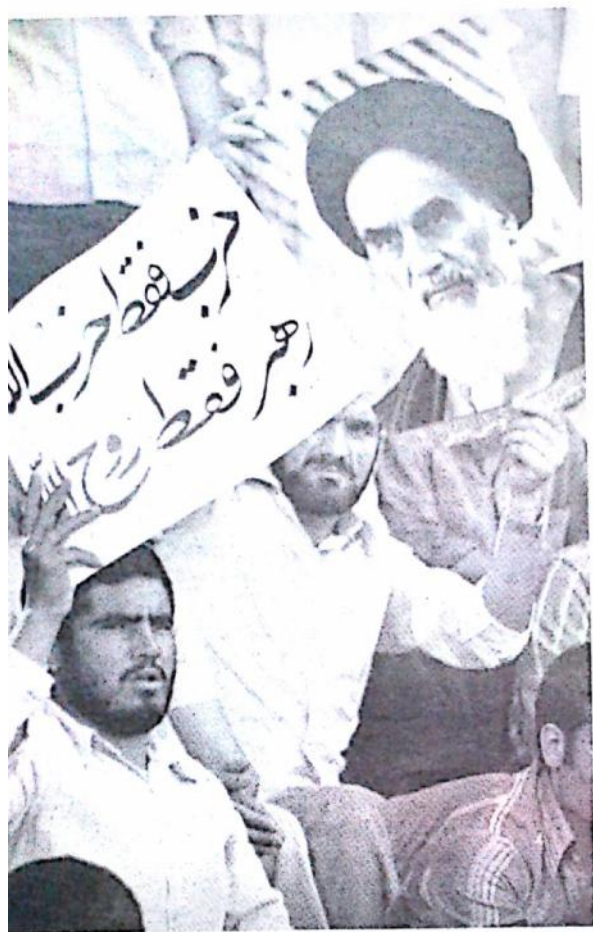
عکسهای افشاگر از میتینگ روز جمعه جبهه دموکراتیک ملی

حمله به آزادی











چپ هاده سال روی آب می نوشتند

گفت و گوئی با محمدعلی سپانلو شاعر و منتقد

* فقط از کردها می توان به عنوان خلق حرف زد * زبان اعراب جنوب عربی نیست ! * به ما می گویند از گناه ناکرده توبه کنید * دموکراسی ضروری ترین چیزی است که این نسل لازم دارد * حزب توده ریشه در ایران ندارد

انقلاب را باید در چشم انداز امکانات آن بررسی کرد، نه به نتایج فوریش، پس باید به نتایج انقلاب ارج نهاد، این امکان ها که بتوانیم جامعه ای بسازیم که دوران اختناق آریامهری آنرا از خودشناسی، فرهنگ، ایمان و انکاء به حدود محروم کرده بود، می توانستیم امیدوار باشیم که در شرایط جدید اگر چه اصلاحات بنیادی و عمیق و بزرگ اتفاق نیفتد، حداقل آن بد و بندهایی که رژیم سابق برانداخته، نفاس فکری و فرهنگ سالم نهاده بود، برداشته شود. ما از مشروطیت تا امروز؟ دموکراسی را خیلی کم تجربه کرده ایم شاید فقط دوره کوتاهی در آغاز مشروطه و کمی هم در دوره مصدق. ما یکبار می کردیم که شاید در نتیجه انقلاب یک دوره مصدق داشته باشیم که ۵ سال طول بکشد. و در این ۱۵ سال دموکراسی، رجال سیاسی تربیت شوند، احزاب واقعی شکل بگیرند، جبهه ها مشخص شوند و بخصوص نسلی را که انقلاب بیدار کرد و فقط به عنوان بازو آنرا به خیابان آورد تربیت شود، تا با گسترش آگاهی انقلابی، بازگشت به دین و روز را غیر ممکن سازد... اما چنین نشد. و علت آنرا باید از یک طرف در انحصار مطلق یافت و یعنی در همان خطری که خبرنگاران خارجی از سه سال پیش خیلی زودتر از ما متوجه شدند؟ آنها همیشه به ما می گفتند که شما که در کار بعضی از این قشرها علیه رژیم می جنگید آیا روزی را نخواهید دید که متولیان مذهبی تشکیل یک جامعه مذهبی را هدف گیری کنند، و شما را کنار بگذارند؟ ما آنوقتها جواب می دادیم که این آقایان یکسری

انادی خود عده ای را به نام اندیشمندان بر می گردانید و از آنان نظر خواهی می کرد. این آقایان تازه رسیده هم می توانست یک سازمان اندیشمندان تشکیل دهند منتهی برای آن یک اصطلاح عربی نگذاشتند، مثلاً «سازمان مفکران اسلامی» روشها خیلی بهم شاعت دارد. کسی که دستگاه راجتی در موارد حزبی نایب نکند کنار گذاشته میشود. اگر دیروز سخن از ارتجاع سرخ و سیاه و اتحاد این دو بود و تاء و هویدا مداوماً به روشنفکران حمله می کردند، امروز نیز همین دیدگاه مسلط است، یعنی اگر کسی در امور انسانی تخصص دارد و به عنوان یک انسان بجواید اظهار عقیده کند جوانش را نمی دهد و خودش را به عنوان یک «وجود» نمی بیند.

— دل بگرانی بسیاری از نیروهای

آگاه جامعه این است که انقلاب کنونی نیز به سرنوشت انقلاب مشروطه گرفتار خود، یعنی خواستهای اصیل مردم که ساختن یک جامعه مستقل و آزاد بود، تحقق نیابد و انقلاب عقیم بماند و به انحراف کشانیده شود اگر این برداشت درست است، فکر می کنید عوامل انحراف را در کجا باید جستجو کرد؟

فرستادگان کمربادور و امیرالاسم جهانی

که می خواهند مسیر انقلاب را به نفع خود تغییر دهند عوامل اساسی انحرافند، انقلابی که در ایران شکل گرفت، یک انقلاب واقعی بود، اما به تعبیری سزارین شد یعنی خنثی که باید ۶ ماهه بدلیا می آمد ۶ ماهه سزارین شد. اما این دلیل نخواهد شد که به انقلاب ارجح نسیم چون

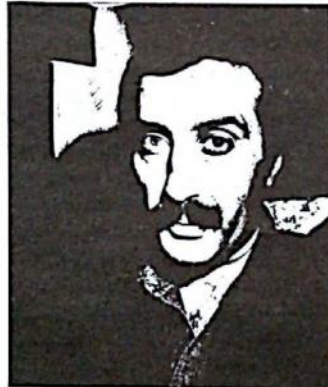
— جامعه ما اکنون در آستانه تدوین و تصویب قانون اساسی است و بازسازی نهادهای اجتماعی و سیاسی اما درست در شرایطی که بیش از هر وقت دیگر مساله تعمیم روابط دموکراتیک ضرورت دارد ما شاهد رشد دیکتاتوری سیاه به شکلی سازمان یافته هستیم نظر شما در باره شرایط کنونی چیست؟

— امروز نوعی عکس العمل منعی و حمله نسبت به متحسمان و روشنفکران وجود دارد و از همه عجیب تر اینکه اگر آدمی بخواد کلمه ای اظهار حیات کند فوراً می گویند از گناهی که نکرده ای توبه کن. این از عجیب ترین برداشتهای جهان است. راجع به همین مساله قانون اساسی، قانون نویسندگان مدتها پیش چه از طریق حقوق دانهای عضو قانون و چه از طریق روابطی که از سالها مبارزه مشترک علیه رژیم شاه با انجمن حقوق دانان داشت، تلاشهایی را در جهت همکاری برای تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک آغاز کرد، اما اکنون به نظر می آید مطالبات قانون مثل دیگر مطالبات از این دست به چیزی گرفته نخواهد شد. دستگاه حاکمه علی الاصول مثل دستگاه سابق عمل خواهد کرد. دستگاه سابق نودها را برای دعا به نیبه لباش می برد، دستگاه کنونی آنها را به میدان آزادی می کشاند، دستگاه سابق نودها را به جاده کرج یا فرودگاه می برد و از آن هورا بخوبی می گرفت و این یکی مردم به تکه ها می برد... نه نظر می رسد که شکست و روش تغییر نکرده است. دستگاه سابق از مسان

و قری هستند ، آنها در مبارزه آبدیده شده اند و نه آزادی احترام می گذارند . می گفتم تا امروز حکومت ها معاویه وار بوده است ، نه علی وار و اکنون برگرده آگاهی ملی و به قدر و جدان و بیداری نوندها و به همراه روحانوں مترقی ما می توانیم حکومت علی را تشکیل دهیم که در آن آزادی و دموکراسی دیگر افانه نخواهد بود ... اما چنین نند امروز اگر ما بخواهیم حرفی برنیم و سخن از حق بگوئیم و آزادی ، نه ما می گوئیم که از گناه نکرده توبه کنیم . آیا ما باید توبه کنیم که از روز نخست یک چیز گفته ایم و نوشته ایم یا بعضی از آقایان که همدی حرفهای چند ماه پیش خود را پس گرفته اند . مساله مجلس موسان را که به شورای ریش - سفیدان تبدیل کردند تا عده ای را که ما حتی آنها را نمی شناسیم برای ما تصمیم بگیرند را چگونه توجیه می کنند ؟ تعجیل در تهیه و تصویب قانون اساسی چه مشکلی را حل می کند ؟ آیا این تحمیر و توهین به نوندها نیست ؟ از طرف دیگر نیروهای به اصطلاح مخالف نیز همگون نیستند . ما در ایران از ماوراء چپ تا راست افراطی و حتی واستکان امپریالیسم و بازمانده های رژیم سابق را می بینیم و همین ترکیب نامتجانس کار را خراب می کند . کسانی که منافع خود را در نتیجه انقلاب در خطر می بینند از سوی در دستگاه رهبری و از سوی دیگر در میان نیرو های مخالف رخنه کرده اند . اینان در تشکیلات مذهبی نفوذ کرده و با غیر منطقی تر کردن هر چه بیشتر سیستم منافع خود را بازسازی می کنند . نفوذ آنان در نیرو های مخالف در حقیقت موجب قلع شدن آنها است ، زیرا انگیزه های حرکت متفاوت است و همین امر جلو تری بحثی حرکت را می گیرد ، بخصوص که من فکر می کنم که «اوپوزیسیون» فعلی به هیچ وجه نباید با دستگاه در حالت دشمنی و عناد قرار بگیرد .

— در میان برخی نیرو های مخالف و با بظاهر مخالف این گرایش وجود دارد که چون امام و کمیته ها ، نیروهای ضد امپریالیست هستند و جهت عده مبارزه نیز مبارزه ضد امپریالیستی است ، پس علیرغم گسایش انحصارطلبانه و دیکتاتور مآبانه آنها باید آنها را تقویت کرد . در این دیدگاه مساله آزادی و دموکراسی فرعی تلقی شده و از مبارزه ضد امپریالیستی جدا می شود . فکر می کنید جدا کردن مبارزه برای دموکراسی از مبارزه ضد امپریالیستی درست است ؟ — در اشاره به نیروهای مخالف یک مساله اساسی است . آنها باید از استنباطهای مکتبی و

برداشتهای گنای و غیرعلمی و تحریبه ننده خودداری کنند . همین برداشتهای کتابی است که گاه عده ای را به اینجا می کشاند که انقلاب کنونی را یک انقلاب نمی دانند ، با این استدلال که در ترکیب نیروها تغییری ایجاد شده است . اینان بدون آنکه خود بدانند آن انقلاب کدائی ناء را انقلاب می دانند ، چرا که مناسبات تولیدی قنودالی را درهم شکسته است و انقلاب کنونی را انقلاب تلقی نمی کنند . این بی انصافی است . انقلاب را نه براساس نتایج فوری آن بلکه برپایه امکاناتی که در چشم اندازهای آینده مطرح می کند باید بررسی کرد و از این زاویه انقلاب ایران یک انقلاب است ، صرف نظر از مساله برداشتهای مکتبی که می تواند نتایجی از قبیل آنچه گفته داشته باشد . در میان نیروهای مخالف فقط حزب توده است که به آنچه شما گفتید اعتقاد دارد . اینها می گویند چون روحانیت مبارز با امپریالیسم مبارزه می کند باید از او حمایت کرد و مبارزه برای دموکراسی را کنار می گذارند ، حال آنکه



به نظر من دموکراسی ضروری ترین چیزی است که این نسل لازم دارد ، ما که روی قبرستان زندگی نمی کنیم . این مردم باید پرورش یابند؟ تا سرنوشت خود را بدست گیرند . این نقطه اساسی است ، اما حزب توده نه تنها زندانسی برداشتهای مکتبی و کتابی است ، بلکه بگذارد بگویم ریشه در میهن ما ندارد و جهان را از دیدگاه منافع دو ابر قدرت می بیند . همین حزب بود که کمابیش روابط دوستانه شاه - شوروی را تالیف می کرد . شورویها از دیدگاه جهانی و بر محور درگیریهای خود با آمریکا هر اقدام ضد آمریکائی را تالیف می کنند . اگر چندین بیزی هم از کینه آمریکا درآید و نه کینه آنها برود این را کمال انقلابیگری می دانند . اما یک حزب کمونیست ایرانی باید نابع آنها باشد . وقتی ما خواهان دموکراسی هستیم و حزب

بوده براساس چنین سیاست غامضی ما را بورژوا لیبرال می خواند . این ابرهنوع بی چشم و روی و فرصت طلبی که شما فکر کنید گذشته است . ارزشیابی نباید بران معیار اسوار باند که بخش بیشتری از ثروت ملی ما را روپها می برند با آمریکائیها ، من به ملت خود نگاه می کنم که صدسال زجر کشیده و اکنون فرصتی دارد تا با حقوق خود آشنا شود . آنها که چه در چپ و چه در راست از آشنائی مردم با حقوق خود بیم دارند وضع کنونی را ترجیح می دهند .

— اگر این درست است که مبارزه ضد امپریالیستی جز در پرتو مبارزه برای دموکراسی غیر ممکن است و اساسا این دو پیوندی جدائی ناپذیر دارند در وضعیت کنونی که حاکمیت دوشمنه دولت - شورای انقلاب و دولت - کمیته ها بر کشور مسلط است به نظر شما کدام حق را باید تقویت کرد ؟

— ترکیب دولت و آگاهی ملی در آن حد نیست که انتظار داشته باشیم مبارزه ضد امپریالیستی با قطع کامل نفوذ امپریالیسم پیش رود . البته بعضی از شاخک های امپریالیسم قطع خواهد شد . این امر حتی می تواند با رضایت امپریالیسم باشد . زیرا برای آمریکا منافع شرکتهائی از قبیل جنرال موتور و غیره منافع درجه دوم است و او آنها را برای منافع درجه اول خود ، یعنی غارت منابع اولیه و ارزشهای ژئوپولیتیکسی (جغرافیای سیاسی) فدا خواهد کرد . آمریکا می خواهد که ایران بد راه کمونیسم باشد و البته نه لزوما کمونیسم روسی . شاید آمریکا از یک نوع سوسیالیسم ملی بیشتر می ترسد ، زیرا آمریکاائیه و روپها جهان را تقسیم کرده اند و به همین دلیل احزاب طرفدار شوروی مثل حزب توده در کشورهای حوزه آمریکا به نقش درجه دوم قایع اند . آمریکا نیز دولتهای دست نشانده خود را اداره می کند تا اینگونه احزاب راقانونی کنند ، زیرا از سونی تنش اجتماعی را تخفیف می دهند ، و از سوی دیگر بهترین نیروهای جناح رزمنده را در خود به بند می کشند و آنها را از عمل رادیکال باز می دارند در هر صورت دولت کنونی جز شاخک های بسیار وفاحت امپیر امپریالیسم را قطع نخواهد کرد و بیشتر از این در توان و مامیت دولت نیست و لذا آنچه در توان اوست ، استقرار روابط دموکراتیک است . پس اگر ما این فرصت را فدا کنیم به مردم حساب کرده ایم . مردم ما باید تربیت سیاسی - فرهنگی و اجتماعی پیدا کنند تا بتوانند سرنوشت خود را بدست گیرند . باید از این رژیم چیزی را حواست که ظرفیت اجرائیش را دارد .

— تربیت مردم یک امر اساسی است



نظرانه ثنوبینی به نام چپ عمل می‌کند مثلا ما شاهد آئیم که از فرهنگ خلق ترکمن صحت می‌شود و حتی از فرهنگ و حقوق خلق قزاق ایران و طاهرا آنکه حتی ندارد، بدو و شما هستیم. واقع بین باشیم؟ آیا فرهنگ ترکمن چیزی جز مقداری امانه ایلی، قسه و موسیقی ابتدایی که در تمام عناصر هفت چیز دیگری است؟ آیا القاء چنین برداشتی باعث نمیشود که آنها را نسبت به فرهنگ عمومی این سرزمین بیگانه بدانیم؟

— در مورد غربا هم همین است اول معلوم نیست که اعراب جنوب واقعا از لحاظ نژادی عرب باشند و تا آنجا زبان اغلب آنها زبان عربی فصیح نیست، زبان بسیاری از آنها آمیخته با زبانهای آفریقایی و با حدی زبان سواحلی است. در مقابل ما زبان فارسی را داریم که از اعماق هندوستان تا برکه را در برمی‌گیرد و مردم گوناگونی را در خود وحدت داده است. زبان فارسی نسل هیچ کس نیست، نژاد های این کشور هم نسل هیچ کس نیست. یک ایران واحد ضد امپریالیست بسیار قویتر از دولت های فاسق خواهد بود. آنها که ما متالمه در مورد حقوق اقوام جسم خود را به خطرات احتمالی که در پیش نه چشم همه ما خواهد رفت، سهواست. تصور کنند آیا یک کردستان بدون ممانه و بدون دسترسی به دریا واقعا می‌تواند مستقل بماند؟ البته معظمن به نهادهای خود بخاری بلکه حتی تجربه طلایی به نوعی حقیقی انسانها است اما از آنجا که این حق در کساکس نیروهای مرزگ معاصر تحقق نخواهد یافت باید آن را فرسی برود دانست فرض کنید ترکمنها از ایران جدا شده و برای خود دولتی تشکیل دهند آن نسخه هر اسس نخواهد شد که آنها اجبارا به خاطر نیازهای اقتصادی و سیاسی به بانکها یک کشور دیگر تبدیل شوند و حالا شما نمی‌توانید کدام کشور

حمله می‌کند دائم بر مسای آزادی آن وقت در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، وقتی مردم یاد به کف دارند و ذله شدند یک دیکتاتور را که این بار خود را نه فرزند کوروش بلکه نواده مالک اشتر بداند سرکار خواهند آورد ضیاءالرحمان، احتمالی از آینده کشور ما است دیکتاتور دست‌نشانده‌ای که داغ مهر برپیشانی دارد و اگر چنین بشود این فرض که با اسلام می‌توان حکومتی مردمی به پا کرد برای فرتها خواهد مرد. آقایان باید توجه کنند که شکست آنها شکست اسلام است، پس اگر نه به خاطر خلق به خاطر خدا کمی حرف گوش کنید، بجائی بر نمی‌خورد.

یکی از مسائل مطرح در کشور مساله ملیتها و حقوق خلقهای تحت ستم است. مبارزه آنها برای خودمختاری و احیاء فرهنگ ملی با معانله اغلب خشونت آمیز هیات حاکمه روبرو می‌شود. شما که از دست اندرکاران بررسی مسائل فرهنگی هستید، مساله ملیتها و فرهنگ ملی را چگونه می‌بینید؟

— این مساله چند جنبه دارد. نکته اول آنکه تعلق به خاک ارتجاعی نیست، تعلق به نژاد و ناسیونالیسم است که نهایتا ارتجاعی است. تعلق به خاک و خانه یک علق طبیعی است. آدمی باید هویت داشته باشد، شناسنامه داشته باشد، و هویت ما ایرانی است. امروزه از اقوام ایران زمین و فرهنگ آنها زیاد حرف زده می‌شود. مساله اساسی این است که اغلب مورخین چپ ما تاریخ مملکت را نمی‌دانند و تصور می‌کنند بدون شناخت موضوع صرفا با تکیه بر معنی قسوال تئوریک می‌توانند طرحهای ذهن ساخته خود را پیاده کنند. در مورد مساله ملیتها هم همینطور است. و می‌بینید که اغلب حرفهای آنها با واقعیت نمی‌خواند. انقلاب ایران نشان داد که چپها ده سال روی آب می‌نوشتند و علت آنهم نشاختن تاریخ ایران و فراموشیهای جامع است ایرانی است. در مورد مساله خلقهای ایران باید بگویم که از میان آنها فقط کردها هستند که می‌توان از آنها به عنوان یک خلق با فرهنگ و تاریخ حرف زد. کردها یک زبان و فرهنگ و رسوم قدیمی به چهار هزار ساله دارند. البته این باعث نمی‌شود به آذربایجان بی‌ارحی کنیم. آن مردم حق بسیار به گردن ترانر ایرانشهر دارند. اما بهر حال ترکی زبان ملی آنهاست و نه زبان مادریشان، که طبق تحقیقات کسروی زبان ترکی در آذربایجان فقط پانصد الی ۶۰۰ سال سابقه دارد و البته همه اینها دلیل نمی‌شود که جلوی دخالت مردم را در سر نوشتشان سد کنیم. به نظر من اسان فارس هم باید خودبخوار باشد. اما اکنون شاهد آئیم که مسائل نسنگ

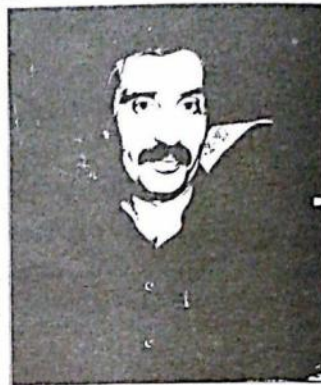
و این کار بدون وجود روابط دموکراتیک غیرممکن است، به نظر شما این درست باید چه سنی بخود بگیرد؟

— در مملکت ما به خاطر نبودن فرهنگ دموکراتیک مردم نمی‌توانند رهبری را تصحیح کنند. این معنی ندارد که اگر رهبری در یک مقطع به مردم خدمت کرد، مردم تا آخر عمر سر نوشت خود را بطور کور به او ببازند. اما در ایران چنین وضعیتی وجود دارد. ما باید از فرصت کنونی استفاده کرده و مردم را به فرهنگ سیاسی مجهز کنیم تا بتوانند نقش تصحیح کننده و تأثیرگذار بر رهبری خود داشته باشند.

در درون هیات حاکمه کنونی چه در بافت دولت و چه در ساخت شورای انقلاب گرایش افراطی با نده‌ای به سوی انحصارطلبی وجود دارد. زمینه های این انحصارطلبی در کجاست؟

— این انحصارطلبی هر دلیلی داشته باشد، نتیجه نهایی آن به نفع امپریالیسم جهانی است. آنها می‌خواهند نیروهای مترقی را اعم از مذهبی و غیرمذهبی در ایران به موضع دفاعی بکشانند و انگیزه زمینه‌های فرهنگی نیز وجود دارد. حکومت علی و حایمه توحیدی که مورد علاقه آرمائیکرایان مسلمان است، ۲۰ الی ۵۰ سال بیشتر سابقه ندارد. در مقابل حکومت معاویه ۱۳۰۰ سال سابقه دارد. این امکان هست که به نام اسلام و به نام حکومت علی، حکومت معاویه پیاده شود. انحصارطلبی، یکه‌شناسی و استبداد رای از مشخصات حکومت معاویه‌ها است. البته معاویه هم متبر می‌رفت و نماز جماعت می‌خواند. فرق او با علی، فرق جهان‌بینی و عمل سیاسی آنها بود. گفتم که دولت فعلی نمی‌تواند تمام ریشه های امپریالیسم را قطع کند، اما می‌تواند با سبط دموکراسی در کشور، به بالا رفتن فرهنگ سیاسی در میان توده‌ها، و به وجود آمدن سازمانها و نهاد های سالم سیاسی کمک کند. یک دوره رفاه نسبی و امنیت بوجود آورد تا در این دوران نهادهای سیاسی بتوانند برنامه‌هایی برای آینده مملکت طراحی کنند. بعضی از روحانیون می‌خواهند کشور را به ۱۴۰۰ سال پیش برگردانند و برخی دیگر می‌خواهند بر اساس تعالیم صدر اسلام مملکت را بازسازی کنند و گروه عظیمی از برادران مومن ما برای آینده آرمائیکرایان دارند که واقعا احترام انگیز است، اما امپریالیستها و وابستگان به آنها می‌خواهند به جنبه کهنه و ارتجاعی مذهب کمک کنند و اگر وضع به این ترتیب که هست ادامه پیدا کند احتمالا دولت به خاطر ناتوانی در پاسخ به مسائل جدید فرو خواهد ریخت. چون تا حالا که مقابل آن فقط برجست‌ترین بوده است و به قول فرخی:

با عوامل تکفیر صف ارتجاعی سار



است که اجازه دهد بحثی از حاکم آن خدا بده و نه پادشاهی علیه آن تبدیل شود. پس حق تعیین سرنوشت با حد نخبه یک شمار در عالم انتزاع است و قابل تحقق نیست، اما من می خواهم مجاری نه مفسر آزادی فرهنگی و ادبک مردم، خود سرنوشت خود را سازند و نواقص به شرط این که با علو در باره فرهنگ های مانع، نوعی غدا و دسمی میان این مردم به وجود آوریم.

— شما یکی از دساندرکاران و فرهنگسازان این آب و خاکید. برای چرا سازمانهای غیردینی جامعه ما نوانند انقلاب را رهبری کند و چرا روشنفکران توانند فرهنگسازان مردم باشند؟

— از بعد سیاسی به نظر من چپا و حتی مبارزه ها باید جوشحال باشد که حکومت را در دست بگیرد، زیرا آنان بر سرنوشتی خبر حکومت فعلی ندارند، چرا که آنها سالها در در زمان فرهنگی و انزوی سیاسی بالیده اند و توانستند تئوریهای خود را در عمل تصحیح کنند، اما در شرایط دموکراسی نباید توانستند رشد و درآید. صفهای خود را حیران کنند. پیشرفت اجتماعی جهشی و شرسه ای نیست. تدریجی است و به تعداد آحاد مردم لحظه به لحظه است. اما از بعد فرهنگی ما ناخامدهای روبرو بودیم که بالای ۸۰ درصد بی-واد داشت و هیچ گونه منادله اندیشه بین روشنفکران و مردم نبود. می شد تا بوده ها از طریق سبک یا مشار و کارهای دسته جمعی تمایز گرفت اما با سواد این اجازه را نمی داد. البته روشنفکران می توانستند آنها روی نسل دانشگاهی تاثیر گذاشتند و رسانند که دانشگاهیان بیش از سبک و بیج سال رهبران فکری جامعه و پیششار مبارزات بودند. به هر حال در کشوری که بیش از ۸۰ درصد بی-واد داشت که کلیه نهادها را بر دیکتاتوری درهم

کوبیده بود، مساجد به تنها محل اجتماع مردم تبدیل شد شاه نیز نمی توانست مساجد را بسدد. زیرا خود ادعای مذهبی بودن داشت، اومی — حواست در جلوه اولیاءالله بنمایید کند، و به همین دلیل بین او و مساجد تضاد عمیقی رشد کرد. در مقابل، روشنفکران نمی توانستند مساجد را تمایز بگیرند مگر آنکه وسایل کار توده ای را در اختیار داشته باشند و دیکتاتوری این وسایل را از آنها گرفته بود و آنها نتوانستند نقش فرهنگسازان توده ها را ایفاء کنند.

— اما در شرایط نسیا دموکراتیک کونی نیز ما شاهدیم که روشنفکران فرهنگساز توده ها نیستند و مردم هنوز هم به وسیله روحانیت و آئین بخش مرتجع آن بنده فرهنگی می شوند. چرا این وضع وجود دارد؟

— ما هم باید همان دوره طولانی احتیاق را دلیل سازیم. به مشروطه نگاه کنید. نهضت مشروطه را روشنفکران رهبری کردند و روحانیت با آنها عری بود که با آنان یعنی روشنفکران فکلی همراهی کرد، اما روحانیون اکنون نیز همان برخورد را که در مشروطه داشتند و برای خود حق ویژه و خاص می خواستند دارند و برای همین است که من ناگفته دارم و دارم که دوبند از قانون اساسی قبلی یعنی آنجا که همه قدرتها را ناشی از ملت می دادند و بر برابری همه مردم در مقابل قانون تاکید می کرد حفظ نشود. کانوس امروز بحث اخلاقی است که حصاره می کنند با سداد شود. باید وضع فعلی را لوله مسلسل تعین کرده است و به همین دلیل حرف حساب در آن اثر جدایی ندارد.

— رهبری انقلاب و همت حاکمه، دموکراسی و خطبات آنرا غربی تلقی می کنند و با شعار نه شرقی نه غربی روشنفکران صرفی را محکوم می کنند.

اعصار این تقسیم بندی فرهنگی ناکجاات؟ — مرحوم آلا احمد عربزدگی را نوشت و حضرت آقای خمینی هم آنرا در همان زمان مقاله کردند. قصد آلا احمد مبارزه با عبودیت حفاری بود که مردم ما در مقابل غرب داشتند. به مخالفت با دساوردهای مترقی غرب. آلا احمد در حقیقت برای صاحب یک خرد ملی میگی به اعتماد نفس ملی و ردودن غفده حفاری تلاش کرد و در این راه به اسلام به عنوان یک زمینه فکری مشترک امید داشت. اما به هیچ وجه نی — حواست از عربزدگی یک حماقت بیاد برای ای که هر آدم مفکری را نکوبد. اگر مقصود از نه شرقی نه غربی این است که ما نه سرمایه داری هستیم و نه سوسیالیسم. پس ما در کجای دنیا هستیم. دنیا به آن تعبیر نا غربی است نا شرقی. راه دیگری نیست و اگر منظور از نه غربی و

نه شرقی فرهنگ باشد این دیگر مساله خیلی حائلی است، زیرا فرهنگ ایرانی و غربی و اسلامی جزء فرهنگ شرقی است.

حدا بکند که منظور از شعار نه غربی، نه شرقی فقط این باشد که ما همه دساوردهای معقول غرب و شرق را کنار بگذاریم. البته آقایان می گویند که ما با غرب به طور مطلق مخالف نیستیم. ما از عرایای تکنیکی و فنی غرب مثل انومیل استفاده می کنیم، اما به نظر من آنچه بعضی از آقایان با آن مخالفت شناخت ارزشی و حیثیت انسانی است و این آن چیزی است که غرب برای اول بار به آن رسید. اما چطور دساوردهای تکنیکی را می پذیرد اما آزادی غربی را بد می داند. کانوس شاه ما را رها نمی کند. انگار همداد شاه در همه ما وجود دارد. او هم می گفت ما از غرب و شرق چیزهای خوب آنها را خواهیم گرفت و مقصود او آن بود که مرج اقتصاد غرب و دیکتاتوری شرق را بگیرد. در حالیکه روشنفکران می گفتند باید برنامهریزی شرق — دموکراسی غرب را گرفت و در نتیجه ما می دیم خرابکار از نظر آن جرمومه خرابکاری.

— آقایان روشنفکران را متهم می کنند که در مبارزه و انقلاب نقش نداشته اند و ادعا بر این است که نقش اساسی انقلاب متعلق به روحانیت است. این برداشت درست است؟

— روحانیت به معنای عام اساسا مبارزه نکرد. فقط روحانیت فقیر به رهبری آقای خمینی سالها مبارزه کرد. اما حالا سایرین هم آمده اند و غنائیم را می خواهند. در اساس این توده های مردم بودند که با شعار الشاکر مبارزه کردند و اسلام البته که در انحصار روحانیت نیست. بخصوص که اسلام اصولا چنین «حرفه ای» نمی باشد. رهبران عالیمرد مذهبی کار می کردند. نمی دانم چرا همه جز ما باید به صدر اسلام برگردد جز این یکی.

— با توجه به نام جوان و صفت بدهیهای نیروهای گوناگون سیاسی چشم انداز آینده را چگونه می بینید؟

— اگر این وضع ادامه یابد. به یکوع دیکتاتوری خواهیم رسید. از طرفی ناامنی های موجود به تدریج بهانه تجدید حیات میلناریسم را بدست خواهد داد و میلناریسم با خود نابالونیهای خویش را نیز به وجود خواهد آورد اما با وقتی آیت الله خمینی حیات دارد، به خاطر محبوبیت عظیم او در میان توده ها نابالونی ها رو بهان خواهد کرد. اما هر نفس طعنه مرگ است، پس سرانجام روزگاری ما با یک ژنرال «سلطان نامه» خواهیم داشت که با داغ مهر برپشتی حکومت آریابهری بدون آریابهر را به اسم اسلام مسخر

بقیه در صفحه ۴۶

هنگامی از طریق وراثت صاحب حق و عنوان نمی گردد. هیچکس از اراجه آوری مکتب دیگری برتری نمی یابد. مالدارین قدرت دارا داری همگان با اکثریت است. این اراده. قانونی است که نمایندگان ملت وضع می کنند. نمایندگانی که از سوی تمامی ملت برگزیده می شوند و همه کس می تواند انتخاب شود... و طغی و کار شاه اجرای قوانینی است که ملت وضع کرده است. آنگاه فرانسویان سلطنت موروثی را بر دارند. و آزادانه قدرت حاکمیتی نوی بر اساس قواعد منطق و کتاب مقدس وضع کردند. مردانسی که حکومت را بدست گرفتند برگزیدگان ملت بودند و فرانسه کنونی شد آزاد.

شاهان دیگر. از قدرت ملت فرانسه به وحشت افتادند که مبادا نفیر آزادی ملت های آنها را بیدار کند و انقلاب آنها را بر سر کند. از این دو باسیاهان غدار از همسو به جان فرانسه افتادند. بخش بزرگی از اشراف و متعلمان به سوی دشمن رفت. ملت سرباخته برخواست. خیانتکاران را به زیر کشید و باجگیران شاهان را کشت... اما فرانسویان خود. آزادی جوانان را در مقابل نهری که با پلئون برایشان خرید فروختند و اورا به عنوان قیسر بر تخت نشاندند. آنگاه خداوند فرانسه را مجازات کرد. آنها را در یخبندان روسیه شکست داد و دوباره شکستگان دودمان «بوربون» را بر آنها فرمانروا گردانید... اما هنگامی که مدت مجازات به سر رسید؟ مردان شجاع فرانسه در ژوئیه ۱۸۳۰ «شارل دهم» شاه خان را از خاک خود بیرون راندند و دوباره به دامان لوئی فیلیپ فریبکار و متظاهر پناه جتند. در آلمان و همدی اروپا وقتی فرانسویان شارل دهم را از تخت پائین کشیدند هلهله برخاست. ملت های تحت اقتیاد آلمان برای آزادی مسلح شدند. این جا بود که شهزادگان آلمان با هم به مشاوره نشستند و موذی ترین آنها گفتند: بگذارید قسمتی از قدرت خود را از دست بدهیم تا بتوانیم بقیه قدرت خود را حفظ کنیم پس مقابل مردم ظاهر شدند و گفتند ما می خواهیم به شما آزادی هدیه کنیم؟ همان آزادی که به خاطرش می خواهید بخت کنید. و لرزان و ترسان لقمه ای چند پیش پای مردم انداختند... متأسفانه مردم به آنها اعتماد کردند و ساکت شدند. بدینگونه بود که آلمان هم چون فرانسه قریب خورد.

قانون اساسی آلمان چیست؟ توده ای از کاه و شهزادگان دانه ها را برده اند. مجلس قانونگذاری چیست؟ آسیایی که پلک ناروار بر اساس آژونبار شهزادگان برگزار می شود. و بدان جسمی که

بقیه در صفحه ۴۶

حکم می راند؟ روئین تن و مقدس می حسابند به او نزدیک بشوید و نگاهي به درون لباس شاهوار باو بیندازید. وقتی گرسنه است؟ می خورد. وقتی مقابل چشانش سیاه می شود می خورد. نگاه کنید او هم لاج و برم همچون شما دنیا آمده است و سخت و خشک. مانند شما اردیبا خواهد رفت. با این همه پایای او برگردی شاست. همتیست هرار آسان را بر خنثی خود دارد. وزیراسی دارد که مشول کارهای او هستند برمال شما. از طریق مالیات ها بر جان شما و از طریق قانون های حکم می راند. مردان و زنان و صبیغ و شرافندی را دور خود جمع کرده است که دربار اویند. قدرت او جدایی است و این قدرت را برای فرزندان و زناش که آنها هم از نسل فوق انسان اند. به ارث می گذارد.

وای بر شما بی پرستان - شما آن کافراند که هیچک را می پرستیدند هیچکس که آنها را می دید و می بلعید. شما بر سر او تاج می نهید اما آن تاجی است از خار که بر سر خود نهاده اید. شما دست او چونان فرمانروائی داده اید اما آن شلاق است که بر سرهای شما فرود می آید. شما او را بر سر تخت نشاندید. اما آن تخت شکنجی شما و فرزندتان است. شاهزاده سر را اوست که بر بدن های شما می خیزد. وزیران او نش های او و کارمندان دم اویند... شهزاده ی بزرگ که ریر فرمان های اومی آید نشان هدای عطی می است که تن پرستان عصر شما برابرش جده می کنند. شغل شهزاده. قالی بزرگی است که جامها و آفتابان بزرگ زاده ی دربار در اوج هیئت خویش روی آن در هم می لولند. بانسانها و حیای هایش زخم های خود را می بوبانند. زیر پوش های گران قیمت بدن های طاعون زده ی خویش را پنهان می دارند. دختران ملت کلفت ها و فاحشه های آنها یید و پسران ملت به خدمت ها و سربازان شان.

این همه را تحمل می کنید. چون راندن هفت خط به شما می گویند شهزادگان سابیی خداوندند... قدرت شهزادگان بر پایهی حساب است و دروغ است. با انتخاب ملت نیامده اند. به این جهت تقریب شده اند. خداوند با آنها نیست... سال ۱۷۸۹ ملت فرانسه دیگر نمی خواست اسباب رکش لاغر و زار شاه باشد. از جا برخاست شیر مردان را فراخواند. آنها گریه کردند و گفتند: شاه آدمی است مانند همه. با این تفاوت که باید نخستین خدمتگزار ملت و کشور باشد. باید در مقابل ملت مشول باشد و چنانچه وظیفه اش را بد انجام بدهد باید مانند همه مجازات شود. آنگاه حقوق انسان ها را روشن کردند:

قانون کار کند... حکومت را والی ایالت و حدمه اش می گرداند... مشاوران دولت. مشاوران ایالت و ولایت و کلیساها و مدارس و اداره های مالی و جنگل و مانند آن با حیل مشال ملد. گویندان آنها و آنها شاهان و قضاای آنها... آنها آزادانه فرمان می راند و ملت بر دگان آنها. شش میلیون گولدن به آنها می دهید. نا آنها بر شا ملت نهید و حکومت کنید. شکم های آنها را پر می کنید تا حقوق انسانی شما را بدزدند...

راه. وزارت داخله. و عدله ست. از یک میلیون باج می دهید تا برای تنیست حقوق طبقه متعلمان و دانشندان قاهرها وضع کنند. این قوانین چیزی نیست جز رسیله و راهی تا شمارا مطیع و متقاد نگهدارد. و راحت تر سدودش و غارت کنند این چه قوانینی است که شما نمی فهمید... دادگتری در آلمان از قرنها پیش فاحشه ی شهزاده ها است... شما می توانید از همایه تان که سپه زمییرهای تان را دزدیده است شکایت کنید. اما از حکومت شکایت کنید به عنوان مالیات و عوارض «روز به روز از شما می گیرد و می خواهد تا شکری از کارمندان شکم باره از عرق جبین شما سیر کردند... کدام دادگاه به شکایت شما رسیدگی خواهد کرد؟ کدام قاضی حق شمارا خواهد داد؟ رنجبر هائی که برادران «فولگر برن» شمارا به «روکن بورگ» بردند. جواب شکایت را خواهند داد.

برای ارتش نزدیک به یک میلیون گولدن می پردازید. با این پول پسران شما انیفورم رنگی به تن می کنند. سلاح یا طبل به تانه و کمر می اندازند و اجازه دارند همه پائیز. تیر اندازی کنند... با این پول پسران شما اجازه دارند به سردی کتاورها قسم بخورند و بر دیوار قصرهای آنها کنیک بدهند. آنها با طبل های شان گوش شمارا گرمی کنند و با شمشیرهای شان اگر فکر کنید آزادی. سرتان را می شکافتند. آنها قاتلان اجیر شده ی قانون اند. آنها دزدان تحت حمایت قانون را حمایت می کنند. به اتفاقی که در «زودل» رخ داد فکر کنید! همان برادران شما؟ همان بچه های شما آنجا بودند که برادران تان. پدران تان را کشتند!

بزرگترین رندان و هفت خطان روزگار نزدیکان شهزادگان آلمانند. اگر پاکدامنی به این درجه برسد. بی درنگ رانده خواهد شد. اگر مرد صادقی چنین مقامی دست یابد و بماند. یک عروک خیمه شب بازی است که نخ او دست های شهزادگان است...

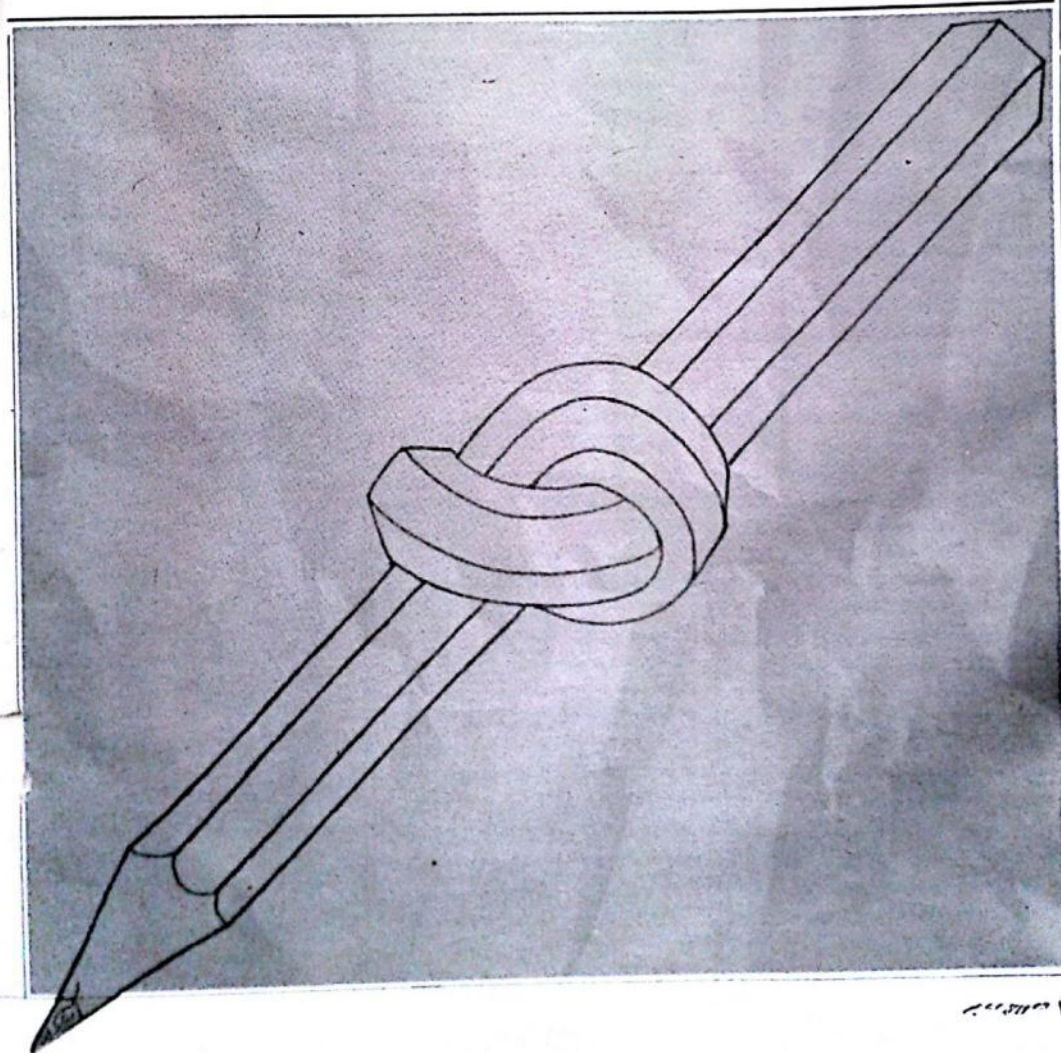
«به نام امیر» همه کار می کند. خیش و خرمن کوب را از چنگان بیرون می کنند و به زندان تان می اندازند. این مردی را که بر شما

✽ چرا شاملو و اخوان شعر نمی‌نویسند ،
گرافیک‌های معتبر پوستر نمی‌سازند ،
شمیم بهار الخاص شاهرخ مکتوب ،
بیژن الهی ، امامی ، مهرداد صمدی ،
چرا نمی‌نویسند . شهید ثالث چرا
بر نمی‌گردد ، خلع چرا نمایشنامه
نمی‌نویسد ، قصه‌نویس‌ها کجا هستند ؟

فرامرز خیری

روشنفکران در انقلاب ، سهمی عاوی بقیه مردم دارند ، نه بیشتر

آی روشنفکران ! کجا تشریف دارید؟



تاریخ ، بعدها قضاوت و تعیین خواهد کرد که چند و چون و میزان سهم هنرمندان و روشنفکران ما در این انقلاب چه بوده است . اما تا آن وقت ، همینقدر می توانم بگویم که تا اینجا ، سهم آنان از حد سهم هیچ يك از دیگر انقلابیون بیشتر نبوده است . فوراً توضیح بدهم که اولاً به استثناء نظر دارم و ثانیاً سهم مطبوعات را جداگانه در مقاله ای دیگر بررسی خواهیم کرد .

● روشنفکران و هنرمندان ما ، همراه دیگران! آن کارمند و آن کارگر و آن پیشه ور ، در خیابانها براه افتادند . فریاد کشیدند و مشت هایشان را تکان دادند . زدند و خوردند و جنگیدند و صاعقه ای انقلاب چنان سریع و لطیف بود که شاید فرصت نکردند کارهای روشنفکرانه هم انجام دهند . نقاشان کمتر از همیشه نقاشی کردند . شاعران کمتر شعر گفتند و قصه نویسان کمتر قصه نوشتند . آن زمان که اصلاً مجال ساختن فیلم و روی صحنه آوردن نمایشنامه نبود . مقاله های تحلیلی نكوتوکی نوشته میشد . سر اسفند صفحات روزنامه ها و مجلات را شرح کثرتها پر کرده بود . موسیقی تصنیف نداشت . کسی حال تماشای فیلم نداشت . روشنفکران نوبی خیابانها بودند . شانه به شانه ای کارگران و جوانان محصل و زنان چادرپوش ، نادان و متفکر از این هسانی و همدلی یکنس فریاد می زدند و شعارهای یکان می دادند . کی مجال آنرا داشتند که در خانه ها بنشینند و بنویسند و نقاشی کنند و شعر بگویند ؟ تازه اگر هم می توانستند ، نمی خواستند . چون مگر میشد این فرصت یگانه ای « بی طبقاتی شدن » را از گد بدهند ؟ فرصتی که ممکن میکرد آدمهای گوناگون ، حرفهای یکسان بزنند ، بی آنکه حد یکی افزون و حد یکی کم شود . اما این فرصت تاریخی که تجمع و فریاد و راهبیمانی را ممکن کرده بود ، در آن شکل خاصش ، گذشت . آدمها رفتند سر کارهایشان . برگشتند به حرفه هایشان . اما روشنفکرها هنوز سر کارشان برگشته اند . و این سؤال من است که چرا ؟

● انقلاب اخیر ایران به دست و به راهنمایی هنرمندان و نویسندگان صورت نگرفت (کدام انقلاب است که چنین است) ، و به دست سیاستمداران حرفه ای هم ! اما تحلیل اینکه چطور و چرا و به دست کما صورت گرفت ، جایش در این مقاله نیست . فقط میخواهم بگویم اگر جای آثار هنری ، پوسترها و سرودها ، شعرها و قصه های انقلابی بر زمان انقلاب خالی بود ، حالا خالی تر است .

ایترام می دانم که اگر مدت زمان انقلاب

طولانی تر میشد ، جای همه ای آثار آرام آرام مشخص میشد ، فرصت کافی اگر بود - مثل انقلاب روسیه یا مکزیک - هنرمندان انقلابی از میان خیل هنرمندان موجود سر بر می کشیدند و سهم و دین خود را ادا می کردند . اما گفتم که انقلاب و پیروزی آن به صاعقه ای می ماند : نظام مستقر را ساقط کرد و برجایش نشست و مجالی نماند که در هیاهوی پیروزی کسی دنبال شعر و قصه و سرود بگردد . کسی نیامد دعوت کند یا پیشنهاد کند که علان اثر را بیافریند ، خوب ؟ اینقدر هم می دانیم که در ایام انقلاب ، جنبه های فاعلی و اغفالی ، پیشنهاد و سفارش ، مسئولیت گذاری و مسئولیت پذیری درهم می ریزد و آنچه می ماند خانه ایست که همه صاحب آند . مستعدای جمعی و از پیش توافق شده و از گون می شوند . چون « آمر » ی نیست ، پس « ماموری » هم نیست و این از اختصاصات « ایام انقلاب » است . اما حالا که « ایام » حاد و شدت اغتشاش های پیروزمندانه گذشته است و روزهای استقرار فرا رسیده اند . هنوز روشنفکران ما نمی خواهند سرکارهایشان باز گردند ؟

● معلوم - که خدا رحمتش کند - بن آموخت که نام « روشنفکر » ، عنوان وسیع و محترمی است و اگر این نام ، شامل کسی شد ، همانقدر که متفکر ، متدین ، مدیون هم میشود . این عنوان را « مقامی » اعطاء نمی کند که مقامی هم نباشد . بار پس بگیرش . اما اگر شامل شدی ، برابر عزت باید به حرمتش بگوشی و هر لحظه ی عزت باید چنان بگذرد که درهای از آموختن و آموختن خالی نباشد . پس اگر می نویسم « روشنفکران » ، غرضم همه ای آن متفکران و هنرمندان محترمی اند که می توانند در مسرتن و بوع معای هستی انسان باز مند اسن زمانه ، باری کنند . که نمی کنند !

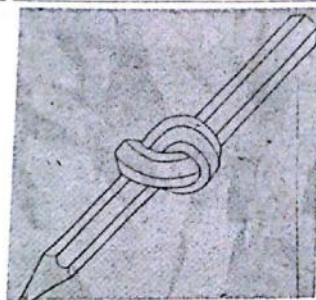
● روشنفکران سالهای گذشته ما ، کمتر به محاط اندیشیدند . (چرا که سخن از فصل و همت روشنفکران به میان می آورم ، منظورم تو خواننده ی روشنفکر عزیز ، و چرا که صحبت از نفس و اعمال است ، ترا نمونه نمی گیرم . نمی خواهم گمان کنی به حسابها می رسی و کسی که اعمال کارتر و با قهر تر از همه است ، دارد از این راه برتری می جوید) . در نظام متمرکزی که مردهای حقیقی صاحبان حق را ، منصوبین و منصوبین تقسیم می کردند ، جای برای سهم حقیقی محاط بود . این نظام متمرکز چیست عمل میکرد که گمان نمی رفت - و سالیان دراز ایستاد گذشت - که از این دایره ی محدود توان بیرون جست . در این اعطای منافی که مسان تولیدکننده و مصرف کننده ، روشنفکر و محاط ،

حاکم بود .

تولید همانقدر فرار و بی ثبات بود که مصرف . من دیدم نایشی را که تعداد هر پیشگاهش ارتعاشناچیان افزون بودند . دیدم نایشگاهی را که پیش فروش شده بود و بود و سود باز دید کننده در ماندگاری آن سهمی نداشت . دیدم فیلمهای دولتی را که - خوب یا بدشان به کار - فروش رفتن یا رفتن آنها ، جای در سر نوشتشان نداشت . مردها را گرفته بودند و رفته بودند ، دیدم نایشهایی را که گردانندگانشان از صدر تا ذیل حقوق بگیر دولت بودند و نایشنامه ، در آن نظام متمرکز ، سهم هر کس را معین کرده بودند و این آسودگی ، محاط را در صرب اول به کاری می گذاشت و قاطعیت نظرش را - که نمین کننده حقیقی تنها اوست - به درجهات اول اهمیت ، که در پائین ترین مراحل قرار می داد . دایره ی محدودی فراهم آمده بود از « سفارش » به « تولید » ، که حد غایی موفقیت به همین بود . نه که بامردها دشمنی داشته باشد ، اما سر نوشت اثر را کارگران دایره صحنه می گذاشتند : از « سفارش » به « تولید » و از « تولید » به « مقصد » - و دایره به سمت - و دیدم هنرمندانی را که از عدم موفق عام اثرشان بخود می بالیدند و « حد » کار را فراتر از « شاحت عامه » می دانستند و می خواستند .

اما گاهی هم نداشتند . چون این سیر باطل و دایره محسوس ، قوت و غدای خود را می طلبید و هسته دو قور و توشش هم باقی بود و هنرمند و روشنفکر ، همه در این آتش می ریختند و رانش را بخواید ، مردن را هم به کمال نمی ستانند ! پس سر محرابی بود که در حیطه ای محدود می گذشت . قوانین ناریش را داشت و کارگران و تولید کنندگان و مواضع خاصش را . گمان نمی رفت جایی خالی و سیاه و عیبی در آن حضور دارد که داشت . جای « محاط » و مخاطبان ، نمی توانستند و یا نمی خواستند محاط چیزی باشند که به آنان مربوط بود . درباری بی شرکت کند که قواعدش را کسی یادشان نداده است ولی دانستن این قواعد ، از پیش دانسته فرض شده است !

آدمها دوست ندارند از آغاز بازی عقب باشند . حقهم دارند . این جدایی و افتراق عظیم ، بطیر دوحط نامواری ، هر چه بیشتر میرفت و دورتر میرفت بیشتر فاصله می گرفت . نایشهای « نوشتن » را اگر صدرها بر نك می کردند ، نك نایشهای این سالها را تنها هراتر از عهد بر می آمد .



هرمند که مثل خد درک مخاطبتش نبود و تخفیف نباید می داد ۱ و مخاطب ؟ سرگردان و ملق ؟ راه بجایی نداشت. چیه میگرفت و هرچه را که نمی فهمید ؟ پیکره طرد میکرد. دوخط ناموازی جداتر و جداتر میشدند و کسی باکیش نبود.

● انقلاب، دایره بسته باطل را شکسته است. از چند جهت عمل کرده است که می شمارم : انقلاب قانون بدیهی « از سفرارش به تولید » را محدودش کرده است. دولت دیگر ساختن دهنده نیست ، آمبول تقویتی به هر مریض الحوائی که روی بایش (یعنی روی دوش مردم) نمی تواند بایستد. نمی زند. درناتر ، میرود که نظام « هنرمند حقوق بگیر » از میان برود، و بگذارد برود. بگذار هنرمند مزدش را از تماشاچیان بگیرد . مسئولان ساند و در سوت های از دهنش حمی برایش قائل بشود. نقاشان باید زندگیشان را از راه فروش آثارشان به همی طبقات بگذرانند. آیا میشود يك اثر هنری درختان و مناز معاصر خلق کرد که فلان کارمند دولت که ماهی شش هزار تومان درآمد دارد، دوهزار تومانش را برای خرید آن کار بگذارد ؟ الهه که متود. چرا نبود.

● انقلاب ، مردم را طلبکار کرده است. همان نمی گم دیگر بشود مردم را به نادانی تان بحقیق و مهم کرد و هر ربط و با سی را تنها به صرف اینکه « تو نمی فهمی » زورچیان کرد. مردم یاد گرفته اند سوال کنند. فهمیده اند که « می توانند » و این توانستن ، تصدیق به انصاف را کمرنگ کرده است. پس در رویارویی با يك اثر هنری، يك مقاله و با يك تحقیق ، به « انعمالی » بودن خودشان اکتفا نمی کنند. دیگر سیر اثر هنری، سیری منحصر ؟ فاعلی و از هنرمند به مردم نیست . رویارویی نام و نام است. به قول شاملو : « آئینه یی در برابر آئینه یی است » ، و ادبای خلافت حقیقی است.

● انقلاب ، ریخت و پاشها را محدود کرده است. پس اگر کسی « اثرش » را بفروشد ، می تواند مطمئن باشد که به قیمت حقیقی آن فروخته است.

خریدار پولش را - حتی يك بلیط ده نمایی ناتر را - بیهوده خرج نمی کند.

● انقلاب ، واسطه های غیر لازم را از میان برده است. هنرمند و روشنفکر بجای اینکه به آن صاحب دولت یا مولی بسبندند ، مستقما باید به مردم فکر کنند . کسی دیگر جز مردم حمایتشان نخواهد کرد، که حامیان حقیقی و هیشگی اند و میشود رویشان حساب کرد.

● انقلاب، حدودهای تازه و میدانهای بکر را به عرصه درآورده است : حرفهایی که نمیشد بگوئی و بحثهایی که نمیشد مطرح کنی . حدودهای تازه ای که می توانست ستیهای خلافت های هرمدانی باشند که از ملال تکرار ، راه رهایی می جویند. انقلاب به مثابه انگشت اشاره ی عظمی، پهنه های تازه - و نه تازه ، که محجور مانده - را نشانمان می دهد. زمینه هایی که از کنارشان می گذشتیم و هیچ گمان نمی بردیم لیاف تفکر و نظاره را دارند.

● انقلاب ، دایره ی بسته باطل را شکسته است. اما هنوز خط مستقیم هم برقرار نشده است.

● روشنفکران ما کار نمی کنند ، یا آفتدر که باید کار نمی کنند . انگار انتظار می کنند تا مثولی از راه فرا رسد و شرایط کار را تنظیم کند و بایدها و نبایدها را تعیین کند ! در بهت و بی شکلی عطشی ملق مانده اند . حالا بگذرید از یکی دونهایشامای که اجرا شده است و دونه نمایشگاه خطب نقاشی که برگزار کرده اند . آن سیر هاشک و در جزایان نکلی محفل شده است. سیر هاشک و عطشی که از جایی شروع میکرد که بهمان جا هر ختم میشد ! اما هرچه بود ، سیری بود که گردانندگان و گرفتارانش گمان میکردند راه به جایی میرسد. اما دایره ی سنی در جزایان دیگر باز ایستاده است. جرخ شکسته است.

● روشنفکران ما اگر کار ایستاده اند . مقاله نمی نویسند ، هنوز کسی شروع به تحلیل علمی انقلاب حاضر نکرده است. جنبه فاعلی و ارشادی شان را احراز نکرده اند. بیشترین مقاله هایی که نوشته اند نه تنها پس از وقوع حوادثی بوده است که ناگهانی و خارج از حیطه ی پیش بینی ها صورت

گرفته اند. بعد از غوغای « حجاب » یا « رفراندوم » و یا « لایحه مطبوعات » و یا « مجلس مؤسسان » بود که قلم های منظر ، به کار افتادند . کسی بحثی را شروع نمی کند که خاص او باشد ، یا تحلیل گر و راهگشا باشد. منتظرند تا حادثه ای از سرازیر آنان آغاز شود و آنگاه در توضیح طبع و یا مخالفت با علیت آن قلم نزنند ، و این همان جهمی است که از آغاز گسترش انقلاب بر عهده گرفتند. انقلاب که آغاز شد ؟ تازه قلمها به کار افتادند.

● الهه آفتدر ساند لوح نسیم که همان گم امر روشنفکران شروع کرده بودند به نوشتن . آنوقت انقلاب شروع میشد. اما به همراهی و ساوی بهیما اعتقاد دارم. روشنفکر زیر سایه انقلاب. یا انقلاب زیر سایه روشنفکر ؟ نه . روشنفکر همراه با انقلاب .

● می رسم ، داریوش آخوری ، داریوش شایگان ، فریدون آدمیت ، هما ناطق ، زرین کوب ، مصطفی رحبانی ، ایرج افشار و دهها روشنفکر و محقق گرانقدر چیرا نمی نویسند . چیرا دم در کشیده اند ؟ کدام فرصت بهیر و لایزم از این روزها می تواند فراهم شود تا نوشته ها نوشته آید ؟ کجایند آن عالمان و روشنفکرانی که از معارف اسلامی همانقدر فراوان مطلعونند که از فرهنگ معاصر جهانی . مگر این روزها همان « سرخست » تاریخی نیست که فرهنگ ما به آبرو نرفته است.

● نقاشان ما نقاشی نمی کنند . ناچانی که می می دانم الهه . اما میدانم که بسیاریان در خانه ها نشسته اند و منتظرند . نمی دانم منتظر چه هستند، اما منتظرند. دستان به کار نمی رود. دلزدند ! اما می رسم آترورها دلگرم چه چیزی بودید که حالا نیست. خریداران خرپول رفته اند ؟ بروند. نفس نقاشی که نمرده است. چرا بشتر و بهیر و با فراغ بال کامل نقاشی نکند و ارزان تر بفروشد ؟ خریداران خود را نمی شناسید ؟ فرقی نکرده اند . همیشه شوق خریدن آثار هنری در مردم ما بوده است. اگر پول کمتری برای اس مصرف دارند ، ارزان تر بفروشد. اما مگر می شود نقاشی نکرد ؟ شاید همان برید نمی شناسدشان ؟ خودشان را بشناسانید. پای آثارشان باستید و شرح دهید مانی دارد ؟

● شرف « برده داری » همنه محفوظ است چون هم می آموزد و هم رابط « انسان » و « اثر » می شود.

● از نویسندگان و شاعران و میدان کمر اثری هست . صاحب نظری که عمری جور دل خودرسد و به کاتب نوبند ، امروز که دور صراحت است ساکنند . شنیدم قرار بوده يك محله ی ادبی هننگی منشر شود ، اما از جسم نویسندگان مهم معاصر نتوانسته اند خوراک چهار

نوار «اولدوز» به قیمت تمام شده

سر دبیر گرامی مجله تهران‌نور

با احترام در صفحه ۴۷ شماره ۲۰ مجله گرامی مطلبی از قول آقای مهروز دولت‌آبادی نوشته‌شد. بود که ناچار به توضیح هضم.

بی‌تردید آقای دولت‌آبادی آگاه نیست که تعدادی از سرمایه‌داران بازار با استفاده از آشفته‌گی اوضاع و شرایط اجتماعی، نوار خام را که حداکثر ۲۰ ریال تمام می‌شود، حداقل ۸۰۰ ریال عرضه می‌کنند. و قطعاً باید آگاهی داشته باشند که هزینه تهیه نوار اولدوز با کیفیت که خود شاهد بوجود آمدن آن بودند، شامل هزینه چاپ کتاب باجلد دورنگ، پوست سررنگ، لیل و روی جلد ۲ رنگ، هزینه تکثیر و استودیو خدمات تبلیغ و بسیاری خدمات دیگر حتی بدون احتساب حق خوانندگی و نوازندگی چیزی حدود ۱۲۰۰ ریال می‌شود. که لزوماً باید توضیح بدهیم کلیه هزینه تهیه نوار حتی قبل از دریافت مواد آن پرداخت می‌شود، درحالی‌که این سازمان‌نوارهای جنگ و اولدوز، را به قیمت ۱۶۰۰ ریال به نمایندگان خود در تهران و شهرستانها عرضه می‌کند، چرا که فروشندهگان حاضر نیستند با سودی کمتر از ۹۰۰ ریال نوار را هراندازه با انگیزه فرهنگی بطور امانت بگیرند و بفروش برسانند.

ما نیز حداقل چون آقای دولت‌آبادی معتقد به اصالت وجودی چهاره‌ای انقلابی کشورمان هستیم و نیک آگاهی که سوءاستفاده از نام چنین سردان باارزشی در شرایط ناپسند و سزاوار نکوش است و خودایشان بهتر می‌دانند که دست‌اندرکاران این سازمان هرگز چنین هدفی نداشته‌اند. چرا که می‌توانستند بجای تهیه این قبک نواری تهیه و به بازار عرضه کنند که بی‌هیچ دردسر و برخورد با انکار ارتجاعی گروهی از آزادبخواهان صرفاً سودآور باشد.

به این ترتیب با اعلام رایگان بودن صدا و نوازندگی از سوی این هنرمند مبارز درمجله شما ما نیز اعلام می‌کنیم بخاطر حرمت بسیاری که برای صدا و راه او قائلیم حاضریم نوار اولدوز را همراه با کتاب ویژه باقیمت تمام‌شده در اختیار هر کسی که مایل باشد با حداقل سود آنرا بفروش برساند قرار دهیم. تا باشد راه صدا و رهروان او هموارتر شود.

با احترام. سازمان انتشاراتی هری - فرهنگی ابتکار

گاه پنج پنج می‌کند «فلانی را هم گرفته‌اند». افکته‌هایی شده‌اند که گمان دارند اکثریتی بها به قصد از میان بردن طبقه آنان برخاسته است. و روشنفکر که در عصر آن‌ها مضحکانه - با خواه ناخواه - در طبقه‌ای از افکته برآمده (الت) قرار گرفته بود، حالا باز با نوبه و خودآزاری خود را در طبقه‌ای افکته محکوم دیگری سراغ می‌کند که ظاهراً سخت در معرض خطر و انهدام است. گمان میکند آن‌دست بر قدرت نامرئی به جرمی نامعلوم، با آخرین پناهگاه نقیض خواهد کرد تا بگویدش. فضای قصه‌های کافکا و «محاکمه» اش را - دارد دوباره سازی می‌کند و خود را جای آقای «ک» می‌گذارد.

البته این امر محتمل هم هست. اگر کار نکند و بار امانت را به کوشش و دلب‌خواست نکند، جنس هم خواهد شد. اگر هنرمند و روشنفکر معاصر در حسرت مدینه‌ای غیر فاضله‌ای آن‌روزها و یا در انتظار مدینه‌ای فاضله‌ای فرداها باشد جز الفوس حاصلی نخواهد برداشت، چرا که مدینه‌ای فاضله را هم امروز می‌سازند و او بهوش را باید به عهده گیرد. اگر این روزها سخت نکند، فردا به چیزی نخواهدش گرفت، در حساب نخواهد آمد و بهیچ منظورش نخواهد شد و آنگاه است که در پیله‌ای طبقه‌ای محدود، محصور خواهد ماند و حقیقت، جایگزین توهم خواهد شد.

من دیده‌ام ذهن‌های درخشانی را که در آسیب کم‌کاری چطور کند و سنگین شده‌اند. دیده‌ام دیوارهای فراخ را که آهسته آهسته تنگ‌تر شده است. چمنوفی داشتیم که این انقلاب، عالم را فراخ، طبقات را بی‌معنی و دلها را بهیم نزدیک خواهد کرد.

اما هر اس‌های بی‌پایه و بی‌هوده را چه دیده‌ای که چطور به انتخاب دروغیت، تنگنای نظاهر امن را مرجع میکند.

● فریادها و رای‌بسیاری به روزهای گذشته تعلق دارند و سهم ماوی روشنفکران در آن، جان ماوی است که جای خاصی را منظورشان نمی‌تواند کرد!

اما رشادت این روزها، در کار فروتنانه، سازنده و مداوم و بی‌انتظار پاداش است که تجلی میکند و لاغیر.

شماره‌اش را نامی کند! از شاعران نابدآثری می‌شنی می‌نویسد. قصه‌ای نمی‌خوانیم، نفاشنامه‌ای نمی‌نویسد. اما ترسم تصویر انقلاب از این راه‌ها کمتر میرسد. ناکی‌نثارهای خنک و لاف‌های کم‌کم را باید بجای آثار اصل و حقیقی بگیریم و دلخوش کنیم! هنر انقلابی راستن پس کی از راه میرسد؟ حرف‌های معسر ما نمی‌خواهد «پوسر» طراحی کند! شاملو و اخوان شعر جاب نمی‌کند!

تسم بهار نمی‌خواهد نقد بنویسد؟ هاسال‌الخاص مقاله نمی‌نویسد؟ شاهرخ، مشکوب، سزنی الهی، کریم‌امامی و دهاتی دیگر از هنرمندان و محققان ما کجا مانده‌اند؟ مهرداد صمدی چرا کار نمی‌کند، بهرام شهید ثالث چرا بر نمی‌گردد تا خدمتگذار مردمش باشد. اسماعیل خلج چرا نفاشنامه نمی‌نویسد؟ قصه‌نویس‌های ما را چه شده است؟

● همدار می‌دهم اگر امروز را گوشه‌گیری کنید، فردا هیچ سهمی منظورمان نخواهد شد و حق‌هم همین خواهد بود، چرا که روشنفکران است تا سهم روشنفکرانه‌شان را بها آورند. نظائران و رای‌بسیاری و کشت‌کنانی پوشیدن‌ها و فریاد کتین‌ها بجای خود - که سهم انسانی قصایا بود. اما می‌باید آن سهم تخصصی که هر روشنفکر باید ادا کند و از هر راهی و به هر صورتی. چون دیگر کسی از کسی دعوت نخواهد کرد. رقبه‌ی فدایت شوم نخواهد نوشت. مانی است که در مدت غیر روشنفکران از سفری این مردم خورده‌اند و حالا روز نادیده‌ی دین است. روشنفکران ما باید حافظ بار میراث علم و هنری باشند که تا به امروز رسانده‌اند و تنها با کار خلاق و مداوم است که می‌توانند این ذخیره را تصحیح و بارور کنند.

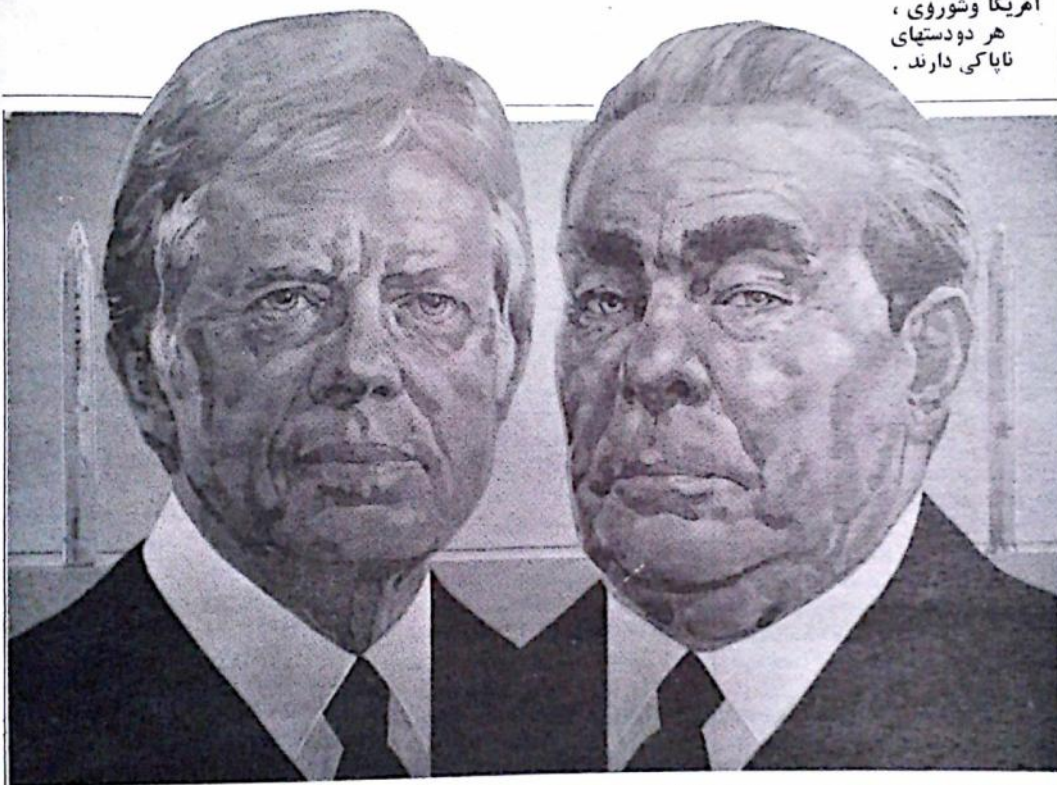
در احتساب رفتارها و احتمالات غیر متعین دیگران نشستن و به امید تحسین و یا از حقوق توده‌ی خورین دول‌ماندن، راه بجایی نخواهد برد. در انتهای فیلم «فارانهایت ۵۰۱» فرانسوا تروفو، روشنفکران حقیقی را می‌بینیم که با سی و سوس می‌کوشند تا ادبیات و هنر را در سینه‌هایشان حفظ کنند و حتی اگر ندانند و نفهمند که چه می‌خوانند، بار امانت را به حال حمل و حراست کنند. یادمان باشد که پایان فیلم «فارانهایت ۵۰۱» پایان خوشی است، چون با همین تشخیص و طینه است که هنر منتقل و مستقر می‌شود و این، جنبشی روشنفکرانه و در حد کمال توفیق است.

● اما دوستان روشنفکر من، اغلب به مهمانی‌های خصوصی می‌روند. فحش می‌دهند. بدبختی میکنند. می‌بخندند. از این که نظام حوادث به ترتیب مطلوب آنها برقرار نیست، دلزده میشوند و اغلب دیده‌ام که بسیار هم هراسان‌اند.



باید منتظر سقوط کارتر بود

آمریکا و شوروی ،
هر دودستهای
ناپاکی دارند .



آندره فوئتن از سالت ۲ و از جهان می گوید

با این قدرت روال پذیر چه کند ، چه ؟
دو شخصیت در وین روبروی هم نشینند
این نکته مسلم است که برزف ، با این وضع
مراجی خراب ، تنها به این علت هنوز بر اریکه
قدرت تکیه دارد که همزمان اغلب بالای ۷۰
سالت ، هنوز نتوانسته اند در مورد گریش
حاشینی برای او به توافق برسند .
یک رئیس دولت غربی اخیراً بعد از سفر
به مسکو می گفت : « آنها خوب می دانند که
دولتان بعد از برزف دولتی مستعمل خواهد
بود . سایرین فکری در سر ندارند حیطولانی تر

کم و بیش پای آنها را هم به میان کشیده است .
گفتگو کردند . گفتیم کم و بیش ، باید می گفتیم
در اغلب موارد . چرا که در حال اسلحه مورد
استفاده در همه این بحرانها ، از زرادخانه یکی
از این دو قدرت صادر می شود .
اما اگر این دو مرد از قدرت بندی فقط ظاهر
آن را داشته باشند چه ؟ اگر زیر لای برزف
و برقتان سلطانی لخت پنهان باشد چه ؟ اگر
آنها قدرتمندان قلابی باشند چه ؟ اگر صاحبان
یرمدا و کوناه عمر قدرتی باشند که اغلب
اختیارش از دستشان به در می رود و خود نمی دانند

دو مرد با برخورداری از حیجان عمومی
احتمالی و قدرت ارتشی از گوریلها ، در وین به
گفتگو نشینند : این دو مرد رهبران دو قدرت
بزرگ ، دو ابر نیرو بودند . رهبران دو قدرت
بزرگ جهانی که هر یک قادر است ، البته به قیمت
ناپود شدن خود ، آن دیگری را نابود کند . این
دو رهبر موافقتنامه ای را امضاء کردند که تسلیحات
سالها تلاش در راه کاهش سرعت مسابقه سرگیجه آور
تسلحانی بود . همان سابقه ای که از فسادای
دهیروشینا به بعد آغاز شده بود . این دومرد
به طور جدی در باره بحرانهای آفریقا و آسیا ،

و جهان آزاد به کار بندد *

بنابراین کارتر تا تاریخ سرنوشت‌ساز چهارم نوامبر ۱۹۸۰ وقت خواهد داشت که حتی امکان کارنامه مدیریت خود را از ثمرات منفی پاک کند. اما بار این ثمرات منفی سنگین است: قضیه ایران؟ بحران انرژی؟ افزایش تورم که به مرز ۱۵ درصد نزدیک می‌شود؟ کاهش توسعه اقتصادی؟ که در سال ۱۹۷۹ از ۱۵ درصد تجاوز نکرد، کاهش چشمگیر فروش انومبیل، صفهای انومبیلها در برابر جایگاههای فروش بنزین و بالاخره بیکاری که ۸ درصد مردم آمریکا را در برمی‌گیرد.



نهرهای هشت ؟

نهر های مثبت کارنامه کارتر کدام است ؟ عادی شدن روابط آمریکا با چین ؟ در این مورد که تمام امتیازها را آمریکا داد ، صلح مصر و اسرائیل ؟ این اقدام هم که ختم تمامی جهان عرب را برانگیخت ، برهیچکس پوشیده نیست که تقویت موقعیت کارتر به توافقات تازه مصر و اسرائیل در مورد مسئله فلسطین بستگی پیدا می‌کند . اما نزدیک بودن تاریخ انتخابات و نیاز دمکراتها به آراء یهودیان آمریکا ، کاخ سفید و اشنگتن را از اعمال کمترین فشار بروی حکومت

کردن هرچه بیشتر عمر این قدرت . بنابراین انرژی ، پیش و گساختی لازم برای درک و اجرای آنچه سیاستی بزرگ نامیده می‌شود را شاید از چنین گروهی و چنین رهبری توقع داشت که گامهایش مردود است ، چانه‌اش همه دلچ و سالیات از انجام گفتگوئی خصوصی با شخصیتی خارجی ناتوان . در برابر این مارشال ؟ رئیس جمهوری ، دیرکل ، که زیر فشار سالها عمر و باری ازمدالها و عناوین کمرخم کرده است ، جهره رئیس جمهوری آمریکا جوان می‌نماید . اما نگاه اغلب ملتساز او و شیارهای عمیق صورتش ، به لبخندهایش خیانت می‌کنند و خبر از خستگی این مبارزه سادهدلی میدهند که اداره ایالات متحد آمریکا را چندان دشوارتر از اداره ولایتش جورجیا نمی‌پنداشت .

میزان محبوبیت کارتر در پائین‌ترین حد ممکن است . این رئیس جمهوری در مورد قضیه ایران رفتاری مضحک از خود نشان داد . قهرمان دفاع از حقوق بشری که در اوایل سال گذشته مسیحی شاه سابق ایران را به عنوان یکی از مورد احترام‌ترین شخصیتها ستوده بود ؟ چند ماه بعد در کنفرانس گوادولوپ به هتایبان غربی‌اش اطمینان می‌داد که وابستگی ارتش شاهنشاهی ایران و ارتش آمریکا آتقدیر زیاد است که غرب نباید نگران بروز رویدادی غیرمنتظره در ایران باشد .

بیکار هم کارتر در مورد قضیه انرژی موضعی شجاعانه گرفت . اما بلافاصله در برابر اعتراض هم‌وطنانش کوتاه آمد و حتی راضی شد برای جلب رضایت آنها نفت را از بازاریاسیاه به هر قیمتی که شده بفرد . حال دیگر برهمه کن مسلم است که دو متاور کارتر ، شاهین‌لستانی‌اش برزیلنکی و کیوتر سیاهش آندرویانگ ، او را به هر طرف که می‌خواهند می‌کنند ، و ایمن سرگردانی او را از پشتگرم بودن به تمام وابستگی‌اش ، از سودیها گرفته تا حملون‌اشیت ، محروم ساخت است . بدتر از همه اینکه رئیس جمهوری آمریکا حتی موفق نشده است سیاست بخود را به کنگره نیز «بفروشد» .

پس باید منتظر شکست دیر یا زود کارتر بود . او از همین حالا هم آمریکائیان را به چشم پیرم نهادن در برابر واقعیت بحران انرژی ؟ و طبق سیاستدار آمریکائی را به عوامفریبی متهم می‌کند . بنابراین ملاحظات انتخابات آتیستد ؟ ریاست جمهوری در پایان سال آتیستد ؟ مسیحی از حد معمول فراتر می‌رود ؟ مخصوصاً که آخرین کندی‌ها «تدی» با دندانهای تیز و بی‌ملاحظه کین کرده و بدش نمی‌آید در صورتی که حزب دموکرات از کارتری کارتر بینوا مایوس بشود ، استعدادهایش را در راه پیشبرد هدفهای آمریکا

۱۵

بگین باز میدارد . باقی میماند پیمان ناقص سالت ؟ که امضای آن را بیهوده مهم جلوه دادند و تصویب آن در سنای آمریکا هنوز مشکلی حل نشدنی است .

از همینجا لزوم‌اهمیت‌دادن به افکار عمومی ، که به آهستگی ، و زیاده ازحد آهسته متوجه می‌شود که زمان خوابهای طلایی گذشته است و باید بنزین را کمتر و گرانتر خرید ، آشکار می‌شود . و از همینجا این فکر در مفر رئیس جمهوری خطور می‌کند که هزینه رونق اقتصاد ملی را از بودجه - یعنی از تورم و در نتیجه از جیب وابستگان - بپردازد .

پس نه آقای برژنف و نه آقای کارتر ، هیچکدام آن مردان قدرتمندی نیستند که گمان می‌رود وجودشان برای ملاقاتهای مهم در سطح سران ضروری است . استدلالهای آن دو نشان از تلاش بی‌حد و بی‌اعتقادی کامل آنها دارد . و نشان از وجود اختلاف میان قدرتهای متفاوتی که بر تصمیم‌گیری آنها تاثیر می‌گذارند . در آمریکا ، نیروهای فشار ماهیتی تقریباً نهادی دارند و قادرند از امکاناتی که کنگره و مطبوعات در اختیارشان قرار داده است ، بهره بگیرند اما در شوروی اوضاع ضمهتر است . آمریکا امتیاز مجتمع های نظامی صنعتی را در اختیار ندارد . چیزی که مورد اعتراض آیزنهاور هم بود ، اما بار اغلب فلج کننده دیوانسالاری و فن سالاری در مسکو سبکتر از واشینگتن نیست .

تناقضهای اجتنابناپذیر

در هر صورت ؟ دو امپراطوری در چنگال تناقضهای گرفتارند که در واقع ملازم سیاست های است که باوجود حفظ ظاهر ایدئولوژیکی ، بیش از پیش ایدئولوژی را فدای مصالح حکومتی می‌کنند . جیمی کارتر ، این قهرمان عرصه دمکراسی آزادی خواهانه ؟ برای وادار کردن همبستان آمریکای لاتینی یا خاورمیانه‌ای خود به رعایت موازین دمکراسی چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه شاخه‌ای را که رویش نشسته است ، به دست خود قطع کند . او خیلی تلاش کرد که شوروی را به راه رعایت کمی بیشتر موازین حقوق بشر بکشانند . اما کسی ابراز نگرانی او را از تجاوز به حقوق بشر در چین نشنیده است .

تنفر کارتر از تبعیض نژادی با این واقعیت منافات پیدا می‌کند که آفریقای جنوبی تقریباً نیمی از طلای جهان را تولید می‌کند ، دارای ذخائر عظیم پلاتین کرم و اورانیوم است ، و کنترل جاده‌ای را که دوسوم مواد اولیه موردنیاز جهان غرب از آن می‌گذرد ، در دست دارد . بعد از ایران ، ماجرای نیکاراگوئه نا استواری اساسی سیاست او را آشکار می‌سازد . نیکاراگوئه

مشکلهایی دارد. سفر باب به ورشو بیش از هر خطابه دیگری نشان داد که مردم لهستان به چیزی جز مارکسیسم - لنینیسم ایمان بسته‌اند. چکواکی پیوندهای خود را با سنت‌های اعتقادی خود تحکیم می‌کند و در جمهوری دمکراتیک آلمان شرقی مردم هر شب با شوقی پرستش‌گرانه برنامه‌های تلویزیونی آلمان فدرال را تماشا می‌کنند و عقده حقیقت اقتصادی گریبانشان را می‌گیرند. مسئله انرژی در تمام کشورهای بلوک شرق نیز کم کم مطرح می‌شود و افزایش قسطنطینی به همراه دارد که شدت آن در کشورهای آزادی چون فرانسه چه شورشی‌هاست را که در پی نداشت. وحات اوضاع اقتصادی آنجان آشکار است که شرح آن را از زبان رهبرانی که تاچندی قبل نطق‌های پیروزمندانه‌شان گوش را کر می‌کرد نیز شنیده می‌شود.

اداره امپراطوریهای دستخوش بحران هرگز آسان نبوده است. اما در دوران ما احراز این مشاغل آخرین خواست هر داوطلب کار است. برای مسلط شدن بر اوضاع پیچیده‌ای که علاوه بر مشکلات سابق، بار گرفتاریهای مربوط به مثلا سلیبسات، انرژی هسته‌ای و سایر مسائل روز را نیز به دوش می‌کشد، ابرمردانی لازم است. در واقع باید زیربناها و امکانات کنترل قدرت در دوران به قول برژنفسکی «عصر فنون الکترونیک» مورد تعدیل نظر قرار بگیرد. در عرایصورت اصلا تمجب‌آور نخواهد بود اگر به رغم فراوانی امکانات و تشکیلات اطلاعاتی و رواج تحقیقات و بررسیها آتقدر آینده‌نگری حکومتها محدود باقی مانده باشد.

همین فکر تنش‌زدانی که اینقدر دو ابرقدرت از آن دم می‌زنند، در واقع چیزی نیست جز اعتراف آنها به ناتوانی مشترکتان در فراتر رفتن از آنچه که شکل متدن‌تر جنگ سرد به‌شمار می‌رود. این در واقع نوعی احتیاط‌کاری است که حتی معلوم نیست مبارزه‌های آتی جهانی آن را به‌خطر نیندازد.

از اینکه شوروی در حال حاضر علاقت به ارائه چهره‌ای صلح‌دوست از خود است؟ شکر نیست. اعطای ویزاهایی که به گروههای نامزد مهاجرت به اسرائیل داده می‌شود؟ اخراج ناراضیان و تدارک بهبود روابط با چین - امری آنچنان نامنتظره که هنوز خاطره «ننیه» چین را از دخالت در امور ویتنام از یادها نبرده است. همه نشانه‌هایی از این علاقه است. تلاشهای سالت به نتایجی نوجه کنده رفتار دو ابرقدرت و نمایانگر نیاز کرملین به کمکهای مالی و فسی جهان سرمایه‌داری برای بهره‌برداری از ماسخ داخلی و ارضاء مردم شوروی است. اما چه کسی چه در واشنگتن و چه در مسکو حاضر است از این جد فرار رود؟



و نیمه دیگر آن را به گورستان تبدیل کرده بود. در حال حاضر دو عدد «ویتنام» روی دست مسکو باقی مانده است: یکی انیوی، که چریکهایش به رغم حضور سربازان کومانی و بمبارانهای وسیع هواپیماها و توپخانه شوروی کماکان ابریزه و اوگان را در اختیار دارند؟ دیگری افغانستان که شورشی قبایل مسلمان آن چنان اعدای یافته است که مسکو برای حفظ رژیم نورمحمد نره‌کی چاره‌ای جز اعزام چندپسین گردان از ارتش سرخ به این کشور نخواهد داشت. البته شوروی آشکارا از دست زدن به چنین اقدامی خودداری می‌کند، زیرا از واکنش جهان اسلام بیمناک است. امام خمینی نیز شوروی را از چنین اقدامی برحذر داشته است. شوروی حتی با نزدیکترین وابستگانش نیز

سرزمین کوچکی است که توسط سلسله‌ای از خودکامگان خونخوار متکی به قدرتهای آمریکای شمالی اداره می‌شد. کاخ سفید واشنگتن صدبار امکان آن را داشت که آخرین سوموزها را به جای خود بنشاند. اما برای اینکه کارتر پارسا و شریف به دیکتاتور نیکاراگوئه توصیه کند که از قدرت کنار بکشد، لازم شد که هزاران نفر کشته بشوند و دامنه شورشیهای نیکاراگوئه به پایتخت این کشور هم بگردد.

دستهای شوروی هم چندان پاک نیست. هنوز از دورانی که مارشال ایدی‌امین اسلحه و تشویق‌های مسکو را دریافت می‌کرد چندان نگذشته است و «آراده‌شدن» کامبوج به دست ویتنام نیز لحظه‌هایی صورت گرفت که رژیم پول‌پوت نیمی از کامبوج‌های به اصطلاح دمکراتیک را به «گولاک»

دو قدرت

کدامیک از این دو قدرت حاضر است نه به سابقه تبلیحاتی، که خطری جدی برای بشریت به شمار می آید پایان دهد، بلکه لاف از شدت روند آن بکاهد؟ کدامیک از آنها به فکر یافتن راهحلی بلندمدت برای اساسی ترینه مسئله زمان ما، یعنی مسئله تأمین نیازهای کره زمین به انرژی و مواد اولیه است؟ کدامیک به مسئله کم اهمیت تر، اما بسیار مهم روابط میان کشور های توسعه یافته و توسعه نیافته می اندیشد؟ چه کسی در صدد یافتن وسائل جلوگیری از تجزیه اروپاست و آرزوی بدین روزی را در دل دارد که دیگر سربازان اروپای غربی و شوروی را در کنار دیوار برلن رویارو نبیند؟

نمی توان تا ابد نیاز به یک استراتژی بلند مدت را نادیده گرفت. عدم تحرك محافظه کاری و دفاع منفی بی شك شكست به همراه خواهد داشت. صاحبان طلای سیاه و سرانجام امکان تحمیل کردن قانون خود را خواهند یافت. آنها نیز احتمالا به علت فقدان بینشی منطقی نسبت به آینده تا به حال این امکان را به دست نیاورده اند. اروپا و که به تازگی پارلمانی منتخب نیز در اختیار گرفته، از تمام امکانات لازم برای بلند کردن صدای خود برخوردار است اما در اینکه از این امکانات استفاده ای هم بکند، شك است. در واقع در میان این موج ناتوانی عمومی ظاهر آنها دو قدرت می دانند چه می خواهند و چه می کنند: چین و یاپ.

برای درك رهبران یكن كافی است سه آموزه ها و عملکرد استالین رجوع شود. رهبران یكن دنباله روهای می قید و شرط استالین اند. آنها هم مثل او می خواهند سه جهان سرمایه داری «برند و از آن پشی بگیرند». آنها در تعلق داشتن شوروی به این جهان سرمایه داری شكی ندارند چرا که شوروی را از دوران خروج جف به بعد از آن جناحی «سوسیال امپریالیست» میدانند. سابقه با جهان سرمایه داری هدف اصلی سیاست «چهار برنامه امروزی کردن» چین است. رهبران چین نیز مثل استالین ایمان دارند که امپریالیسم قبل از وارد شدن کشورشان به جرگه قدرتهای بررگ صنعتی و نظامی، با آنها وارد جنگ خواهد شد. و بالاخره آنها هم مثل استالین امکان دست به دست کردن و بهره مند شدن از تناقضهای موجود در جهان امپریالیستها را از دست نمیدهند. البته آنها برنده بازی نیستند چون امکانات مالی آنها محقر است و طرقت وام گیری شان محدود. مگر نه اینکه آمریکائیان نیز بعد از زایشها خیلی زود از در ساع سسزی که نگشایا توپسک عزیز شان نشان داده بود سرخوردند و فهمیدند که او بیشتر قصد بهره مند شدن از خدمات آنها را دارد تا خدمت کردن به آنها.

باقی می ماند دار و دستگاه الهی یاپ که از سی سال پیش در صدد حل مشکلات و یافتن آخر و عاقبتی خوش برای جهان است. اینکه يك ورزشکار رهبری کلیسای متعلق به پیران قوم را به عهده بگیرد، بسیار مناسبت. در حال حاضر هیچکس در جهان نمی تواند امیدوار باشد که جمعیتی به تعداد کسانی که در مکزیک ولستان از یاپ استقبال کردند به گرد خود جمع کند. چه کسی تردید دارد که عیسی مسیح «ابرستاره» وجود یاپ «ابرستاره» را به جهانیان اعطا کرده است؟ در کویر عقیدتی و اخلاقی که جهان را فرا گرفته است، یاپ ناتوانی قدرتمندان را با قدرت خارق العاده خود جبران می کند. استفاده از این قدرت برای یاپ آسان نخواهد بود. مخصوصا که وی طی سفر به کشور زادگاهش نشان داد که می توان در هیبت همزمشکس

قابلیت هایی از خود نشان داد هیچ چهره حیرانگتر از آن نخواهد بود که گوش شود به نحوی از انحاء رؤیای قدرت «قدوسی ماب» مدعی فرمانروائی بر «امپراطوری» زنده شود. در حالی که مهمترین کمبود انسانها برای فائق آمدن بر مشکلات جاودانی شان احترام متقابل و آگاهی به همبستگی عمیق و جهانی آنهاست. چه کسی بهتر از ژان بلدوم خواهد توانست مردمان صاحب قدرت را به وسعت وظایفشان آشنا کند؟ اسلاف او در این راه تلاشهای کرده اند، اما در واقع در حلاء دست و پا زده اند، اما یاپ ژان بلدوم در مدتی کوتاه حرفش را به گوشها فرو کرد. او به راز کلام پی برده است. کارتر و برژنف بم اتمی دارند، اما قدرت کلام ندارند. و مگر نه اینست که آخر الامر و در آخرین تجربه و تحلیل کلام است که به حساب می آید؟

گروه تورهای ایران

تور مراکز مداروپا	۱۲ روز	رم - پاریس - لندن	۹۵۷۰ تومان
تور اروپای طلایی	۱۷ روز	بارسلون - پاریس - لندن - هامبورگ	۱۰۵۰۰ تومان
تور جواهرات اروپا	۲۱ روز	رم - بارسلون - پاریس - لندن	۱۰۸۶۰ تومان
تور چهار ستاره	۲۹ روز	رم - بارسلون - پاریس - لندن	۱۲۵۳۰ تومان
تور دور اروپا	۲۵ روز	وین - هامبورگ - لندن - آمستردام	۱۳۴۹۰ تومان
		پاریس - بارسلون - رم	
تور اسکاندیناویا	۲۱ روز	هامبورگ - کپنهاگ - استکهلم - اسلو	۱۲۷۳۰ تومان
		لیک نیس - ایتالیا - هیم - برلین - لندن	
تور ویژه	۱۲ روز	رم	۶۹۱۰ تومان

با ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال بیمه مسافرو ۱۲۰/۰۰۰ ریال بیمه آتانیه در مقابل حوادث و اخذ ویزای ورود به کشورهای مختلف.

آژانس مسافرتی بلموند

عضو گروه تورهای ایران

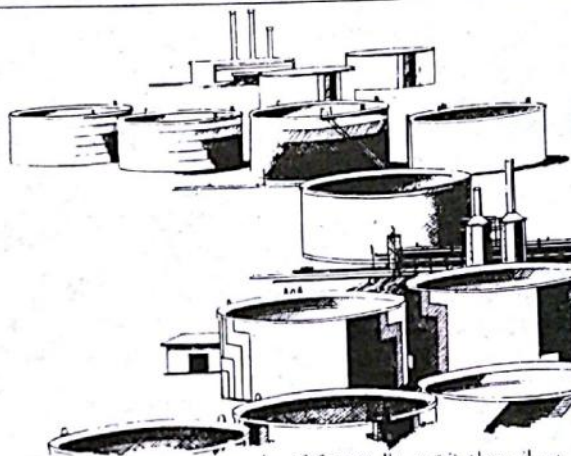
کلیه خدمات مسافرتی داخلی و خارجی را همراه با تورهای جانبی و متنوع گروه تورهای ایران در اختیار شما قرار میدهد.

خیابان ولیا، چهارراه ناصر زلی ۸-۸۹۲۲۷۵

در حاشیه کنفرانس اوپک در ژنو

بحران انرژی در جهان بالا می گیرد

آمریکا: ما نباید بیش از این ریش خود را به قیچی شیوخ عرب بسپاریم.



پس از بحران نفت در سال ۱۹۷۳ که کشور های جهان بخصوص غرب را به طور محسوس دچار کمبود نفت کرده بود، امسال نیز کمبود نفت جهان را در آستانه بحرانی دیگر قرار داده است. به طور کلی کمبود نفت در جهان بدان علت است که روز به روز بر تعداد ماشین آلات و وسائط نقلیه موتوری که نیاز به سوخت دارند افزوده می شود و حال آنکه میزان تولید نفت جهان نمی تواند خود را با این آهنگ سریع هم گام کند. به علت کمبود عرضه و ازدیاد تقاضا خواهان خواه بحران موجود می آید.

گرچه عربستان سعودی در نظر دارد پس از پایان جلسه اوپک که روز سه شنبه این هفته در ژنو تشکیل می شود میزان تولید نفت خود را روزی یک میلیون بشکه افزایش دهد ولی این افزایش هم نمی تواند گرمای بحران انرژی در جهان باشد.

نیاز به سوخت بیشتر و کمبود آن سبب بالا رفتن قیمت این ماده حیاتی می شود و به دنبال آن نرخ تورم در کشورهای صنعتی بالا می رود. کشورهای غیر صنعتی که نیاز به تکنولوژی غرب دارند و ماشین ها و قطعات یدکی از کشور

های صنعتی خریداری می کنند، نیز محصور به تحمل نوعی تورم وارداتی از غرب می شوند. طرف سه ماه گذشته بین ۱۵ تا ۲۰ درصد بر قیمت قطعات یدکی که کشور ما از غرب می خرد افزوده شده و همین امر در تورم کشور بی تاثیر نبوده است.

در این میان کشورهای بدون نفت جهان سوم بیشتر از سایر کشورها در اثر تورم جهانی آسیب پذیر می شوند.

این کشورها به علت فقر و تورم جهانی نمی توانند قادر باشند که کالاهای صنعتی را از غرب خریداری کنند و در نتیجه ممکن است تا چند سال دیگر جهان دچار رکود اقتصادی شود. تنها راه نجات جهان از این بحران صرفه جویی در انرژی و تعیین جانشینی برای نفت خواهد بود و این حقیقت را غرب خوب می داند. از چندی قبل طرح صرفه جویی در آمریکا و چند کشور اروپایی به مرحله اجرا درآمده است. سرعت در شهرها و راههای خارج از شهر محدود شده است و در بعضی از کشورها طرح جیره بندی بنزین اجرا می شود.

اولین واکنش در برابر اجرای اینگونه طرحها در آمریکا بوجود آمد. کامیون داران به علت بالا بودن قیمت نفت گاز و محدودیت در سرعت دست به اعتصاب زدند. از تحویل سرین به پمپها خودداری کردند، و از حمل گوشت، سبزی و میوه به بازار سر باز زدند. دولت آمریکا می گوشت بهر نحوی شده به این مساله پایان دهد.

جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا یک طرح ضربتی برای از بین بردن بحران انرژی به پارلمان پیشنهاد کرده است. براساس طرح کارتر از انرژی خورشیدی، باد و آب استفاده بیشتری خواهد شد.

کارتر معتقد است که انرژی خورشیدی را خداوند برایمان در اختیار انسانها قرار داده است و تا سال ۲۰۰۰ بش از ۲۰ درصد از انرژی مصرفی آمریکا باید از انرژی خورشیدی تأمین شود در غیر این صورت بحران ادامه خواهد یافت. از سوی دیگر ۷ سانور آمریکائی لایحه ای تنظیم و تقدیم پارلمان آمریکا کرده اند که اگر تصویب و اجرا شود مقدار زیادی از مشکلات انرژی حداقل در آمریکا حل خواهد شد.

این لایحه به دولت اختیار می دهد تا شرکت های خصوصی را در ساختن تاسیسات و مجموعه های بهره برداری از سنگ های نفتزا، گمار حاصله از ذغال و دیگر فعالیتهای مربوط به سوخت های مصنوعی در سطح تولید تجارتی یاری دهد. یک سانور جمهوری خواه مدافع لایحه گفت این لایحه براساس طرح نلسون راکنکلسر معاون ریاست جمهوری پیشین آمریکا که برای اولین بار در سال ۱۹۷۵ پیشنهاد شد، تهیه شده است.

سانور آمریکائی گفت این طرح ضربتی تا سال ۱۹۹۰ روزانه ۵ میلیون بشکه نفت عرضه خواهد کرد. پیش بینی می شود که این طرح با استقبال هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات روبرو شود.

وی گفت تا کی چشم ما باید به نفت خاورمیانه دوخته شود.

او که برای تصویب این طرح یای می فشارد گفت این تنها راهی است که ما می توانیم ریش خود را از قیچی شیوخ عرب نجات دهیم.

بهر حال از چندی قبل چشم کشورهای جهان به ژنو دوخته شده است، جایی که روز سه شنبه این هفته کنفرانس اوپک شد، تا در باره قیمت جدید نفت تصمیم گیرد.

وزیر نفت امارات متحده عربی و رئیس کنونی اوپک گفته است که وی درخواست ۲۰ دلار برای هر بشکه نفت خواهد کرد.

ح. شبر

حمید اشرف : اسطوره معاصر

قهرمانی که رکورد عمر چریکی را در ایران شکست

حمید اشرف نیز از کسانی بود که سواي توانائيهاي ثوريك كه گروه بر ارتقاي آن تاكيد ميكرد، قابليت هاي جسماني موثري را نيز دارا بود. شايد ندانيد كه او چندين بار توانست از چنگال ساواك و پليس بگريزد. هنگامی كه چهره رهبران سازمان بر صفحات روزنامه ها نقش بست، نام او در کنار، نام قهرماناني چون پويان، احمدزاده و صفاري آشتياني قرار داشت، ساواك براي دستگيري آنان تحريك انگيزه هاي سودجويانه مردم را آغاز كرد و انتظار داشت كه اعداد چندصنتر مي توانست، جان برك نهادگان مردم دوست را از ادامه راهي را كه بازگشتي نداشت، منصرف سازد. سالهاي ۵۰-۵۱، از روزگاري بود كه گليوته مبارزه مسلحانه، هنوز غنچه اي بود كه در معرض خطر شكستن قرار داشت، زندگي ويا مرگ حتي يك تن از اعضاي سازمان در ادامه حيات سازمان و مبارزه مسلحانه تاثير بزرداشت، قرار تاريخي حميد اشرف در سال ۵۱ به همراه احمد زيرم، گريختن از دام هاي متعددي كه ساواك براي او تمبيه مي كرد، فراهاي متعددي كه بعد از هر دستگيري يك رفيق فدائي و كشت قرا راهي مربوط صورت مي گرفت، روز بروز تجربيات، انقلابي او را افزايش داده و بر نقش موثر وي در سازمان، مي افزود. گفته هاي يكي از كساني كه شاهد اتفاقي يكي از فراهاي حميد اشرف بود براي شما نقل مي كنيم: ساعت حدود ۳ نصف شب بود كه صدای پا شنيديم برخاستيم و از پنجره بيرون رانگاه كرديم، چيزي نديديم، از آنجا كه صداها زياد تر شده بود، از پارتان بيرون آمدم و مي خواستيم كه از در ساختمان بيرون برويم من و برادرم بوديم در همين هنگام صدای بلنگو به گوش رسيد كه از ساكنين خانه اي مي خواست خود را تسليم كند، در پي اين دستور صدای تيراندازي بگوش رسيد. چند لحظه بعد سايه هاي را بر شيشه در ساختمانديديم، برادرم به گمان اينكه از مبارزين هستند كه گريخته اند خواست كه در را باز كند اما ما چند حركت كه از جانب آنها سر زد، به او گفت كه اينها مامور پليس هستند و در را باز كن، بقيه در صفحه	قلب را شايد تر آن كه به هفت شمير عشق در خون نشيند و سملوله را بياست تر آن كه زيباترين نامها را بگويد در اين روز چه اتفاقي افتاد ؟ اين روز كشتار بيرحمانه سر سخت ترين رزمندگان مسلح خلق كه عهد خوين خود را با سازمان چريكهاي فدائي خلق ايران بيمت كرده بودند، صورت گرفت، شاخص ترين نام درميان اين شهدي بخون خفته، فدائي شهيد خلق حميد اشرف بود. ياراني كه با او بيمت شهادت در راه خلق را بهجا آوردند فدائيان خلق، محمد حسين حق نواز، محمد مهدي فوقاني، يونس قانع - خشك بيجاري، غلامرضا لايق مهرباني، فاطمه حسيني، طاهره خرم، غلامعلي خراطپور، علي اكبر وزيري، محمد يثربي بودند كه هريك از ايانان مي توانستند حميد اشرف ديگري باشند. اطلاعات مادر باره هيچيك از اين شهدا به اندازه اطلاعات ما از رهبر شهيد سازمان چريكهاي فدائي خلق نيست لذا ما او را برمي گرزييم و هر آنچه را كه لازم است به شما مي گوئيم. حميد اشرف از باقي ماندگان طراحان مبارزه مسلحانه يعني گروه جزني بود. بعد از دستگيري رهبران و بسياري از اعضاي گروه او و چندين ديگر از رفقا ي همفكرش با اختيار كردن نوعي زندگي مخفي، در صدد اجرائي استرازي گروه برآمدند، مرحله مقدماني روند تشكيل گروه هاي مسلح تشكيل دهند سازمان چريكهاي فدائي خلق ايران با حمايت افتخار آفرين سياهكل به پايان رسيد و اين سازمان با مسئوليتهاي سنگين تاريخي كه تعهدات ايدئولوژيك برگردن او نهاده بود مقاومت در مقابل ضربات پليس و مبارزه هر چه بيشتتر و بي امان را نصب العين خود ساخت، يكي از كساني كه توانائيهاي مبارزاتي او نقش موثري در رويارويي موفقيت آميز سازمان با حملات پليس و ساواك داشت حميد اشرف بود تقريباً اكثر اعضاي گروه جزني، ورزشكاران بنامي بودند عويسر سمدی، مشعوف كلايتري، چوپانزاده، ...	در آواز خوين مرگ و ميش ديگر گونه مردی آتاك كه خاك را سز ميخواست و عشق را شايد زيباترين زنان كه ايش به نظر هديني نه چنان كم بها بود كه خاك و سنگ را بشايد سخن از مردی است كه درخت جانش را در اختيار پيچك مردم دوستي نهاد و تا آنجا سنگيني اين بار شريف را تحمل كرد كه قامت مردانه اش ياراي ايستادن داشت. آنگاه كه رگبار آتشين ضد مردم چون داسي بر ساقه پر بار و جوانش نشست. خانه خم كرد و تمهد عظيم خويش را به نشانه هاي ديگري سپرد كه مي دانست لياقت به انجام رساندن آن را دارند، او سر فرود آورد و آسفالت سرد خيابان را با بن خوين خويش گرم ساخت. او سر فرود آورد در حاليكه نمي خواست. در روز ۸ تير ۱۳۵۵ كوچه پس كوچه هاي مهرآباد جنوبي و مردم شريف آن حادثه اي را شاهد بودند كه حرامزاده سيا يعني ساواك ده سال بود كه انتظار آن را مي كشيد. دام گسري هاي بسيار ماهرانه كه از ايانان تجربيات دشمن سوگند خورده همه خلقها و رنجبران جهان يعني آمريكا و سگ هاي زنجيري اش بهره مي برد: بسيج و وسيع نيروهاي امنيتي كار كشته كه كار آئي خود از قلع و قمع آزاد خواهان و ديعة گرفته بودند، بوج وسيع تبليغاتي، كه مزدوران خود فروخته دستگاه دولتي عليه اين عنصر شريف و همه ياران فدائي او برانگيخته بودند، مدت ده سال از شكار او و سازمان انقلابيش، درمانده بودند. او و ديگر انقلابيون هم رزمش مي دانستند كه تر قندهاي دشمن جيت و مي توانستند از دام هاي بندگيل اين سگ هاي هار گريخته از باغ وحش سيا و ساواك و سلطه پهلوي بگريزند، اما اين روز يعني ۸ تير ماه ۱۳۵۵ ساواك شكار چندين ساله را در دام شاهانه گير انداخت و پيكر شريف او و ديگر هم رزمان انقلابيش را نثار تاريخ كرد. چه مردی ! چه مردی كه مي گفت
---	--	--

آنها از نزدیکی امام و نیروهای مرفقی می هراسند

ماموریت هایی را تعقیب می کنند که لازم انجام دادن آن ماموریت ها جلوگیری از هر نوع تقاضای بین نیروهای ترقیخواه و رهبری انقلاب است. پس اخبار را دیگرگونه جلوه می دهند، حوادثی را که خود، در اصل باعث پدید آمدن آن شده اند، به نیروهای چپ نسبت می دهند. و خلاصه رهبری انقلاب را مدام نسبت به این گروه ها بدبین و بدبین تر می کنند. تا هر نوع احتمالی برای رساندن اطلاعات واقعی و بی دروغ از وقایع و رویداد های ایران را به رهبری انقلاب از بین ببرند و چون این کانال های ارتباطی که می تواند هم ارتباط مستقیم گروه های مرفقی با رهبری باشد و هم مطبوعات آزاد که نظر این گروه ها را منعکس کند - بسته شدند - آنها تنها خواهند ماند و رهبری. از آن پس امام، مملکت را و دنیا را از چشم آنان خواهند دید و برآن اساس تصمیم خواهند گرفت و جامعه بیداست به کدام سمت کشیده می شود. و بیداست که چه کسانی در آن جامعه رهبری واقعی خواهند داشت؟

در همین جا به یاد می آوریم که چراگاه بیانات امام در حمله به گروه های مخالف تندتر از آن چیزی است که همه انتظار دارند، یکباره می گویند مخالفت با قانون اساسی و رفتارندوم، مخالفت با امام زمان است. همه گیج میشوند، مگر چه شده است که حمله یی به این تندی را باعث آمده است. در این مواقع باید مطمئن بود، آن اطرافیان که گفتیم کار خود را کرده اند و اوضاع را چنان خطرناک و اسلام را چنان در خطر جلوه داده اند؟ که چنین واکنشی را موجب شده است.

آنها - یعنی آتش افروزان - خوب می دانند، هر حمله ی تند و غیر لازمی لزومی برای رهبری و فرادولت، واکنشی درصاف دوستداران آزادی پدید می آورد، آنان همین واکنش ها را لازم دارند تا دوباره براساس آن دشمنی ها

را دامن بزنند.

مرگ آنان - ماموران و مرتجعان روزی فرا می رسد که نیروهای ترقیخواه - اعم از چپ، و میانه رو از آنجا که با امام در یک قصد بزرگ، یعنی ضدیت با امیرالایسم همرایند با رهبر انقلاب جبهه یی ضد امیرالیسی تشکیل دهند و موجبی برای خرابکاریها و نفاق افکنی ها و چپ کشی ها و حرکت های ضد آزادی باقی نگذارند! و این همان اتفاقی است که در این زمان زمان حساس بایست رخ می داد. آنگاه همه با هم بسوی ساختن و سازندگی می رقصیم. جهاد سازندگی وقتی که سراسر کشور را فرا می گرفت دیگر نه تحریکات بیگانگان به جانی می رسید؛ نه دشمنان خارجی ما لزومی در آن می دید، دیگر همه ی دلتشغولی اصلی این روزهاست؟ پدیدار نمی شد. چرا که شکافی نبود تا امیرالایسم و سر سپردگان رژیم سابق به خیال بهره برداری از آن بپشتند. آنوقت شور انقلابی در دلها باقی می ماند. شکبیانی انقلابی بود. و مرحله دوم انقلاب که سازندگی است؟ با همان شور مرحله نخست طی می شد.

و ما اینهمه را داده ایم، چون به زعم پاره یی از تندروهای مذهبی - که در اینجا با ماموران سیاست های بیگانه که داخل حکومت انقلابی شده اند، همرایند - نباید با چپ ها دست داد! همه اینها را داده ایم، به قیمت آن که کسی جرات نکند، بگوید خلعتی چنین است و چنان نیست، قطب زاده کج می رود. فروهر دستجات آنچنانی دارد، و... آیا می ارزد؟ فرو نشانند شور انقلابی؟ از صدا انداختن مخالفان، یک دست و یک شکل کردن جامعه، فراری دادن مفرها، حالی کردن مملکت از خلاقیت و آفرینش و نوچوئسی، ساختن تصویر یک خودکامه از رهبر انقلاب در چشم جهانیان؟ کشادن مملکت به سوی جنگ نیروها که در حقیقت جنگ داخلی است؟ و... همه اینها به قیمت راسی نگاه داشتن یک قشر

و یک طبقه؟

هشدار اصلی اینست. که خطایی حیران باید پذیر دارد صورت می گیرد که صدمه آنرا بیش از همه «اسلام» می خورد، «قرآن» می خورد و «مسلمانی» می خورد. - یعنی همانها که رهبر انقلاب برآن تاکید دارند - اسلام که در اینجا به آزمونی سخت فراخوانده شده است که پس از ۱۴۰۰ سال ممکن مشهود. در اینجا با خطاهای این و آن تندرو قدرتمند، تهدید می شود. شکست این تجربه که اینک «اسلام» را در قلب آن قرار داده ایم. شکست اسلام خواهد بود. بایست آنها که می کوشند تا با تحسین لومین های جامعه، بسج چماق بدست ها، مخالفان را رام کنند و خلاصه افراد را به زور به محد بکشاند، آیا می دانند که با «اسلام» چه می کنند، چگونه تصویر اسلام را در ذهن ها و در افکار مردم جهان تاریک می کنند. این چه خیانتی است؟

مردم ایران، حتی آنها که مفرات وقواعد و دستورات دین را مو به مو اجرا نمی کردند، تصویری دلشین، عادل، بخشنده و مهربان از مسلمانی داشتند که موالعی مظهر آن بود. اینک حزب اللهی ها با خشونت و منت و لگد و چماق دارند لحظه به لحظه این تصاویر را خدشه دار می کنند.

آخرین مهلت هاست برای آن که فرادولت و رهبری انقلاب دریابند که در نزدیکی شان، کسانی مانع نزدیک شدن نیروها بهم می شوند، و این خواست امیرالایسم است. کسانی دارند مملکت را بسوی چپ کشی می کشاند. و این ماموریت آنهاست. کسانی دارند شور انقلابی را در مردم فرو می شانند و به آن وحدت که براساس اعتقاد یکپارچه ملب به رهبری بود، خدشه وارد می کنند؟ امروز و فرداست که بر در و دیوار شارهای تازه و ندیده بسیم.

جمعه چون کوچه های

هالا ... من با شایم .. های ... می پرسم
کسی اینجاست ؟

کسی اینجا پیام آورد ؟
و موی جز پیام آوردن در آنجا هیچ
کسی نبود . آن هزاران نفر هیچ کس نبودند ،
فقط تماشاچی بودند که از خود بی خود ، این
پیام آوران را می نگریستند و در دل می خواندند
من اینجا از نوازش نیز چون آزار ترسانم
ز سیلی زن ز سیلی خور
وزین تصویر بردیوار ترسانم
در این تصویر

عصر با سوط بیرجم خاشایرا
زند دیوانه وار اما نه پردریا
به گردهای من به رگهای فردهای من
به زندهای تو به مردهای من

و در مقابل این نجوای درونی : فریادهای
حزب فقط حزب الله همچنان از سوی پیام آوران
طنین انداز بود و عکسها بردیوار : و شعارهای
بخت یاره می شد و مشت های مسلح شده با پنجه
های آهنین بر شکم و صورت دخترکان و پسران
فرو می آمد و آنان را چون شمع دردم فرو
می ریخت و این چهره دریده زهرا خانم بود که
به نمایندگی از طرف حزب الله ها ، در خیل
طرفدارانش عملیات را رهبری می کرد .

حرکات و رنگها و تصاویر
وارونه منعکس می گشت
و برفراز سر دلچکان پست
و چهره وقیح فواحش

يك هاله مقدس نورانی

هائند چتر مشتعلی می سوخت .

و کسی نمی دانست که این پیام آوران ،
همان خلیفه الله فی الارضها هستند ولی فرشتگان
که از ملکوت نظاره می کردند خوب می دانستند
چرا که زمانی خودگفته بودند و همدار دادند که
... انحل لها من بفسدتها و بسفك الدماء...
خدایا آبا می خواهی کسی را بعنوان خلیفه
بگماری که فساد کند در زمین و خونها بریزند ؟
و باشد نا خدا از عرش کبریائی خویش بگرد
خلیفه خویش را که چگونه سر بطغیان برداشته
و با دمیدن آتش بوسیله آتش افروزان خورش
می کند تا رهبری تازه ای را بجای او بر عرش
بشاند ... شاید او را دیگر در عرش کاری
نست ، دامنه انقلاب وسیعتر از آن است که
او با معجزات خویش اسباب آنرا فراهم کرده
بود و طغیان انقلاب نه تنها فراتر از مرزهای
خاکی بلکه سر به عرش می ساید .

بروید ، شهرها را آب باشید : چراغانی
کتب حش بگیرید زیرا که در ادامه راه انقلاب ،
خداوند قادر متعال را نیز مقرر شده است که
در کنجی سکنی گردند چرا که اگر حزب ،
حزب الله است ولی رهبر دیگر او نیست ، فقط
دیگری است .

عروج در پیش است و مقدمات آن نیز
فراهم شده است . چه کسی می تواند در مقابل این
سل عیب و بنیان کن و فریادهای خلیفه الله
فی الارضها ناب توان داشته باشد . که اکنون

دیگر خواستار تغییرات بنیانی در نظام آفرینش
و هستی و رهبری این نظام هستند ، چه کسی را
برای برابری است ، این از ایمان راسخ آنان
سرچشمه می گیرد .

آخر شما که قادر به درک آن نیستید ، اگر
حزب ، حزب الله است ولی رهبر که دیگر الله
نست اینها مال قبل از انقلاب بود اکنون
رهبری فقط دیگری است ، بعد از این رهبر چه کسی ؟
باز هم او . و باز هم او بعد از اوئی نیست ،
ولی جمعیت در درون خویش می خواند .

کدام قله ، کدام اوج
مگر تهاهی این راههای پیچا پیچ
در آن دهان سردمکنده به نقطه تلاقی
و پایان نمی رسند .

به من چه دادید ای واژه های ساده فریب
اگر گلی به گیسوی خود می زدم
از این تقلب ، از این تاج کاغذین
که برفراز سرم بو گرفته است
فریبنده تر نبود ؟

و پیام آوران جمعه فاتحانه صحنه نبرد را
ترك می گویند .

و جمعیت بتدریج پراکنده می شود . و
خورشید چهره از شرم می پوشاند .

؛ اکنون
جمعه ساکت
جمعه هتروك
جمعه چون کوچه های کهنه ، غم انگیز .

حمید اشرف:

بهر حال از بحر اطاق و پشت بام منزل به مشاهده
کوچه های اطراف پرداختم . تقریباً همه پشت بامها
در اشغال مامورین مسلح پلیس و ساواک بود ،
هر کوچه ای سگر محکمی از انومبیلها و عناصر
مسلح ساواک و پلیس شده بود آنچنان محاصره ای
انجام گرفته بود که حتی مورچه نیز بدون اجازه
مامور مستقر در محل نمی توانست از سوراخهای
موجود خوابان بگذرد . چندین تیربار در گوشه و
کار کوچه ها و پشت بامها نصب کرده بودند ساکنان
خانه از اجابت دستور پلیس خودداری کرده به
تیراندازی پرداختند . یکی از کسانی که در این خانه
حضور داشت حمید اشرف بود ، هیچکس انتظار
نداشت که کسی بتواند از این معرکه بگریزد
بعد از پایان کار خود پلیس و عده ای از افراد

محل اعلام داشتند که شکار اصلی گریخت ، بعد
کاشف بعمل آمد که شکار اصلی حمید اشرف بود .
باری ، وجود حمید اشرف روز بروز بر
وخت ساواک و پلیس می افزود و به همین نسبت
نیز امکانات خویش را برای دستیابی به او و دیگر
یارانش بیشتر و کارآمدتر مساخت ضربات
کمرشکن اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵ سازمان
را در مقابل تهاجم آتی پلیس ضعیف کرده بود .
مرکزیت سازمان تصمیم گرفت که طی جلسه ای
اثرات ویرانگر ضربات را خنثی کند لذا در
۸ تیرماه ۱۳۵۵ چندتن از اعضای رهبری سازمان
در خانه ای واقع در مهرآباد جنوبی گرد آمدند
عادل اراکانه پلیس تمام حرکات آنان را زیر
نظر دارد . بعد از محاصره کامل خانه ، پلیس از

آنان خواست که خود را تسلیم کند ، اما آن
نبرد را پذیرفتند و شهادت در نبرد نابرابر را
به جان خرید . ۱۰ نفر از فدائیان خلق در پیشگاه
مردم قربانی شدند تاریخ حکم سرفرازی آنان را
صادر کرده است و هیچ شائبه از پیش دبسه
شده ای یارای آن ندارد که برچهره ملکوتی آنان
نشیند .

و شیر آهنکوه مردمی ازین گونه عاشق
میدان خونین سرنوشت
به پاشنه آشیل
درنوشت

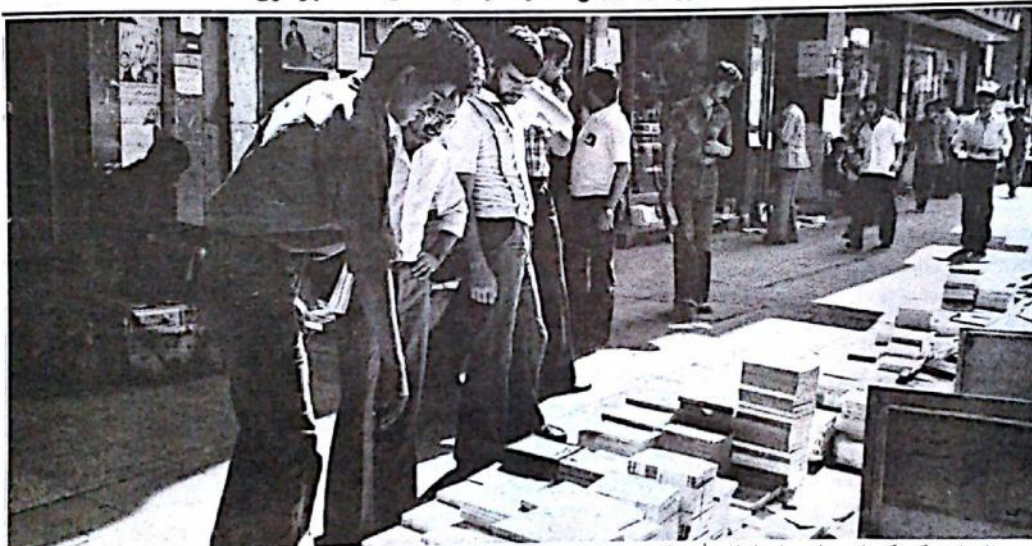
می گویند آخرین جمله شهید و رهبر بزرگ
این بود : کاش مسعود زنده بود و این مسعود
همان مسعود احمدزاده است

هر يك از آنها هصبت‌ها
ديده است و بسياري دانشگاه ديده‌اند.

دنيای بزرگ کتابفروشان کوچک

فرشيده ابائري

اتحاديه کتابفروشان خياباني خواستار کوتاه شدن دست شهرداري است



اينها را هم تماشا مي‌کنيم. از زن جواني هم مي‌پرسم. مي‌گويد: خوب ۲ پياده‌روها جايش کم شده است ولي مگر نمي‌بينيد که چقدر بيکار وجود دارد. بالاخره بايد کاري بکنند و چه کاري بهتر از کتابفروشي. همه دارند رد ميشوند و اشکالي هم پيش نمي‌آيد...

در واقع اشکالي هم وجود ندارد، وقتي با حميد ميرمحمد کتابفروش ۳۵ ساله صحبت مي‌کنيم مي‌گويد: بايد خرج زن و ۵ بچه‌ام را دربياورم. قبلا کفاش بودم چند نوع کار بلد هستم. حالا بيکار شده‌ام خيال نکنيد که مساله فشنكي خيابانها و يا مزاحمت براي غايرين مطرح است. شهرداري بايد يك‌جايي بسازد. چه جائي بهتر از روبروي دانشگاه. اگر نوريت خارجي هم اينجا بيايد، حتي اگر ما آدم‌هاي کج و کوله‌اي هم باشيم كيف مي‌کند. چون ما داريم کتاب مي‌فروشيم. کمي پائين‌تر از دانشگاه تهران با جوان دستفروشي صحبت مي‌کنم. طاهر

و آن پير به فروش ميرسد. آزادي کتاب، آزادي نشر، آزادي مطبوعات. ليکن اين آزادي که در کف پياده‌روها پخش شده چون ديگر جلوه‌هاي آزادي همواره در معرض پايمال شدن است. آدم‌هاي که آرام آرام در خيابان انقلاب قدم مي‌زنند، گرچه پياده‌روهاي انقلاب باريک شده است و به سختي مي‌توان در آن راه خود را پيدا کرد، شکايتي ندارند. با احتياط و شكيبايي قدم برمي‌دارند که مي‌دانا گوشه‌اي از اين آزادي را زير پا نگذاشته، مشتاقانه از ايسن دستفروشي به آن دستفروشي مي‌روند، تشنه خواندنيهاي بيشتري هستند و با علاقه به چهره دستفروشان نگاه مي‌کنند. در نگاهشان تحديق و همدردی درهم آميخته است.

جلوي مرد ميان سالي را مي‌گيرم و مي‌پرسم: آقا اين دستفروشها مزاحم رفت و آمد شماينستند؟ يا خنده مي‌گويد: ابتدا خيلي هم عالي است، چون سرماي گرم مي‌شود، همينطور که رديمشويم

جالب است که يکي از دستاوردهاي انقلاب سرازير شدن خيل بيکاران به خيابانها بود. علاوه بر کارگراني که روزانه به صف بيکاران مي‌پيويندند، بسياري از فارغ‌التحصيلان و کارمندان نيز بر ارتش ذخيره کار اضافه شدند. و آنچه در مورد اين آخريها جالب است اينکه بيکاري و در نتيجه گرسنگي، تنها عامل بود که مي‌توانست ارزش‌هاي کهن را فرو ريزد. اگر آنسوي قضيه را فراموش کنيم که چرخه‌هاي حيات مملکت از حرکت ايستاده‌اند و اين دستها و مفرها بلااستفاده مانده‌اند، شايد اين سوي قضيه که همان فروپاشي نظام ارزش‌هاي خرده بورژوازي مرفه است تکان دهنده و نقطه شروعي باشد که در مورد سودمدي انقلاب خيالياني را آغاز کنيم.

برکف پياده‌روهاي روبروي دانشگاه جلوسه‌هايي از آزادي بروي زمين گسترده شده است، بروي ديوارها نصب گرديده و در دست اين جوان

لیسانس مرتبی دارد میگوید: ۲۷ سال دارم. مهندس صنایع هستم و با کمک خانم که مهندس برق است اینجا را میگردانیم. ۳ سال است که فارغالتحصیل شده‌ایم. ۲۰ سال سربازی بوده‌ام و یک‌سالم بیکار.

به کتابهای نگاه می‌اندازم و می‌پرسم بخاطر تبلیغ ایدئولوژیست نیست که کتاب می‌فروشی؟ با خنده می‌گوید: ایدئولوژیست آنقدر تأثیر دارد که بجای هندوانه و همبرگر کتاب می‌فروشم. یک‌سال است که من و خانم بیکار هستیم ۷ یک‌بچه هم داریم بالاخره یک‌جسوری شکم را سیر کنیم.

پیش‌بوی تشکیل اتحادیه

ساعت ۴ بعدازظهر است و گروهی از کتابفروشان برای تصویب اساسنامه و تشکیل اتحادیه صنفی کتابفروشان کنار خیابان به پارک دانتجو می‌روند. پشت تئاتر شهر در حدود سی‌نفر روی زمین می‌نشینند و یک نفر شروع به خواندن اساسنامه می‌کند. این اولین قدم در راه تشکیل یک اتحادیه نیرومند است. ضرورت تشکیل این اتحادیه از هنگام حمله شهرداری به کتابفروشان و جمع کردن ده‌ها احساس شده است.

درمورد محل اتحادیه بحث درمی‌گیرد. پسرک لاغراندازی دست بلند می‌کند و اجازه صحبت می‌خواهد. می‌گوید ما که پول نداریم حای را اجاره کنیم. شهرداری هم که به ما جا نمی‌دهد. پس بهتر است یک ده‌گانه کتابفروشی را دفتر اتحادیه کنیم که همه بدانند و به آن رجوع کنند.

واقعیت هم همین است. دستگاه‌های عریض و طویل اداری و ساختمانهای چند طبقه مخصوص دیوانسالاران دولتی است. از پسر جوان درباره کارش می‌پرسم. می‌گوید: اسم من حسن است. سیزده سال دارم. دوسال است دارم کتاب می‌فروشم. قبلاً پرورشگاه بودم. مدرسه نمی‌روم. می‌خواهم مترقه امتحان بدهم. از ساعت ۷ صبح تا ۹ شب کتاب می‌فروشم. روزی ۵۰ تومان درآمد دارم. در دوران طاعون کتابهایی بود که باید می‌فروختم. در آن سالها کتاب مثل یک‌چراغی بود که در سراسر شب یا سراسر سال خاموش بود. من فکر می‌کردم اگر کمک از دست من برمی‌آید انجام دهم. برای همین هم خیلی سختی کشیدیم. می‌آمدند به چهار هزار تومان کتاب را می‌بردند و ما هم مجبور می‌شدیم در برویم.

نازهم می‌خواهد حرف بزند که صدایش می‌کشد. ناید پرود و رای بدهد تا اساسنامه تصویب شود. اتحادیه کتابفروشان کنار خیابان آخرین مرحله شکل‌گیری خود را سپری می‌کند.

می‌خواهند نماینده انتخاب کنند یک نفر می‌گوید کسانی که زن و بچه دارند پیگیرتر هستند. کسانی که ۱۰ الی ۱۲ سال شغلشان این بوده است. کسانی که می‌توانند با شهرداری بجنگند دستان را بالا کنند.

پنج نفر انتخاب می‌شوند:

ترابی، ساردویی، مقدس، اصلاحی، اسکوتی. همه رای مثبت می‌دهند.

اعظم اسکوتی تنها دختر کتابفروش عضو اتحادیه است. به او می‌گویم که قصد تهیه گزارش از وضع آنها را دارم. خوشحال می‌شود و مشتاقانه می‌گوید: پس بیا باچند نفر آشنایت کم. از آنها بنویس، آنها که زن و بچه دارند. همه آنها از من واجب‌ترند. اول از آنها بنویس.

ابتدا پهلوی پیرمردی روی دیوار دخترک با شور و هیجان می‌گوید:

آقای ستاریان بیا ایشان خبرنگارند هرچه می‌خواهی بگو!

اسم رحمان ستاریان است. ۵۷ سال دارم. ۷ فرزند و ۱۴ نوه دارم. این مغازه‌ای که جلوی رویان است ۳۸ سال پیش مال من بود. آتوقتها چلوکبابی داشتم. بهر حال اوضاع برگشت و من و پسر شروع به کتابفروشی کردیم. چندین بار پسر را بردند ساواک. جمعی کتابهایمان را هم گرفتند. حالا دوباره داریم کتاب می‌فروشیم. شهرداری فعلاً سراغم نیامده. من ۴۰ سال است که در این محل هستم و از اینجا نکان نمی‌خورم.

اعظم مرد جوانی را نشان می‌دهد که یک دست دارد و می‌گوید با او هم حرف بزن.

علی التاسی می‌گوید سه‌چهار ماه است کتاب می‌فروشم. قبلاً جلوی سینما گلدیس سیگار می‌فروختم. پیش از آن هم کارمند وزارت‌دارایی بودم. افتادم دستم شکست. بیمه نبودیم. در دوره طاغوت هم شکایت کردم ترتیب اثر ندادند. بعد از انقلاب هم معینطور. اگر شهرداری بخواد سلطان را جمع کند شاید بتوانم قانع‌شان کنم. زن و چهار بچه دارم.

می‌خواهم با خود اعظم حرف بزنم ولسی مجال نمی‌دهد. می‌گوید: هنوز خیلی‌ها مانده‌اند؛ خیلی‌ها حرف دارند. اول از آنها بنویسید. اگر هم نمی‌نویسید لااقل به حرفهایشان گوش کنید. بیایید یک مصلحت خوب نشانان بدهم. فریدون سویری ۱۷ سال دارد. آتا، غریبتی را می‌فروشد. کلاس سَوَم نظری است و می‌گوید

ما این‌کار هم خرج خود را درمی‌آوریم و هم ایدئولوژیست را تبلیغ می‌کنیم. فریدون از تشکیل اتحادیه بسیار خوشحال است. می‌گوید: اگر اتحادیه منحرف نشود و در مورد کارهای صنفی مسایل ایدئولوژیک رایش نکند خیلی خوب

است. می‌گوید چند روز پیش آمدند کتاب توپ مرواری را جمع کردند. ما در مقابل رژیم سابق عقب‌نشینی نکردیم. در برابر شهرداری هم عقب نمی‌نشینیم.

اعظم اصرار دارد که همه حرفها نوشته شود. می‌گوید: فارغالتحصیلان دانشگاه را ببینید. لسان فیزیک، مهندس صنایع، لسان اقتصاد؟ لسان حقوق؟ مهندس برق؟

مختاری لسان اقتصاد از مدرسه عالی قزوین است. به وزارت کار مراجعه کرده اسمش را یادداشت کرده‌اند. فعلاً کار ندارد. نامزد دارد و بخاطر بی‌پولی نمی‌تواند ازدواج کند. می‌گوید اتحادیه از صف ما دفاع خواهد کرد. اگر یک جمع نتواند در اتحادیه جمع کند شکست می‌خورد وظایف اتحادیه در اساسنامه نوشته شده است. شمار ما ایست: کتاب اوزان برای همه... هدف ما این است. کتابی که ما ۳۰ تومان می‌فروشیم کتابفروشی‌ها ۳۵ تا ۴۰ تومان می‌فروشند. حداقل تخفیف ما ۱۵٪ است.

برلن اعظم لحد رستای نقش می‌بندد. اعظم عیسی را بالا می‌زند و می‌گوید:

ما کارگران فصلی هستیم. شهرداری و وزارت‌کار هر دو در مقابل ما مسئول هستند. رستای و پاشیز نمی‌شود کنار خیابان کتاب فروخت... شهرداری باید به ما جا بدهد و وزارت‌کار هم باید برایمان کار ایجاد کند. اتحادیه باید از طرف شهرداری به رسمیت شناخته شود. از طریق اتحادیه می‌توانیم وزارت‌کار را تحت فشار بگذاریم تا برایمان کار ایجاد کند. شورای ناشران حمایت خود را از ما اعلام کرده است. از همه همین انتظار را داریم. به پسر جوانی اشاره می‌کند و می‌گوید این همکار من رامی‌بشود. شهرداری ده‌ها او را هم گرفته است. حالا ناره اگر ده‌ها را هم پس بدهند کجا بگذارند. اتحادیه باید از همه اینها دفاع کند. همه کارگر و پسا فارغالتحصیلان بیکار هستند. ما وقتی که برایمان کار ایجاد نکرده‌اند باید از آنها حمایت کند.

از او راجع به خودش می‌پرسم. می‌گوید: در مقابل این همه درد. درد من خیلی کوچک است من درس می‌خوانم و باید خرج خودم و برادرم را درس‌آموزم به اتحادیه خیلی امدوارم. عیسی را دوباره بالا می‌زند.

از او تشکر می‌کنم.

شلوار گشاد و مردانه‌ای با دارد و پیراهن رنگ و رو رفته‌ای به تن... آنها دختر نماینده اتحادیه صنفی کتابفروشان کنار خیابان منت محکمی برده‌اند کسانی است که در ناره صمدی بودن حسن زن و عدم ساوی حقوق ایشان با مردان به افکار برادری منتهی‌اند.



لالہ رفیعہ - تھران

نو ؟ اما و و ولی ؟ می آورند . نوچه هستی ؟
دست را دراز کن و به یاری ما بیا . آزادی تو
کجائی ؟ تو چه افسونی هستی ، نوچه معجزای
داری تو در کجا پنهان شدهای ؟ از چه کسی خود را
پنهان کردهای ؟ حرفی بزنی ، اشارهای کن نا
امیدم از دست نرود . تا بدانم که تو هستی که نو
وجود داری . آزادی اشارهای کن ، حرکتی
و کن . حرفی نزن . مرا از ناامیدی بیرون بیاور .
من به امید تو زنده ام .

ماها پیش بود که مردم با فریادهای کوبنده، تان، با منتهای گریه، در میان زنجیر اسارت را پاره کردند، و طوق بردگی را از خود جدا ساختند. آنها خواهان آزادی بودند. میخواستند که بگویند، که بشنوند، که فکر کنند. که آزاد باشند. اما ...

آزادی این نیست که انسانها را در مسیر رودخانه‌ای قرار داده، بگویند باین جریان جلو بروید. آزادی این نیست که اگر کسی درخلاف جهت رودخانه بهحرکت درآید؛ او را ازهمه حقوق محروم کنند. آزادی این نیست که بگویند فقط همین راه را داری و همین مسیر را جلو برو. باجریان رودخانه جلو برو. اگر کند شد، کندشو. اگر تند شد، تندشو.

آزادی حق تفسیر جهت دادن در رودخانه
است.

- آزادی آن است که در لحظه لحظه زندگی
آن را حق کنیم. بدون این که احتیاجی به این
باشد تا کسی خاطرنشان کند که به ما آزادی
داریم. ما آزادیم.

آزادی آن نیست که تلقین شده آنرا باور
کنیم. آزادی آن نیست که همه حرفها به يك نقطه
ختم شود.

همه فکرها درمکشی گنجاندن شود. ارمالا،
از پایین ، از چپ ۳ از راست محدود باشد.
ممکن فکری باید نایود شود.

تهران مصور - این نامه که یک دختر خانم هفده ساله نوشته است ، فصلیتر از این بوده و بسیار خواندنی و زیبا . درینجا که به علت تنگی صفحات امکان چاپ همه آن نیست .

در شماره ۴۰ مجله تهران‌صور در قسمت نامه‌ها شخصی بنام «ثات سروسانی» از روی عدم آگاهی درباره فرمانان کرد مطالب بی‌وردی را نسبت به قاضی محمد فهیمان بزرگ ملی ما ثبت داده بودند که آنرا فقط فقط به حساب ناآگاهی ایشان می‌گذاریم، گرچه همین ناآگاهی هستند که در بعضی شرایط به اختلاف‌ها دامن می‌زنند و باعث تحریکاتی می‌شوند، زیرا همانطور که می‌دانید کردها برای این مرد بزرگ احترام خاصی یافتند. او به حق رهبر و پیشوا آزادیخواه کردستان بود. سالیان پیش در جواب سؤال یک روزنامه‌نویس که پرسید نظران در مورد کردکشی غیر ایرانی چیست؟ گفت من کردم غیر ایرانی نمی‌شام. کرد در هر جای عالم که باشد ایرانی است. کرد همیشه ایرانی بوده و همیشه ایرانی خواهد بود، این قسمتی از سخنان او است سخنانی که حاکی از حسن وطن‌دوستی او است، این سخنان هنوز به در گردن تنید دارد. بعضی‌ها با گونه نظری و تنگ‌نمایی مازاد خلق کرد را تحریف‌بلانه می‌دانند و فرمانان ملی کردستان را تحریف‌طلب. این‌عده باید بدانند که نمی‌توانند بدین‌وسیله مازادان خلق کرد را در نظر مردم صمیمی جلوه‌گر کنند و به اختلاف دامن برند و باید بدانند که خلق کرد رنده است و بی‌روز.

مرجان - س - تھران

ار پری ده ، دوازدهاله بریدم نو مایین
عجله کجا مړوی ؟ ناامم گیت : بهجک :
بریدم : برای چه بهجک مړوی ؟
گفت : برای این که آزادی نیامم . من سړای
آزادی بهجک مړوم !
گفت : نو م دای آزادی چت که بهخاطرش
بهجک مړوی ؟
کمی فکر کرد و درحالیکه مردد بود گیت
آزادی ... من نیامم .

دشتر را گرفت و گفت من هم نمی‌دانم. اما
ما به محکم می‌رویم تا آزادی را باسیم.
شاید روزی دانسیم که آزادی چیست ؟
هرآستان آزادی چیست ؟ آزادی چیست که
اسمه حرفه با برگرد آن می‌جست ؟ آزادی ، نو
کهای ، توجه هستی ، توجه هستی که همه برای

که به‌زبانی دیگر غیر از زبان فارسی بود و سلا جملات درهم‌ریخته و لغات قلمبه‌سلمبه می‌خواست که به‌مصرف به اصطلاح خودش به‌نیم‌درصدی‌ها و گاهی که برخلاف جهت فکری ملت قدم بر می‌دارند بفهماند که « زیاد نگران نباشید که ما هستیم و به‌موقع تفرقه می‌اندازیم ». واقعا که زهی خیال باطل !

محمدحسن آرامش - تهران

« چندی پیش آقای قطب‌زاده برای خودشان در تلویزیونشان مصاحبه‌ای ترتیب دادند و منج محکمی به‌خیال خودشان گویدند و کارهای خود را ابتکاری و شاهکار پنداشتند و برایشان حتی این خیال پیش آمده بود که در آینده از عثمان قدردانی خواهد شد، ولابد روی دست هم بلندشان خواهند کرد. ولی می‌خواستم به‌آقای قطب‌زاده بگویم تا این دستگاه که شما تصرف کرده‌اید آتش رسانه‌های گمانی است، نه رسانه خصوصی. این دستگاه خرجش از جیب من امثال من تأمین می‌شود، نه از آن‌دوهر اروپانصد تومان دریایی خودتان از سازمان.

آقا جان این هنر نیست که هزینه سازمان را با چنین اوضاع لاکت‌بار برنامه‌ها به‌حداقل رسانیده‌اید. شما که در طی ماههای گذشته حتی یک تاتار، یک فیلم، یک مسابقه یک‌برنامه‌سرگرم کننده در جهت خواست مردم تهیه و تولید کرده‌اید هنر نیست که هزینه‌ها را به‌حداقل رسانده‌اید. اگر چنین است که هر کسی بایکدهم این هزینه برنامه را می‌چرخاند، آنقدر برنامه حیوانات و وحوش پخش کرده‌اید که روزها بچه‌ها درکوی و برزن صدای انواع وحوش را در می‌آورند. اگر منتظر شما این است که برنامه کم باشد و مردم در خانوانه به‌صحت و گفتگویشان بپردازند، پس لاف‌های آن چند ساعت برنامه کاذبی را درس و حسابی بکش کنید.

نامه سرگشاده به وزیر کشاورزی

محترما اینجانب کامران قبادی (تباری ؟) که انجار سایدگی عده‌ای از هوستان خویش را دارم و عضو کانون فارغ‌التحصیلان کرمانشاه سر می‌باشم به‌اطلاع آن‌وزیر کارداران و لایق می‌رسانم :
در حال حاضر نزدیک به دوهزار نفر فارغ‌التحصیل

دیپلم به‌بالا در سطح شهرستان کرمانشاه وجود دارد که همگی آنان عضو جامعه می‌باشند و همانطور که جنابعالی اطلاع و افاق دارید، یکی از علل نفوذ دوباره امپریالیسم در جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک و رها شده از قید و بند استبداد، افزون‌بودن شمار بیکاران در سطح مملکت می‌باشد. لذا به‌خاطر اینکه این کانون بتواند قدمی مثبت در راه پیشبرد انقلاب اسلامی کشور عزیزمان برداشته باشد در ضمن به‌دولت مردمی نیز کمک کرده و بسیاری را هر چند سبک از دوش برداریم، پیشنهادی جهت ایجاد بازار کار و پیشرفت کشاورزی این آب‌خاک که در دوره طاغوت از بین رفته است، ارائه می‌دهیم، امید است که با دوراندیشی و اثبات روح انقلابی آن‌وزیر محترم مواجه گردیم.

به‌اطلاع می‌رساند که در ایران زمینهای نابرساری وجود دارد که کشاورزان به‌علت داشتن امکانات کافی از آنها استفاده نمی‌کنند و در ادارات محترم کشاورزی نیز وسایل ماشینی جهت پیشبرد امور کشاورزی بلااستفاده مانده‌اند، از آن‌وزیر بایمان و انقلابی تقاضا داریم دستور فرمایند که زمینهای بایر و مناطق بلااستفاده و وسایل کشاورزی و سایر احتیاجات بذریایش را به‌طور امانت در اختیار این جامعه گذارند تا شاید بتوانیم در بهبود وضع کشاورزی و بالابردن سطح محصولات کشاورزی و پیشبرد انقلاب اسلامی ایران در این بجهت بیکاری قدمی مؤثر برداشته باشیم. امید است که این پیشنهاد ما در نظر آن وزیر عالیقدر و انقلابی مشکل‌گشا باشد و بتوانیم خدمتی به‌افراد این مملکت کرده باشیم.

رونوشت به‌مجله وزین تهران‌مصور جهت درج در ستون مربوطه طبق قانون مطبوعات.

نماینده انجمن جامعه فارغ‌التحصیلان کرمانشاه

شکوفه راوند - تهران

جای خنوقانی است که باز در کشورمان اشخاصی وجود دارند که هیچگاه تاریکی‌ها جلوی روشنی دیدشان و فکرشان را نمی‌گیرد و همیشه و همیشه به‌حقان و کلام حق و آزادی تکیه می‌کنند. درودها نثار چنین اشخاصی چون آقایان کریم سنجابی - حسن نریه - دکتر متین دفتری - مهندس مقدم مرانه‌ای و ... و یا

مرومها و سازمان‌ها و کانون‌های آزادیخواهی که به‌مگردن انقلاب ما حق دارند و ولی تاکنون کنار گذاشته شده‌اند: باری، شاید بتوان گفت عمده این اعمال را به‌مگردن آقای نخست‌وزیر محذات. ابتدا آقای بازگمان برای ما اهمیت نخست‌وزیری را در کشوری که انقلاب کرده است تا آزاد شود داشتند و اکنون می‌دانیم که حرف زدن و گفتن تنها وقت تلف کردن است و باید عمل کرد. می‌گویم کمیته‌ها چنان و چنین می‌کنند، می‌گویم در اداری و تلویزیون اختناق و سانسور وجود دارد و می‌گویم ... خوب رفع کنیم و در صدد آن برآئیم و این کارهای ملل آزادی را از بین قطع کنیم و تنها با حرف زدن کاری نمی‌توان انجام داد. اگر آقای بازگمان نخست‌وزیر آن قاطعیت لازم را ندارند، استعفاء بدهند. هم جان خود و هم ملت را خلاص کنند تا آقایان روحانی و اطرافیان مجهول‌الیه‌وی شورای انقلاب غیر انقلابی (زیرا به‌طور مخفی و پنهانی و غیر-دموکراسی تشکیل شده است) و کمیته‌های صاحب اختیار تمام با خیال راحت کارشان را بکنند و ملت هم از دست این خیمه‌شب‌بازی مسخره‌راحت شود. نخست‌وزیری که تمامی طبقات و نیروهای انقلابی و روشنفکران و آزادمندان روی آن صحنه گذاشته‌اند چرا باید اعمال فاشیستی گروهی خاص را با سکوت برگزار کند؟ و از قدیم هم گفته‌اند سکوت علامت رضاست!

آقای شاهرخی (شاهرگی ؟) - یوتا آمریکا

در نامه بلندبالائی پراز غلط املائی که گویا نشان از شتابزدگی ایشان و یا ساهلای اقامت در بیرون از ایران دارد، تصور کرده‌اند که ما در ایران تهدید کننده و عامل فتنار و فحاشی و دهن‌دریدگی کم دارد. بنا بر این از ناف آمریکا خنجر کشیده‌اند و پرونده ساخته‌اند.

چکیده این فتنه‌نامه مفصل خطاب به آقای شاملو و آقای بهنود، انتقاد از رهبری انقلاب و دفاع از یزدی و قطب‌زاده است.

برادر نگران نباشید، ما شبیه شما کم نداریم. اینجا هستند کسانی که هم تهدیدشان موثرتر است (چون عوامل و وسایل و ابزار قتاله دارند)، هم سواد فارسی‌شان بیشتر از همه‌اوضاع و احوال ایران واردترند.



سنگ و صخره

جلال سرفراز

تئاتر دادگاه انقلاب با شرکت تهرانی و آرش

توضیح و پوزش :

« یادداشتهای بدون تاریخ » تیتری شد بر نوشته‌های هفته پیش من ، بجای « یادداشتهای کوچه انقلاب » .
« تهران‌مصور » در انتخاب تیتیر جدید مرتکب نوعی اشتباه لپی شد ، چرا که « یادداشتهای بدون تاریخ » از مدت‌ها پیش در ید قلم « جواد مجابی » بوده - و هنوز هست . از ایشان پوزش می‌خواهم و « سنگ و صخره » را عنوانی براین نوشته‌های گاه و بیگاه می‌گزینم .

خانها ، آقایان ! لطفا راه را برای فالانژیستها باز کنید !

این شمار را - اگر چشم بصیرت داشته باشید - برسر در تئاتر این هفته دادگاه انقلاب می‌خوانید .

فالانژیستها این نمایش را با به‌مصلح‌ملی و میهنی از طریق تلویزیون ویژه به‌شما تحمیل کرده‌اند ، چرا که دوران سازندگی است ، و این تئاتر صددرصد انقلابی می‌خواهد نقش سازنده و پراهمیت خود را در جهت جداسازی نیروها دقتاً ایفا کند . لطفاً تلویزیونها را خاموش نکنید !

خط اصلی نمایش پرونده‌سازی است ؛ و به لجن کشیدن سازمانهای انقلابی که از قضا جاسوس بوده‌اند و ما نمی‌توانستیم ، البته این پرونده‌سازی تنها به‌این تئاتر دنباله‌دار محدود نمی‌شود . پرونده‌سازان ملی و میهنی در هر گوشه و کناری رد جاسوسان و خائسان را دنبال می‌کنند .

نگذریم ...
برده باز می‌شود . بازیگر اصلی - که از این‌پس منم نامیده می‌شود با وقار یا انقلابی

فرد اعلا به صحنه می‌آید . پاسداران با احترام به پشت میکروفون هدایتش می‌کنند . ظاهراً قسراً است که نفس جاسوس را بشعانی را بازی کند . الهه گاهی زیر نیم‌گناه است . (تاکید از خبرنگار اخراجی کیهان)
خواننده تهران‌مصور : این را هر خبره‌یی می‌فهمد !

همسرایان صدای مانکوه متن را اجرا می‌کنند با درملین آن هر چه بیشتر صداقت صحنه‌گردانان پنهان اطمینان کنید .

صحنه : دادگاه . وسیع انقلاب . یک‌سو سائوگران خاموش گوش‌ناگوش نشسته‌اند و پاسداران و عکاسان و خبرنگاران با تفنگ و دوربین و ضبط‌صوت‌های متعدد داهیا به‌کار خود مشغولند . سوی دیگر سایه‌هایی که به‌چشم نمی‌آیند ، تنها صدائشان را می‌شنویم .

جلال‌زاده‌هاش می‌نشین !
(این جمله خارج از متن است . لطفاً آن را حذف کنید)

رئیس دادگاه : لطفاً خود را معرفی کنید !
(روی کلمه لطفاً تاکید می‌شود ؛ چرا که دادگاه عدل اسلامی دموکراسی را به‌معنای کامل رعایت می‌کند ؛ ما منم احساس بیگناهی نکنم)
« منم : بهمن نادری‌پور معروف به « تهرانی » بارجو و شکنجه‌گر سابق ساواک و بازبر امروز تئاتر انقلاب .

یکی از همسرایان : تکبیر !
حاضران ، اعم از قاضی و منم و سایرین سه‌بار تکبیر می‌گویند .

چشم هر چه کنونیستی کور ! هرگز بر کنونیست‌ها که خدا را قبول ندارند !
(این جمله هم خارج از متن است)

منم (بازیگری که ظاهراً نقش منم را بازی می‌کند و درحقیقت آمده است که محکوم

کند) : همه تعالی !
بصره - ناکید داخل پراوت از خبرنگار اخراجی کیهان است . قابل‌توجه آقای مهدیان ناجر شریف آهن و صاحب‌امتیاز و مدیر فعلی موسسه نشر اکادپ سابق ، و روزنامه مردمسی امروز ، که محمولانش را هزارتا هزارتا یکجا می‌خرند تا تیراژ چهل‌درصد تنزل نکند .

رئیس دادگاه : لطفاً از خالین بگوئید !
ما می‌توانید آنها را رسوا کنید !

منم از خیانت‌های حزب توده می‌گوید در رابطه با ساواک و نقش هزارچهره‌ی بنام « غاسلی شهرباری » .

احسن ! احسن ! صحیح است !
اگر درست‌دقت کنید این‌صدا را حتماً شنوید . ظاهراً نه در صحنه تئاتر دادگاه ، در تمام کوچه

بکوچه‌های امثال . این صدای رسای فالانژیست‌هاست . خانها ، آقایان ! این صدای

ارنجاع است که لحظه لحظه بیشتر اوج می‌گیرد . البته بجه‌های دستامی را فراموش نکنید که امثال غاسلی شهرباری را خوب می‌شناسند

و نمونه‌های بارزترش را در هر سازمان و گروه و دسته‌یی می‌شمارند . آتش‌سازان معرکه‌رامی گویم

طالانچی‌های یزید و شیورجی‌های حسن !
فالانژیست‌ها : باین توصیحات زیادی وقت دادگاه‌رو بگیر ! آه لازم شد خودمسون

نو زندون گفته ازت می‌پرسم .
رئیس دادگاه : لطفاً ادامه بدهد . قضایا

را هر چه بیشتر بشکافید و تفسیر کنید بهتر است . منم دادگاه : برای ثبت در تاریخ آماده‌ام !
منم از « ازدواج‌های ناکشیک » می‌گوید .

دوربین روی چهره منم روم می‌شود که دارد لب را گاز می‌گیرد یا به‌تسخیر می‌جهد - سنگی دارد به‌شرایط روحی - کارگردان تلویزیون کات ! پایان درشت روی چهره منم است که

توی دلتان آب می‌شود . — آخ جون ! تیر اول فردارو پیدا کردیم . تهرانسی ، دونه ، چریکهای فدائسی جاسوس شوروی بودند . با حروف ده نازک ، و هشتاد و چهار ساه چطوره ؟ — نلافی تیر اطلاعاتهم درصاف ، نا اونا باشن و باما خبر نزن . يك كودك دبستانی : راستی بابا ، چرا تئاتر محاکمه هویدا و نصیری و کله‌گندهای دیگه‌رو نشون ندادن ؟ اونا مخالف اصول سازندگی بودن ؟ — البته پسر جان ! این نمایش تا پایان انقلاب تیمی تا زمانی که فالانزیستها کاملاً از سازمانهای مترقی خلاص نشده‌اند و بی‌آنکه خود بدانند و بخواهند خیال آمریکا را راحت تکرار کنند ، ادامه دارد . ببخشید ! این تیر روزنامه اطلاعات را هم به این نمایش ملی و میهنی اضافه کنید : حزب توده توسط ساواک رهبری می‌شد ! تصهره جدی : بریده باد دست و زبان آن‌که درستی اعدامهای دادگاههای انقلاب را انکار شود !	که تیرباران کنیم . بیخودی اصرار نکن ! منهم (باگریه) : لطفاً بفرمائید که چرا اینقدر تعیش قائل می‌شوید ؟ من و مرحوم سرگرد بحیایی چه فرقی با مقصدین دیگر فی‌الارض داشتیم و داریم که هر ده دوازده‌نایان را در کمتر از یک ساعت محاکمه و تیرباران می‌کردید ؟ نکند تغاری زیر این نیم‌کاه باشد ؟ رییس دادگاه (مانهید) : مثلاً اینکه فراموش کرده‌اید که جاسوسکار بی‌رحم ساواکید ؟ لطفاً اعترافات قلبی را ادامه بدهید ! دانستید از جاسوسان شوروی حرف می‌زدید . (روبه هشتی) این حرفها خارج بود ، حذف کنید ! منهم (درحالی‌که آه‌آه می‌گردد) : بله ! داشتیم می‌گفتم که همین وطن‌فروشان نامسلمانند که می‌خواهند ایران را از جنگ امپریالیسم بیرون بیاورند و به دامن کمونیستها بیندازند . اینجا عوامل وابسته‌اند ، نه انقلابی . ملت نجیب ایران ! بدانید و آگاه باشید که این شهیدان بخون‌خانه نقش در انقلاب ما نداشته‌اند و ندارند ! فالانزیستها : آه جرات‌دارن سرنصوب قانون اساسی چیکتون دریاد . بازیگر حسته است . قدری آب می‌نوشد ، قدری سکوت می‌کند ، قدری فریاد می‌زند ، قدری محکوم می‌کند ، و دورین تلویزیون ویژه واکنشهای منطقی نشان می‌دهد . فالانزیستها هورا می‌کنند و تیر هواپسی تلیک می‌کنند . کارگردان اصلی — که بیگانه خود را مهرقی نخواهد کرد اما از وحشت پنهانش معلوم است که امریکایی نیست — بازیگر را آزاد می‌گذارد تا حرجه طبیعی نقش خود را بازی کند . — بازیگر به هر قیمتی که شده با سستی در صحنه رندگی کند (مرنوئل بونسکو) آکهی بکیران و سردبیران کنونی کیهان فد	نعمیات مذهبی‌ش‌رو نشون بده . بازیگر (بخشید منهم) : اینجا جاسوسان بیگانه‌اند . من خودم با همین چشمهای حقیقت‌بینم دیدم که در یک‌خانه تیمی مقدار زیادی دلار باقی مذاشتند . باور کنید که اینجا با فذافی و جرج حسن در رابطه‌اند ، از فیدل کاسترو و برژنف دسور می‌گیرند . چشم ندارند که آقایم کارتر را ببینند ، و مگر نه چه نیازی به کشف اسرار نیروی هوایی آمریکا دارند . ببخشید ! نیروی هوایی ایران . من از شدت وطن‌پرستی دچار اشتباه لبی می‌شوم . فالانزیستها : راست می‌گه دیگه . این چریکا خائن ، جاسوس ، و مگر نه چرا با جوشون باری می‌گردن ؟ آه منظور شون انقلاب بود که ما خودمون انقلاب می‌کردیم ، و مگر نه واه‌چی همدیگه‌رو می‌کشتن و می‌داشتن گردن این طفل معصوم ؟ منشی دادگاه : ز هر طرف که خود کشته شود اسلام است . (برای ضبط در تاریخ) رئیس دادگاه روبه فالانزیستها که بافتگیهای بر دور تلویزیون حلقه زده‌اند : — ساکت برادرها ! داریم به جاهای خوب خوش می‌رسیم . منهم : آوه آقای رییس دادگاه ! من جانی‌تکارم ، بی‌رحمت تیربارانم کنید ! من دچار عذاب وجدانم که چرا این حقایق را چند سال پیش با اجازه شاهنشاه به سمع ملت نرساندم . البته هم‌رزم « پرویزخان تائبی » قسمتی از این حقایق را فاش کرد . بگذریم که به اسم خودش نمود شد وسرما مستخفین بی‌کلاه ماند . — عیبی نداره نه ! مایه‌رو هرفت از آب بگیری می‌خوریم . رییس دادگاه : خانم ساکت ! (روبه منهم) ناایمل از فاش شدن اسرار خائنین غیر ممکن است

بقیه چپ‌ها ده سال

خواهد کرد. به پاکستان و بنگلادش نگاه کنیم حساب بستن می‌آید.

— در فرهنگ ما از آل‌احمد تا شریعتی تلاش برای نوسازی مذهب‌اسلام و تطبیق آن با شرایط کنونی وجود داشته است اما اکنون ما در مرفقی‌ترین چهره‌های اسلام نیز دیکتاتوری را می‌بینیم...

فکر نمی‌کنید که نقطه شروع این حرکت از آغاز اشتباه بوده است، یعنی تلاش برای بازسازی يك ناکجی‌آباد در گذشته‌ای مجهول و نه ساختن يك آرمان براساس مبارزات و در آینده‌ای قابل تحقق؟

— نه... از نظر تئوری این کار شدنی است، هر چند آنها شکست خوردند. فکر مرحوم آل‌احمد و شریعتی این بود که اگر قرار است ملت ما استقلال همدانیه یعنی استقلال فرهنگی اقتصادی و سیاسی داشته باشد، باید از خود چیزی بسازد. هویت ایرانی داشته باشد و آنها گذشته فرهنگی ما را دستمایه بازسازی هویت ما قرار دادند. البته آل‌احمد نویسنده‌ای عصبی بود. گاه منحرف می‌شد، تا جایی که از شیخ فضل‌الله نوری هم دفاع کرد و می‌دانید که شیخ نوری کسی بود که قبرستان مسلمانان را به روسها فروخت، اما شریعتی فلسفی‌تر کار کرد چرا که با اسلام آشنائی بیشتری داشت. او نمی‌خواست محسوسه احکام را بپا کند، بلکه در صدد ارائه بانی-نو از برخی از احکام بود و انطباق آنها

بقیه هنرمندان و انقلاب

بناست... جنگی برای برپا کند... به قانون اساسی نگاه کنید: حکمران غیرمسلح و مقدس است. مقام او در خانواده‌اش موروثی است. حق دارد فرمان جنگ بدهد، فرماندهی ارتش است...

ایالت‌های تحت فرمان او حق وضع قانون ندارند، بلکه باید این حق را از شهزاده‌ی بزرگ تما کنند. شهزاده تنها حقی که ندارد وضع مالیات جدید است...

ملت آلمان باید آزادی را به جنگ و دندان بگیرد. و آن‌زمان هموطن عزیز، چندان دور نیست...

خدایودی که چوگان فرمانروائی ناپلئون غاصب را شکست، تصویر پت‌های خودکامگان ما را هم به دست ملت خواهد شکست. راست است که پت‌ها هنوز در طلا و جواهر می‌درخشند، راست است که به نشان و حایل آراسته‌اند اما درون آنها کرمی است که می‌جود و می‌بلعد. پاهای پت‌ها از خاک

با شرایط روز

— در ایران کمابیش يك انقلاب صورت گرفته است و لاجرم باید بر ادبیات و فرهنگ تأثیرگذار باشد، شما این تأثیرات را چگونه ارزیابی می‌کنید.

— در ایران ما بیشتر به يك انقلاب زمینه تعلیم و تربیت نیازمندیم و در باره ادبیات به عنوان جزئی از فرهنگ روشن است که ادبیات حتی زیر تسلط سانسور با آن زبان اشاره‌ای خود از انقلاب جلوتر بود و آثرا بنشارت داد.

— بعد از انقلاب چطور؟ به نظر شما هنر و ادبیات ما شکوفایی لازم را یافته است؟

— تا حدی. هر چند اختناق مانع اصلی‌رشد ادبیات و فرهنگ است. دیدید که نمایش عباس آقای سلطان‌پور را چطور به هم زدند. هر چند سلطان‌پور نباید اعتراضی داشته باشد زیرا خود او چند سال پیش دسته‌ای گرد خود جمع کرده بود و درست مثل حزب‌الله‌ها به تانک‌ها حمله می‌کرد و نمایش‌ها را به هم می‌زد. ظاهر از نظر روش، سلطان‌پور نباید اعتراض کند، اما به هر حال حمله به سالن نمایش چه از سوی سلطان‌پور و چه از سوی دیگران کاری نادرست است. من در کتابی که در دست چاپ دارم نشان داده‌ام که سالهای ۵۰ تا ۵۰ یکی از خکوفان‌ترین دوره‌های ادبیات و هنر کشور ما است. شاید یکی از علل آن این بود که دیکتاتوری شاه کلیه فعالیت‌های سیاسی را ممنوع کرده بود. استبداد جوانان را به کار ادبی سوق می‌داد، به این امید که بی‌خطرشان کند. ادبیات در آن دوره اتحادیه آدمهای تنها بود، اما این اتحادیه بالاخره کار

دست رژیم داد

— در مورد مطبوعات و روش آنها اثراتی داشتید و اینکه در انتقاد از دولت باید با مسئولیت عمل کرد. ممکن است روش‌تر بیان کنید؟

— بعضی از مطبوعات موضع مشخصی ندارند. گاه چهار مطلبی که چاپ می‌کنند یکی مارکستی است — یکی مذهبی، یکی ناسیونالیستی. مثلاً در مورد مساله ملی شدیداً دچار افراط و تفریط هستند، مقاله مجله خود شما «تهران مصوره» در مورد خرمشهر، این حالت را داشت. یا در پیام‌امروز دیدیم که حرکت سازمان فرهنگی خلق عرب که منجر به آتش‌سوزی شده بود را صرفاً ناشی از احساسات می‌داند.

خوب این درست است. اما آیا در مورد طرف مقابل هم همین طور رفتار می‌کنید یا اینکه فریاد برمی‌آورید که انحصارگران و فاشیستها دارند مردم را قتل‌عام می‌کنند. دوستان عزیز باید بدانند که مسئولیت ما «میهن‌پرستان» بسیار عظیم است. اگر دستگاه یا گروه‌های مختلف غیرمسلح رفتار می‌کنند ما باید به جای آنها هم احساس مسئولیت کنیم، چون در دوران خطرناکی قرار گرفته‌ایم. کمی صبری یا باری به هر جهت بودن یا کینه‌کشی باعث می‌شود تنور داغ دعوا گداخته شود و در آن دعوا می‌دانید از این دو نیرو (اول زغای مذهبی و عدم و حتم، دوم روشنفکران و سازمان‌های دموکراتیک) کدام پیروز خواهد شد؟ طرف سوم. والسلام

برملت کند، به‌ششیر ملت به‌زیر افتد. آلمان، امروز يك گورستان است اما دیری نخواهد گذشت که بهشت خواهد شد. علامت داده خواهد شد. هنگامی که خدا، از طریق مردانی که آزادی را برای ملت هدیه گرفته‌اند، به‌شا علامت می‌دهد، بپاخیزید. ملت آلمان بدن است و شما بازوان بدنید. شما برخیزید بدن برخیزد. سال‌های سال درخارزار بندگی خفته‌اید در تابستان کوهسار آزادی بپاخیزید و به‌هزاران عضو آزاد شوید. به‌ساله‌ها در زورفای خاک همچون گورکسان بودید خاک را گورستان خودکامگان کنید. شما کاخ‌ها را بنا کردید که زندان آزادی شد، کاخ‌ها را ازجا کنید، کاخانه‌ی آزادی بپا کنید. آنگاه می‌توانید فرزندان را با آب حیات بشوئید. و تا آن‌زمان که خداوند از طریق فرستادگان خود بخواند، در اندیشه ملج شویید، دعا کنید و فرزندان را به دعا دعوت کنید خداوند بشکن چوگان زورگویان را، عطا کن سرزمین موعود ترا سرزمین عدالت را. آمین

است. خداوند به‌شا نیرو خواهد داد تا پاهای پت‌ها را درهم بکوبید. آن‌زمان که حقیقت را دریابید، دریابید که يك خدا هست و نه خدایان دیگر... و خداوند همه آدم‌ها را آزاد آفرید و بر هیچکس نعمت نداد و برتری ننخستید، مگر بر آنها که برگزیدگان مردم بودند... و خداوند که ملتی را از طریق زبان مشترک دریابید گرد کرد، زورمندانی را که بخواند تن ملت را از هم بگسلند و از هم بپاچند، مانند جلادان زمین و خودکامگان، بر زمین و در آسمان خواهد شکست. زیرا در کتاب مقدس آمده است: آنچه خداوند با هم پیوند داد، آدمی حق ندارد از هم جدا کند...

به‌بالا نگاه کنید، زورگویان اندک‌اند. اگر نیرومندید به‌دلیل آنست که خون شما را می‌مکند و دست‌های بی‌اراده شما را به دست گرفته‌اند. امیرزادگان آلمان به‌ده‌هزار نفر رسد و شما هفتصد هزارید. با این همه شمشیر بر سر شما نگه داشته‌اند. من به‌شا می‌گویم: آنکه شمشیر

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

ملا نصرالدین

«ملا نصرالدین» نشریه طنزآمیز پس از سقوط دیکتاتوری شاه که اکنون چند شماره آن انتشار یافته؛ در یک جمعیتی کلی از منافع زحمتکشان و نیروهای ترقی‌خواه جامعه دفاع می‌کند. این نشریه که به زبانهای آذری و فارسی می‌نویسد، کم و بیش یادآور «ملا نصرالدین» روزنامه پسر و صدای سالهای انقلاب مشروطه است که میرزا علی اکبر صابر (صوب صوب) شاعر آزادیخواه آذربایجانی در چاپ و انتشار آن نقش عمده‌ای داشت. مطالب ملا نصرالدین به صورت فکاهی و طنز نوشته می‌شود و کاریکاتور و شعر در آن جای ویژه دارد.

در سومین شماره این نشریه در صفحه اول کاریکاتوری چاپ شده که دست اتحاد مردم، امیرالایس، ضد انقلاب، سرمایه‌داران وابسته و عناصر ارتجاع را نابود کرده و در کاریکاتور دیگری روزنامه‌نویس همراه با لایحه جدید مطبوعات به بند کشیده شده است. سخنگوی این نشریه «ملا» است که با بدیعی انتقادی و طنزآمیز به وقایع می‌نگرد و به کنایه هشدار می‌دهد. در ملا نصرالدین داستان و بیوگرافی و گزارش نیز چاپ می‌شود.

صابر در این نشریه جای ویژه‌ای دارد و تاکنون آثاری از این شاعر خلقی در ملا نصرالدین چاپ شده است.

ملا نصرالدین یک نشریه طنزآمیز ضد آمریکائی است، انقلاب را با رخدادهای اخیر در خطر می‌بیند و حضور عناصر آمریکائی را در پست‌های مهم ملکتی انکار نمی‌کند، دولت و بویژه بازرگان را به علت برخوردار نبودن از قاطعیت و سرعت انقلابی مورد نکوهش قرار می‌دهد و آزادیهای دموکراتیک را در خطر تهاجم و تجاوز آشکار گروههای انحصارطلب می‌بیند. با این احوال باید گفت که ملا نصرالدین باز طنز قوی و استخوانداری همچون آهنگر برخوردار نیست. ملا نصرالدین می‌تواند بهتر و قوی‌تر از آنچه که امروز انتشار می‌یابد در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

ملا نصرالدین ارگان بی‌چیزان و زحمتکشان است و زندگی زحمتکشان متنوع‌تر از آن است که در ملا نصرالدین منعکس می‌شود. ملا نصرالدین نیز مانند آهنگر و حاجی‌بابا

ملا نصرالدین



به یاران از فرنگ آمده (بنی‌صدر، یسزیدی و قلیزاده) و امیرانتظام زیاد می‌پردازد. این نشریه قلم متوسطی دارد و به قیمت دو تومان بفروش میرسد.

حقیقت

حقیقت ارگان اتحادیه کونیست‌های ایران، بازتاب اندیشه‌های بخشی از جنبش کونیستی ایران است. این نشریه که در قطع‌های متفاوت به چاپ می‌رسد از نظر فن روزنامه‌نگاری بیشتر به یک اعلامیه بلند بالا شبیه است. مقالات و مطالب آن معدولا طولانی است و بسیاری از صفحات آنرا تنها یک مطلب اشغال می‌کند. اتحادیه کونیست‌های ایران براساس نوشته‌های حقیقت، وحدت جنبش کونیستی را امروز یک امر ضروری می‌داند و در این راه به سازمانهایی که اعتقاد دارند ابتدا باید در میان کارگران پایگاهی بدست آورند و از صورت روشنفکری خارج شوند تا بعد بتوانند متحد شوند می‌تازد و اعتقاد دارد که این سازمانها با بیان چنین استدلال‌هایی در واقع می‌خواهند خود را از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک رها سازند. حقیقت اعتقاد دارد که ماله ترویج و تبلیغ در میان توده‌ها و در درجه اول میان کارگران و کمک به شکل آنان وظیفه همیشگی کونیست‌هاست و امروز

باید با استفاده از آزادیهای بدست آمده با شدت وحدت ادامه یابد. اتحادیه کونیست‌های ایران، با شوری مخالف است و حزب توده را ریویزیونیست و دنباله‌رو سیاست شوروی می‌داند، سیاست کنونی رهبران جمهوری خلق چین را خیانت به سوسیالیسم قلمداد می‌کند و تئوری نه جهان را رد می‌کند و اعتقاد دارد که طراحان و پیروان تئوری ریویزیونیستی نه جهان از پشت به جنبشهای آزادیبخش خلقهای ستمدیده خنجر زده و آنها را به امپریالیسم می‌فروشند. حقیقت، ترور را محکوم می‌کند و از جمله ترور استاد مطهری را اقدامی ضد انقلابی می‌شمارد اما قره‌نی را مستحق محاکمه و مجازات می‌داند در «حقیقت» گذشته از مقالات و تفسیرهای سیاسی و اخبار چهار گوشه ایران ادبیات انقلابی، گزارشهای کارگری و دهقانی نیز جای عمده‌ای دارد. اتحادیه کونیست‌های ایران ضمن تأیید حق خودمختاری برای خلقهای ایران اعتقاد دارد که این امر مهم باید بوسیله سازمانها و نمایندگان واقعی مردم صورت پذیرد، نه کسانی مانند قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کردستان که به قول حقیقت سر سبزده مسکوت. حقیقت عفو عمومی را به سود ضد انقلاب می‌داند. خواستار آزادی شرکت نظامیان در احزاب است و خلع سلاح عمومی را کاملاً رد می‌کند و می‌نویسد که مقدمات شکست نهائی انقلاب مشروطه پس از فتح تهران نیز با خلع سلاح مجاهدان تبریز آغاز گشت. به همین دلیل کارگران باید با طرح جمع‌آوری سلاح‌ها مخالفت کنند و بالعکس باید خواهان مسلح شدن هرچه بیشتر توده‌های مردم و تشکیل دسته‌های انقلابی برای سرکوب کامل ضد انقلاب و خلع سلاح کلیه باندها و دستجات فئودالی و مزدور بیگانه در اطراف کشور باشند.



کلاس خود هیپنوتیزم و یوگا تأسیس شد

در انجمن کابوک تحت نظر استاد کابوک متخصص

هیپنوتیزم و یوگا از آمریکا تلفن ۹۸۱۱۹۷ و ۹۵۰۳۳۰

کلاس بانوان از آقایان مجزا میباشد .

قابل توجه کلیه سازمانهای آموزشی کشور

در راه تحول و تحقق بخشیدن به امر آموزش، بهره گیری از تجهیزات پیشرفته آموزش سمعی و بصری را در برنامه کار قرار دهیم (استفاده از این روش در گذشته شعاری بیش نبود).

برای اولین مرتبه در ایران فیلمهای آموزشی دوبله شده به فارسی با تأیید مقامات آموزشی.

۱- برای هنرستانها - مدارس راهنمایی - مراکز آموزش حرفه ای و دانشکده های فنی - سری فیلمهای انومالیک - فلزکاری - برقی - الکترونیک - ابزارشناسی - بنایی - تراشکاری - جوشکاری - شیمی هوا - شیمی آب - عناصر و ترکیبات.

۲- برای دوره ابتدائی - سری فیلمهای مربوط به ارشاد و آموزش پایه ای خرد سالان در برخورد با مسائل و مقررات ترافیک که در غالب طور داستانهای بسیار آموزگار و جالب مطرح میشود.

۳- برای مدارس پرستاری و توانبخشی - دوسری فیلم آموزشهای مختلف پرستاری و توان بخشی معلولین.

۴- برای دانشکده پزشکی - یک سری فیلم مربوط به آموزشهای پزشکی.

۵- این فیلمها به منظور نمایش مکرر و نتیجه بخش بودن، در کاست قرار دارند و به راحتی و در یک لحظه برای معلم و شاگرد قابل استفاده اند.



سیستم بایگانی اسلاید و ترانزپرنسی
ابودیا آلحانی با استفاده از این
کابینت هالز ۱۰۰۰ تا ۶۰۰۰ اسلاید
بایگانی و در چند لحظه اسلاید
مورد نظر را میتوان
انتخاب کرد.

پروژکتور ناطق کاستی

۸ میلیتری فیرچایلد آمریکا.

فیلم قابل نمایش بر پرده -

دستگاه ویا پرده بزرگ. کاربرد این دستگاه در آموزش سمعی و بصری
بی نظیر است.

پروژکتور اسلاید ناطق فیرچایلد

این پروژکتور اسلاید را بر پرده کلویزیونی و پرده بزرگ نمایش -

میدهد.

با استفاده از کاست معمولی

آنچه را در ورود اسلاید باید

تشریح شود، ضبط و سپس

انومالیک همراه با نمایش

اسلاید ها بخش میکند.



پوبلیکوهم چمن نوارهای ضبط حاشیه فیلم - قرقره های پیچی ۱۱ و ۸ برای قرار

دادن کر - دوربینهای ۱۱ میلیتری آناه فرانسه - میزهای مونتاز فیلم سوپر ۸ و

۱۱ میلیتری با امکان ضبط و میکس صدا در اختیار دارد.

نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

نوترجی کرم مخصوص ترک پا

موثرترین کرم برای زیبایی و لطافت پوست



نوترجی کرم نرم کننده دست و پا

برای حفاظت، نرمی و زیبایی پوست تهیه شده و در
السام ترک دست و پا موثر است.

محصولی ممتاز از: لابراتوارهای آرایشی بهداشتی نوترجی

مرکز بخش: ۹۸۰۳۷۰

پنجشنبه و جمعه هر هفته

نبرد چابکسواران سلحشور در

میدان اسبدوانی فرح آباد

هر هفته روزهای پنجشنبه و جمعه بعد از ظهر دلچسب و پرهیجانی را در میدان اسبدوانی فرح آباد بگذرانید و با پیش بینی
اسب های برنده جایزه بگیرید. بوفه های استادیوم از ساعت ۴ بعد از ظهر از شما پذیرائی میکنند. ورودیه برای هر
نفر ۲۰۰ ریال جوانان بین ۱۴ تا ۱۸ سال بشرط همراه بودن با بزرگسالان هر نفر ۱۰۰ ریال.

مسابقات میدان اسبدوانی فرح آباد زیر نظر سازمان ورزش ایران

پنجشنبه و جمعه هر هفته وعده مادر میدان اسبدوانی فرح آباد

شروع ۵ بعد از ظهر



پراکنده‌ها

«کاتر» و مسائل پشت‌پرده

پذیرش ابتدایی و رد ثانوی آقای «کاتر» به‌عنوان سفیر ایالات‌متحد در تهران و اظهارها و تهدیدهای دو دولت، گذشته از آنکه همان‌ها و تفسیرها را در تهران به‌وجود آورد، شایعات فراوانی را نیز باعث شد، تا جایی‌که یکی از روزنامه‌ها، کل قضیه را یک «جنگ زرگری» نام داد. به‌رحال در محافل دیپلماتیک شایع است که دلایل عنوان‌شده از سوی وزارت خارجه ایران (یعنی سفارت پیشین کاتر در زلیر و عدم درک انقلاب ایران از سوی او) برای عدم پذیرش سفیر امریکا همه آن‌چیزی نیست که در اتخاذ این تصمیم موثر بوده. شایع است که آقای «کاتر» در گذشته مدتی به‌عنوان کنسول امریکا در تبریز، در ایران به‌سر برده و همچنین اختلالات شخصی جدی نیز بابتی از مهمترین مقامات کنونی دیپلماتی ایران دارد. راست و دروغش مسردن راوی.

قضیه «تام ریگس» و «مسعود فرزاد»

در مساحبه افشاگرانه احمد شاملو با تهران‌مسور، صحبت از آقای «تام ریگس» یکی از اساتید مشکوک دانشگاه جرج‌تاون شده بود که گویا در منزلتان در امریکا محفل انسی ترتیب داده و گروهی از شخصیت‌های مشکوک‌تر را نیز دعوت کرده بودند. این استاد انقلابی، همان کسی است که چندسال پیش سفری به ایران کرد، مدتها در تهران اقامت داشت و زبان فارسی را نیز به سلاست و فصاحت تکلم می‌کرد. علاقمندان به مباحث ادبی، خاطراتش هست که جناب «ریگس» مقالاتی در مجله «راهنمای کتاب» در انتقاد از پژوهش‌های حافظ ششانه مسعود فرزاد نوشت که جدال و برخورد سخت ایرج افشار مدیر آن مجله و استاد مسعود فرزاد را باعث شد. گویا

«پولیتزر» و نزاع طنزپردازان

«جایزه پولیتزر» بزرگترین جایزه روزنامه‌نویسی جهان، امسال در رشته تفسیرنویسی به «راسل بیکر» طنزنویس مشهور آمریکایی تعلق گرفت و به این ترتیب او سرسخت‌ترین رقیب خود یعنی «آرت بوخوالد» را شکست داد. در تاریخ اعطای «پولیتزر» نخستین بار بوده که این جایزه به یک طنزنویس تعلق می‌گرفت. تفسیرنویسی به‌عنوان یک رشته مستقل از سال ۱۹۷۰ به‌رشته‌های متعدد روزنامه‌نگاری که در رقابت برای ربودن جایزه پولیتزر شرکت دارند، افزوده شده است.

«بیکر» ۱۷ سال است که در روزنامه نیویورک تایمز «تفسیرهای طنزآلود» ۷۵۰ واژه‌ای تحت عنوان «ناظر» می‌نویسد. تفسیرهای بیکر، هم‌زمان در ۴۷۵ روزنامه و مجله که آئونه بخش



فرزاد در مجلسی به‌فریاد خطاب به افشارگفته بود: اگر مردی بگو نویسنده امریکائیت بیاید با من سابقه دیکته انگلیسی بدهد، بعد راجع به حافظ شناسی اظهار لحنیه کند.

اگر آروز استاد فرزاد - خدایش حفظ کند - می‌دانست که پشت منتقد مشکوک به‌کجاها بند است و کدام مأموریت را برای وطنش انجام می‌دهد، معلوم نبود که هل من مبارزه می‌طلبید یا نه.

قانون‌های با هزه

در شیکاگو، قانونی وجود دارد که به‌موجب آن کسی حق ندارد در سوراخی که آتش‌سوزی است، غذا بخورد. همچنین در شهر دنور در ایالت کلورادو امریکا قانونی هست که براساس آن هیچکس حق ندارد از هواپیمای درحال پرواز، قلم بیرون بگذارد، مگر در موقعی اضطراری.

استاندار و زنان آذربایجان

خاطر خوانندگان ، لابد از قضیه استعفاي آقای «مقدم مراغه‌ای» از استانداری آذربایجان شرقی و انتصاب آقای مهندس «غروی» به جای ایشان مستحضر است. اما اگر حضور ذهن و حافظه قوی نداشته باشند ، شاید به خاطرشان نیاید که استاندار تازه برای اولین بار چگونه به ملت ایران معرفی شد. بنابراین شاید این یادآوری بیجا نباشد شب بعد از تظاهرات زنان برضد اعلام حجاب تحمیل شده ، آقای درصدا و سیاسی جمهوری اسلامی نمودار شدند و به عنوان مسئول بخش سازمان رادیو تلویزیون ؛ پس از پخش فیلم مربوط به تظاهرات فرمودند که این تظاهرات را کمپانی «مارگارت آستور» و دیگر موسسات سازنده لوازم آرایش که در اثر اعلام اجبار در استفاده از چادر و چاقچور دگانشان تخته شده به راه انداخته اند . محض اطلاع عرض شد. خدايا تو خود دانی و ...



هم‌غذایی ، هم شرقی ، پیسی کولای روسی

خبری «نایمز» هستند ، چاپ می‌شود.

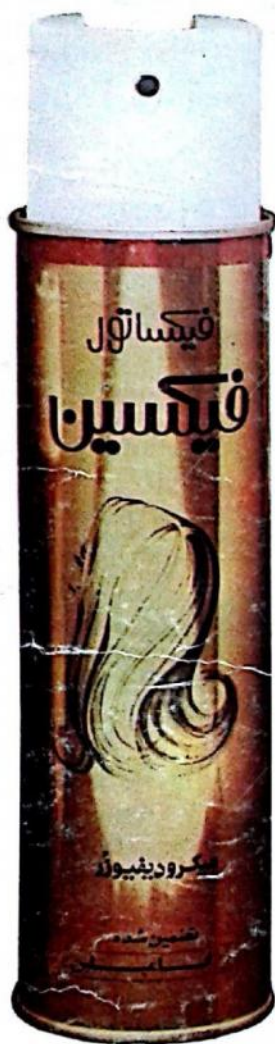
پس از اعلام نام برندگان ، «آرت‌بوخوالد» وست و رقیب سرسخت ۵۳ ساله بیکر که مقالات طنزآمیز سیاسی در ۵۱۰ روزنامه و مجله چاپ می‌شود ، برآشت و طی یادداشتی که برای همه طنز نویسان برجسته امریکایی فرستاد ادعا کرد «بیکر» صد هزار دلار برای برنده شدن رشوه پرداخته است . جالب آنکه این دو ۱۷ سال است با یکدیگر دوستی نزدیک دارند و در کتابخانه «بوخوالد» عکس امضاء شده از «بیکر» هست که برگوشه آن این عبارت خواننده می‌شود : «تقدیم به آرت‌بوخوالد عزیز که به همراه لیندن جانسون و ریچارد نیکسون ، به مدت ده سال واشنگتن را شهری هیجان انگیز ساخت.»

آسمانخراش مفلوک

در سال ۱۸۸۵ ، مرتفع‌ترین ساختمان دنیا ، بنای شرکت بیمه «هوم» در شیکاگو بود که تنها ۹ طبقه داشت.

کمر بند عفت

خبری دلپذیر برای معصیان و مرتجعان عزیز : هنوز در انگلستان کمر بند عفت ساخته می‌شود و در سراسر جهان منتشر دارد . این کمر بندها را برای جلوگیری از اتفاقات سوء ، شوهران به کمر همسران سر به‌هوی خویش می‌بندند. یکی از سازندگان این کمر بندها می‌گوید: هر کمر بندی دیونند وزن دارد . قفل و دو کلید نیز دارد و بهایش ۸۰ دلار است. در دفترچه راهنمای استفاده از کمر بند توصیه شده که در صورت مفقود شدن کلیدها ، برای باز کردن آن باید با احتیاط تمام از «ارمولی» استفاده کرد. امید است با انتشار این خبر بهجت اثر ، فساد گروهی راه نیفتد که «کمر بندهای عفت - ترویج باید گردد.»



فقط یکبار شانه کنید !

فیکساتور
فیکسین

آرایش کیسوان را
در تمام روز با لطافت خاص
ثابت نگه میدارد

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library